

پدر

مادر

پوزش می طلبیم

تألیف : شیخ قاسم اسلامی

## « اهداء »

### پروردگارا:

### داورا:

«چگونه پاس عنایات ازلیت را بجای آورم و ترا شکر کنم»  
«که این نیازمند لطف عمیقت را یاری نموده و توفیق»  
«داده، و بر آن داشتی که با منطق کوبنده قرآن کریم»  
«مشت هرزه در ایوان غرب زده را باز نموده، و هدف»  
«مشتوم ایشان را بر ملا ساخته، و غرض ورزیشان را آشکار»  
«نمایم . و به فرزندان خام جامعهٔ مسلمان هشدار دهم،»  
«که اگر با برنامه‌های عمیق، و خردمندانه مکتب مقدس»  
«تشیع، و گوهر درخشان قرآن کریم خود را نیارایند»

«واز خواب غفلت بیدار نشوند، دیری نپاید که مأموران»  
 «غرب، ناجوانمردانه ایشان را در کام ازدهای خون آشام»  
 «فرماندهان خود فروبرده، و سیادت، شخصیت، عظمت،»  
 «و سعادت یک‌هزار و چهارصد ساله ایشان را از بیخ و بن برکنده»  
 «و برای دست یافتن به اغراض خائنانه خویش بدست»  
 «نیستی و نابودی، و فقر اخلاقی و اجتماعی سپرند و این»  
 «خدمت را به پیشگاه مقدس حضرت ولی عصر، حجت یگنای»  
 «خدا، و یگانه ذخیره آل بیت عصمت و طهارت، امام زمان»  
 «ارواحنا لله الفداء تقدیم داشته و از حضرتش مستدعیم»  
 «که از پروردگار متان بخواهد، پدر و مادر عزیزم را»  
 «که سالیان دراز است: دل، بدرد فراقشان مبتلا شده،»  
 «مشمول الطاف و عنایات بی پایان الهیه قرار داده و ثمره»  
 «این وظیفه وجدانی، و انسانی را بر ایشان نثار فرماید.»  
 «آمین رب العالمین.»

«وقضى ربك ألا تعبدوا إلا إياه وبالوالدين»  
«أحسانا أما يبلغن عندك الكبر أحدهما»  
«أو كلاهما فلا تقل لهما أف ولا تنهرهما»  
«وقل لهما قولا كريما».

### «قرآن کریم»

و حکم فرمود پروردگار تو که جز او را پرستش  
نکنید. و بپدر و مادران نیکوئی کنید (و) اگر  
یکی از ایشان، و یا هر دو، نزد تو پیر شوند،  
بایشان «اف» (به تنگ آمده، و خسته شدم) مگو  
و بر ایشان بانگ مزین و با ایشان به نیکوئی سخن  
بگو.

«قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم :  
 « في كلام له ، اياكم وعقوق الوالدين فان »  
 « ریح الجنة توجد من مسيرة الف عام »  
 « ولا يجد هاعاق ولا قاطع رحم ولا شیخ  
 زان ولا جار ازاره خیلاء انما الکبریاء  
 لله رب العالمین .

رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم در ضمن سخن  
 خود فرمود :

پیرمیزید از نافرمانی و آزار پدر و مادر زیرا : بوی  
 بهشت از مسافت هزار سال (راه) ادراک میشود .  
 و بدان دست نیابد ، نافرمان پدر و مادر ، و قطع کنندۀ  
 رحم ، و پیرمرد زناکار ، و (کسی که) تکبر کند  
 (و خود را بزرگ پندارد) جز این نیست که بزرگی  
 سزاوار پروردگار جهانیان است .

(کافی : ج ۲ ص ۳۴۹ حدیث ۶)



## «پیش گفتار»

دیر زمانی است که مکتب مشنوم غرب، عقده درونی دیرینه خود را تا آنجا که خواسته، و توانسته است، برابر مکتب مقدس اسلام و تشیع قرآن کریم لباس عمل پوشانده، و بگونه‌های مختلف این آئین پاک، و برنامه عمیق عقلانی را دستاویز حملات ناجوانمردانه خویش نموده است! آن روزی که رسول بزرگوار اسلام صلی الله علیه و اله وسلم، در سرزمین سوزان حجاز، باندای آسمانی «یا ایها المدثر، قم فأنذر، وربك فكبر، وثيابك فطهر، والرجز فاهجر...»

برای اصلاح جامعه بشریت و قطع ریشه‌های فساد، بپاخاست و با سیاست خردمندانه آسمانی، و نیروی ربانی، آنچه از طریق وحی، بدو سپرده شده بود بصورت مکتبی وسیع، وارزشمند در قوم خویش پیاده کرد: چون رنگ مادیت، و بت پرستی، و دنیا طلبی، همه شئون آن جامعه پلید ناپاک و بریده از اصل توحید، و یکتا پرستی را آلود. و چرکین نموده، و دل‌ها را بهزارتیره گی و نفاق، و افسارگسیختگی ملوث کرده بود: چندان توجهی به ندای این منادی آسمانی نکردند! و برای اینکه سفره فساد اخلاقی و اجتماعیشان برچیده نشود، از هر نیروئی در راه مبارزه، و مقابله با آن استوانه توحید، و معلم اصیل مکتب انسانیت استفاده نموده، و باتصمیمی

جدی ، دنیا طلبان نا آگاه ، دست بدست هم داده ، و برای خاموش کردن چراغ هدایت ، و نابود کردن حق ، و شکستن صولت نبوت ، و گسترش فسادهای اخلاقی ، و اجتماعی ، و تقویت ظلم و بیعدالتی ؛ بهر وسیله ممکن دست زده . و از هر گونه کوششی دریغ ننمودند ! بپا خاستند ! عریضه کشیدند ! اهتیم کردند ! استهزا نمودند ! سنگ زدند ! دیوانه خواندند ! صفها آراستند ! لشکرها کشیدند ! شعارها برآه انداختند ! و رعب و دهشتی در مردم جاهل پدید آوردند ! تا شاید این نغمه لطیف انسانی را در نطفه خفه کنند ! غافل از اینکه این رهبر عالیقدر ، و عظیم الشان انسانیت ، و اقیانوس بشریت با چنان نیروئی برانگیخته شده ؛ که اگر دشمنان خون آشامش از همه قدرتهای متصوره استفاده می کردند ، باز در برابر نیروی رسالت و قدرت منطق مکتبش تاب نیاورده ؛ و نمیتوانستند هدف شوم خویش را عملی سازند ، و بر سرنتهای جاهلانه و احمقانه گذشتگان ، و پرستش بت ، و جاه طلبی ؛ و غرورهای جاهلیت ادامه دهند .

پرستندگان بت ! که اکثریت مردم حجاز را تشکیل میدادند ، از يك طرف ، مسیحیان ؛ و یهودیان ، از طرف دیگر ؛ از جهت اشتراك در هدف ، هماهنگ گردیده وصف متشکلی ، برای خنثی نمودن فعالیت ارزشمند پیغمبر محترم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم ترتیب دادند ! لیکن : خوشبختانه با همه تلاشی که نمودند ؛ با قدرت تبلیغی آن پیغمبر بزرگ و سپاهی که در مکتب تعلیمی و تربیتی پرورده بود ، تاب نیاورده ، و جز شکست پی در پی نصیبی نداشتند . و آنچه برای نابودی شرف ، و شخصیت انسانها کشتند ، و حنظلی که بیارآوردند ، از نتایج تلخ آن کشته ، و تلخی

آن حنظل جز تلخ کامی بهره‌ای نبرده و میوه‌ای نه‌چیدند .

دوران بت‌پرستی ، و تواضع و کرنش برابر جماد ، تدریجاً سپری شد ، و این عرق‌شرمندگی که قرن‌ها بر گونه‌های مردم جاهلیت چون جوئی روان بود منقطع گشت ؛ و پرچم تو حید ، و یکتاپرستی باهتزار درآمد ، و خانه خدا از هیاکل منحوسه صدها بت ، پاك و تطهیر گردید . ولی متأسفانه عناصری که بنام دینهای آسمانی سلف ، چه در قالب مسیحیت ، و چه در شکل یهودیت هنوز پس از تسلط اسلام فعالیت پی‌گیری دارند ! از سم‌پاشی دریغ نمی‌نمایند ! و در هر موقعیت مناسبی آشکار و پنهان با اسلام عزیز ، و کتاب آسمانی حق ، مبارزه می‌نمایند ؛ این گروه عقده‌دار ، که شکست خود را مسلم داشته ؛ و نابودی خویش را بچشم می‌بینند از پای ننشسته و با حرکتی مذبوحانه برای انهدام پایه‌های اساسی اسلام ! در هر عصر بشکلی در جمعیت‌های بشری متظاهر گردیده ! و از ضعف نیروی عقلانی نادانان استفاده می‌نمایند ! و با پشتکار عجیبی شجره خبیثه محو آثار نبوت پیغمبر گرامی اسلام ، و مکتب عدالت ، و وحدت ، و انسان دوستی را آبیاری نموده ! و جنگ با مقدسات آسمانی ! و احکام مقدسه قرآنی را با تبلیغات شوم خویش ، مستقیماً و یا وسیله ایادی خریداری شده خود ادامه می‌دهند ! و در طول مدت قاریخ درخشان اسلام این جنگ و گریز تبلیغاتی بین مذاهب منسوخته ، و دین قویم و پایدار اسلام ادامه داشته و هنوز هم تپای ننشسته‌اند ! گاهی از طریق نشریات مسخره ، و تراکت‌های مضحك قرون وسطائی بجنک می‌پردازند و زمانی نیز غیر مستقیم ، بدست ناپاك تربیت یافتگان ، و مزدوران همه چیز فروخته خود ، و ناپاکانی که



از اصالت انسانی بهره نبرده‌اند ، بهمه‌شئون این مکتب مقدس می‌تازند  
 بویژه در این عصر تاریک ، که جهان ، غرق در مادیت شده ، و اصولاً  
 مسائل اساسی روحانی ، و انسانی رنگ دیگری بخود گرفته ، و مکتب  
 آسمانی بدست فراموشی سپرده شده ، و تمایل درونی غالب جمعیه‌های بشری  
 متوجه زیبایی‌های طبیعت شده ، و تمدن معنوی انسانی جای خود به  
 بی بند و باری و دنیا طلبی و افسار گسیخته‌گی سپرده ، و جهان قیافه دیگری  
 پیدا کرده است .

ملت غرب که دشمنان شماره يك اسلام بوده و هستند از این فرصت  
 برای بهره برداری بهتر و بیشتر ، شب و روز تلاش می‌کنند ؛ و بطور کلی این  
 رابطه شدیدی که بین ملت‌های غرب ، و ممالک شرق برقرار گردیده ، از  
 نقطه نظر نفوذ <sup>مکتب‌های مادیت اثر فراوانی داشته</sup> ، و بهمین وسیله  
 تا حدودی توفیق یافته‌اند که عقده‌های دیرینه خویش را با پرورش  
 شاگردانی که هستی انسانی خود را بدر همی می‌فرشند ؛ در جوامع  
 مسلمانان وارد نموده ؛ و با برنامه‌های ساخته ، و پرداخته خود ، تا آنجا  
 که می‌توانسته‌اند در تضعیف احکام ، و مقررات فردی ، و اجتماعی اسلام  
 کوشیده‌اند ؛ تا شاید قرآن کریم را که حاوی سعادت دارین بشریت است  
 از مسلمانان باز ستانده ، و یکپارچه جهانی را غرق در شهوات نفسانی ،  
 و حیوانی نموده ، و هر رنگ خود سازند ؛ و به همین منظور ، پرورش یافتگان  
 مکتب مشموم خویش را با برنامه‌های ناموزونی ، بطرف شرق گسیل داشته  
 و سمومی را در بین مسلمانان پخش می‌نمایند و هر روزه بر شدت عملیات  
 خصمانه خود می‌افزایند ، و با يك يك برنامه‌های ارزنده اسلام بچنگ

وامیدارند! گاهی بنماز حمله می‌کنند؛ و زمانی روزه را مسخره  
 مینمایند؛ زکات و حج را دستاویز قرار داده و بدان ناجوانمردانه می‌تازند؛  
 با سیاست عاقلانه عمومی اسلام در افتاده، و آن را از دین جدا می‌سازند؛  
 اسلام را تنها در محدوده مقررات عبادیش معرفی نموده، و جنبه‌های  
 اقتصادی، و نظامی، و اجتماعی آن را نادیده می‌انگارند؛ و با همه تلاشی  
 که کرده می‌کنند خوشبختانه نتوانسته‌اند بر شاگردان ورزیده، و کهنه  
 کار مکتب مقدس قرآن کریم تسلطی پیدا نمایند.

و چون از این طریق نومید گشته‌اند اکنون توجه خود را مصروف  
 طبقه جوان، و نوآموزان مسلمان نموده‌اند، و از سادگی و سستی و  
 بی‌آلایشی ایشان، در فکر بهره برداری افتاده و مکتب‌های و سیمعی  
 برای جلب آنان تأسیس کرده‌اند و مأموران خود را موظف نموده‌اند که  
 تنها از این طریق برای امحاء هبانی اسلام بکوشند و با رشوه دادن به  
 جوانان مغزهاشان را از اصول تربیتی اسلام خالی نموده و در آرایش  
 صفوفشان از هرگونه سعی بلیغی دریغ نمایند و احکام قرآن کریم را  
 طوری جلوه دهند که موجب انزجار و تنفر طباع ایشان گردد و بدینوسیله  
 کانون گرم خانواده‌های مسلمان را به آتش نفاق بسوزانند، و با بذرد و <sup>بیکی</sup>  
 تار و پود اجتماعشان بدست باد سپرند و فرزندان را از پدران و مادران  
 جدا ساخته، پیران را بخاک سپرده و جوانان را در این صحنه خطرناک  
 از عقیده و ایمان اصیل واقعی باز داشته و یکپارچه جهان را در لوث  
 «مادیت» و دین‌کشی و بردگی مطلق و آزادی غیر مقدس فروبرند و چنین  
 هم کردند!

نخست راه را برای ملت‌های مسلمان باز نموده و از زمینه‌های آماده استفاده کرده؛ و شاگردانی از جنس و قالب‌همین مردم ناآگاه‌بیار آورده و با برنامه‌های تنظیمی و نقشه‌های شوم بممالک خویش بازگردانده و بنام تمدن و تنور فکر؛ و جنگ با خرافات، گروهی از جوانان ضعیف‌النفس و بی‌عقیده را آماده بهره‌برداری نمودند؛ و از جمله خیانت‌های بزرگی را که باین وسیله بخانواده‌های مسلمان آغاز کرده‌اند راه جسارت فرزندان را به اولیاء خود باز نموده و متهورانه ایشان را علیه پدران و مادران تشویق می‌کنند!!

شکفتا:

اسلامی که در موضوع حقوق‌والدین آنهمه سفارش نموده، و برای حفظ کانون خانواده‌ها از هر گونه گزند، برنامه‌های متنوعی پیاده فرموده چگونه ایادی پلیدی بدون توجه به خطر آینده اینطور ناجوانمردانه حس‌طفیان و یاغیگری را در جوانان ناآگاه از نتایج سوء تربیت‌های غلط اروپائی تشدید نموده و آغوش گرم خانواده‌ها را بکلی ویران کرده و بسود خود و فرماندهانشان بهره‌برداری می‌کنند؛ آیا این عناصر فاسد، و فروخته شده باین برنامه‌های شرم‌آور جز ایجاد تفرقه، و عقده، و حس بدبینی، و نفاق، و کینه توزی در جمعیت‌های مسلمان نظر دیگری دارند؟!

آری این نابکاران در پشت پرده نفاق، با سیمای فریبنده‌ای عامل مؤثری برای نشر مکتب‌های فاسد غرب شده‌اند!

اکنون: برای توجه بیشتر خوانندگان عزیز باین قسمت از

مکتب تربیتی اسلام درس‌هایی چند از دانشگاه پرارزش اهل بیت علیهم‌السلام که در قالب روایات مأثوره وارد گردیده . در اینجا می‌آورم تا هم فرماندهان غرب شرم‌منده شوند، و هم غرب زدگان شرق که عامل اجراء مقاصد شوم ایشانند؛ رسوا گردند، و همه بدانند که اینان در قیافه دوست، دشمن را تقویت نموده، و از مکتب تعلیمی اهل بیت علیهم‌السلام بسی دورند .

۱- ((ابو ولاد حنظل)) گوید: از حضرت صادق علیه‌السلام از فرموده خداوند با عزت و جلال ((و بالوالدین احساناً)) پرسیدم؛ چیست این احسان؟ فرمود: احسان اینست که با ایشان بخوبی (یارو) مصاحب باشی و اگر بچیزی نیاز دارند و از تو می‌خواهند ایشان را بزحمت نیندازی گرچه توانگر باشند .

مگر نه اینست که خداوند عز و جل می‌فرماید: « هرگز احسان نکرده‌اید مگر از آنچه که دوست دارید اتفاق نمائید »

(راوی) گوید: سپس حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: و اما قول خداوند با عز و جلال (که می‌فرماید): اگر یکی از آن دو یا هر دوی ایشان به پیری رسیدند «اف» بر آنها مگو و با ایشان درشتی مکن، (و خوشونت منما، و با صدای بلند خود زجرشان مده) فرمود: اگر ترا ملول نمودند بر آنها ((اف)) مگو و اگر ترا زدند درشتی منما .

فرمود: و با ایشان به نیکوئی سخن بگو .

فرمود: اگر ترا زدند با ایشان بگو: خداوند شمارا بیامرزد، و اینست سخن نیکو .

فرمود: از روی مهربانی برابر آنها فروتنی نما.

فرمود: بایشان خیره نظر مینداز (و) جزبه مهربانی، و رقت بر ایشان نگاه مکن و صدای خود برتر از صدای ایشان مکن و دست خود بالای دست ایشان قرار مده، و پیش از ایشان مرو (۱)

۴ - محمد بن مروان گوید: (۲) از حضرت صادق علیه السلام شنیدم میفرمود: مردی نزد نبی (مکرم) صلی الله علیه و اله و سلم آمد و عرض کرد: ای رسول خدا مرا سفارشی فرما.

فرمود: چیزی را با خدا شریک مگیر گرچه به آتش سوزانده

---

(۱) اصول کافی: ج ۲ ص ۱۵۷ عن ابی ولاد الحنط قال: سألت ابا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل «و بالوالدين احساناً» ما هذا الاحسان؟ فقال: الأحسن ان تحسن صحبتهم ما وان لا تكلفهما ان يسألاك شيئاً مما يحتاجان اليه وان كانا مستغنيين اليس يقول الله عز وجل «لن تنالوا البر حتى تنفقوا مما تحبون» قال: ثم قال ابو عبد الله عليه السلام: واما قول الله عز وجل «اما يبلغن عندك الكبر احدهما او كلاهما فلا تقل لهما اف ولا تنهرهما» قال: ان اضجراك فلا تقل لهما اف، ولا تنهرهما ان ضرباك، قال: «وقل لهما قولاً كريماً» قال: ان ضرباك فقل لهما غفر الله لكما فذلك منك قول كريم قال: «واخفض لهما جناح الذل من الرحمة» قال: لا تملا عينيك من النظر اليهما الا برحمة ورقة ولا ترفع صوتك فوق اصواتهما ولا يدك فوق ايديهما ولا تقدم قدامهما.

(۲) اصول کافی: ج ۲ ص ۱۵۸ حديث ۲ عن محمد بن مروان قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول: أن رجلاً أتى النبي صلى الله عليه و اله و سلم فقال: يا رسول الله أوصني فقال لا تشرك بالله شيئاً وان حرق بال نار وعذبت الا و قلبك مطمئن بال ایمان و والديك فاطعهما و برهما حيين كانا او ميتين وان امراك ان تخرج من اهلك و مالك فاقتل فان ذل من الايمان.

و شکنجه شوی ، مگر آنکه دلت به (تو) ایمان قرار گرفته باشد و پدر و مادر خود را فرمائید ؛ و بایشان نیکی کن چه زنده باشند یا مرده -  
و اگر فرط آن دادند از خانواده ، و مال خود بیرون روی چنان کن .

زیرا : این (عمل و فرمائی) از (نشانه های) ایمانست

۳- منصور بن حازم گوید : به حضرت صادق علیه السلام

عرض کردم : کدام عمل فضیلتش بیشتر است ؟

فرمود : نماز بموقع خواندن ، و نیکی کاری نسبت به پدر و مادر و

جهاد در راه خداوند با عز و جلال (۱)

۴- حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود : مردی از رسول خدا

صلی الله علیه و اله وسلم پرسید ؟

حق پدر بر فرزند چیست ؟

فرمود : او را بنامش بخواند ، و پیش روی او راه نرود ، و قبل از

او ننشیند ، و سبب دشنام او را فراهم نیاورد (۲) (یعنی : کاری نکنند که

سبب دشنام بر پدر خود شود مثل اینکه ایشان و یا پدرانشان را دشنام

دهد ، و همین موجب شود دشنام را بخود یا پدر او باز گردانند)

---

۱- اصول کافی : ج ۲ ۱۵۸ حدیث ۴ عن منصور بن حازم عن

ابی عبد الله علیه السلام قال : قلت : ای الأعمال افضل ؟ قال : الصلاة لوقتها و بر الوالدین

و الجهاد فی سبیل الله عزوجل .

۲- اصول کافی : ج ۲ ص ۱۵۸ حدیث ۵ عن درست بن ابی منصور عن ابی الحسن

موسی علیه السلام قال : سأل رجل رسول الله صلی الله علیه و اله ما حق الوالد علی ولده ؟

قال : لا یسمیه باسمه و لا یمشی بین یدیه ، و لا یجلس قبله و لا یتسبأ له .

۵ - حضرت صادق علیه السلام فرمود: چه چیز مانع است هر مرد شما را که به پدر و مادر خود در حال زنده بودن و مرگ نیکی نماید؟ به نیابت ایشان نماز بخواند و صدقه دهد؛ و به حج رود، و روزه بگیرد، و آنچه بجای آورده برای ایشان باشد، و همانند عملش برای خود او باشد، و خداوند عزوجل برای نیکی، وصله‌اش که (بایشان) نموده، خیر فراوانی با او میدهد (۱)

۶ - حضرت صادق علیه السلام فرمود: مردی نزد رسول خدا آمد و عرض کرد: ای رسول خدا همانا من میل و نشاط فراوانی به جهاد (در راه خدا) دارم.

آنحضرت فرمود پس جهاد کن در راه خدا، زیرا اگر (در میدان جنگ) کشته شوی نزد خدا زنده‌ای و روزی خودبری، و اگر (در راه جهاد) بمیری پاداش تو بر خدا است. و اگر (از میدان جنگ به سلامت) بازگردی چون روزی که بدنیا آمده‌ای از گناهان پاک شوی.

عرض کرد: ای رسول خدا مرا پدر و مادر پیری است که مرا چنین فکر می‌کنند که بمن انس دارند و دوست ندارند (از نزد ایشان) بیرون روم. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: پس باید در مودرت بمان که سوگند بآن کس که جان من در دست او است يك شب و روز مأثوس بودن

۱- اصول کافی: ج ۲ ص ۱۵۹ حدیث ۷ عن محمد بن مروان قال: قال: ابو عبد الله عليه السلام ما يمنع الرجل منكم ان يبر والدیه حیین و یمیتین یصلی عنهما و یتصدق عنهما ، و یتحج عنهما ، و یصوم عنهما ، فیکون الذی: صنع لهما و له مثل ذلک فیزیده الله عزوجل ببره وصلته خیراً اکثریاً.

آنها با تو بهتر است از یکسال جهاد (۱) در راه خدا .

و مسلم است که این در صورتی است که جهاد بر او واجب عینی نباشد  
زیرا در غیر این صورت ، چون نماز و روزه بر اطاعت پدر و مادر مقدم است  
۷- «ابراهیم بن شعیب» گوید : بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم  
پدرم بسیار پیر و ناتوان (و فرسوده) شده و چرن اراده (قضاء) حاجت میکند

او را بدوش می بریم .

آنحضرت فرمود : اگر توانستی خودت این کار را بکن و بدست  
خود لقمه در دهانش بگذار زیرا : فردا (ی قیامت ، پاداش) عمل تو  
بهشت است (۲)

۸ - حضرت باقر علیه السلام فرمود : بیقین بنده ای که در زنده  
بودن پدر و مادر نیکو کار است بایشان - و چون بمیرند بدهی آنان را  
نپردازد و برای ایشان طلب آمرزش نکند خداوند (نام) او را در نافرمانان  
(نسبت پیدر و مادر) می نویسد - و بیقین بنده ای که در زنده بودن پدر و

---

۱ - اصول کافی : ج ۲ ص ۱۶۰ حدیث ۱۰ عن جابر عن ابی عبد الله  
علیه السلام قال : اتی رجل رسول الله صلی الله علیه و اله فقال : یا رسول الله انی راغب  
فی الجهاد نشیط قال : فقال له النبی صلی الله علیه و اله فجاهد فی سبیل الله فانک ان تقتل  
تکون حیا عند الله ترزق و ان تمت فقد وقع اجرک علی الله و ان یزعمان انهما یا انسان  
بی ویکرهان خروجی ، فقال رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم فقم مع والدیک فوالذی  
نفسی بیده لأنساها بک يوماً ولیلة خیر من جهاد دسته .

۲ - اصول کافی : ج ۲ ص ۱۶۲ حدیث ۱۳ عن ابراهیم بن شعیب قال :  
قلت لابی عبد الله علیه السلام ان ابی قد کبر جداً وضعف فنحن نحمله اذا اراد الحاجة  
فقال : ان استطعت ان تلی ذلك منه فافعل ولقمه بیدک فانه جنة لك غداً .



مادر ، بایشان نیکی نکرده ، و چون بمیرند بدهی آنان را پرداخته و جهت ایشان طلب آمرزش نموده است ؛ خداوند با عزت و جلال او را نیکوکار می نویسد .

(از این حدیث استفاده میشود که گذشته از لزوم پرداخت دیون پدر و مادر که بر فرزندان لازم گردیده ، طلب آمرزش برای ایشان نیز از حقوق ایشان بر فرزندان قرار داده شده ، که اگر ترك شود ، عاقبت ایشان گردند . (۱)

۹ - حضرت صادق علیه السلام فرمود : کمترین نافرمانی و ناسپاسی (نسبت بپدر و مادر ، گفتن «اف» است و اگر خداوند با عزت و جلال چیزی را کمتر از آن میدانست از آن (هم) نهی می فرمود . (۲)

(کنایه از اینکه حداقل نافرمانی نسبت بپدر و مادر و نشاندادن جسارت بایشان و آزار آنان گفتن کلمه «اف» است و خداوند متعال از آن نهی فرموده تا فرزندان بدانند چیزی که حداقل آن مورد نهی پروردگار است ، و شارع مقدس فرزندان را از آن باز داشته خدا کثر آن بطریق اولی مورد نهی شدیدتر است ) .

۱ - اصول کافی : ج ۲ ص ۱۶۳ حدیث ۲۱ عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال : ان العبد لیکون باراً بوالديه فی حیاتهما ثم یموتان فلا یتقی عنهما دیونهما ولا یستغفر لهما فیکتبه الله عاقاً وانه لیکون عاقاً لهما فی حیاتهما غیر بار بهما فاذا ماتا قضی دینهما واستغفر لهما فیکتبه الله عز و جل باراً .  
 ۲ - اصول کافی : ج ۲ ص ۳۴۸ « باب عقوبت » حدیث ۱ عن حدید بن حکیم عن ابی عبدالله علیه السلام قال : ادنی العقوبه اف . ولو علم الله عز و جل شیئاً اھون منه لنهی عنه .

۱۰ - حضرت صادق علیه السلام فرمود : چون روز قیامت شود

پرده‌ای از پرده‌های بهشت کنار رود .

پس هر جانداری از مسافت پانصد سال (راه) بوی آنرا دریابد  
جز يك طبقه .

گفتم : کیانند آنان ؟

فرمود : نافرمانان ، و آزارکنندگان پدر و مادر هاشان (۱)

۱۱ - رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم فرمود : (باید پدر و مادر خود) نیگو

کردار باش و در بهشت باش . و اگر بد رفتار و جفاکار باشی پس بدوزخ بساز (۲)

۱۲ - حضرت صادق علیه السلام فرمود : اگر خداوند چیزی را

کمتر از «اف» میدانست از آن نهی می فرمود . و «اف» کمترین نافرمانی

و آزار (پدر و مادر) است - و از نافرمانی (ایشان شمرده شده) است اینک

کسی پدر و مادر خود تند و سبک نگاه کند (۳)

---

۱ - اصول کافی : ج ۲ : ص ۳۴۸ حدیث ۳ عن یعقوب بن شعیب عن ابی

عبدالله علیه السلام قال : اذا كان يوم القيامة كشف عطاء من اغطية الجنة فوجد

ريحها من كانت له روح من مسيرة خمسمائة عام الاصف واحد . قلت : من هم ؟

قال : العاق لوالديه .

۲ - اصول کافی : ج ۲ : ص ۳۴۸ حدیث ۲ عن ابی الحسن علیه السلام

قال . قال رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم : كن باراً و اقتصر على الجنة وان كنت

عاقاً (فظاً) فاقصر على النار .

۳ - اصول کافی : ج ۲ : ص ۳۴۹ حدیث ۷ عن ابی عبدالله علیه السلام قال

لو علم الله شيئاً أدنى من اف لنهى عنه وهو من ادنى العقوق ومن العقوق ان ينظر الرجل

الى والديه فيجد النظر اليهما .

و غیر اینها از سایر آثار وارده از معصومین علیهم السلام که فرمانبری و احترام پدر و مادر را در مکتب مقدس اسلام در پایه‌ای معرفی فرموده که فوق آن تصور نمی‌رود، اینکه اسلام اطاعت از پدر و مادر و رعایت حقوق ایشان، و سپاس‌خدایشان را از مهمترین فرائض قرار داده است نه تنها برای پادشاه‌های آخری، و مقامات معنوی ایشان در روز واپسین بوده است بلکه اگر بادیده انصاف بنگریم، اصولاً فلسفه بزرگداشت مقام والدین، ریشه‌ای است برای بقاء نسل سالم، و ارزش واقعی یافتن جمعیت‌های بشری.

زیرا: اجتماع، زائیده افراد است، و افراد محصول مکتب‌های خانوادگی است.

بنابر این اگر در محیط کوچک خانواده، بابرنامه‌های ناجورو غیر انسانی حس طغیان فرزندان آغاز گردد، تدریجاً از آن محیط کوچک با طرز فکر غلطی که پیدا کرده‌اند قدم در محیط بزرگتر یعنی اجتماع بگذارند، و بخواهند همان روش ناپاکی را که خو گرفته‌اند، در اجتماع خود عملی سازند، مسلماً جامعه به پلیدی و تیره‌روزی و بدبختی کشیده میشود.

چنین افرادی نمیتوانند فرد شایسته، و صالح و دلسوز اجتماعشان باشند، و در نتیجه این افراد افسارگسیخته جامعه‌ای را به ناپودی و دگرگون می‌نمایند، و وحدت واقعی را از بین می‌برند.

در اجتماعی دین مقدس اسلام،

انسانی،

بدی

انسانها را از نخستین قدم حیات، وادار بیاس نعمت ذوی الحقوق نموده،  
تافرادی که درآینده اعضاء اصلی اجتماعند، از آغاز کار به وظیفه شناسی  
ویاس نعمت های عنائی، خو گرفته، و مجتمع سالم، وارزنده ای تشکیل  
دهند.

حال: بازگردیم به «مکتب غرب» به بینیم با این دستور عقلانی،  
و انسانی که رعایتش موجب بقاء خانواده ها و سعادت فرزندان، و مدینه  
فاضله انسانیت است چه کرده اند؟

اینهمه پدرکشی ها پسرکشی ها، و پرده دریا، و جنگ و گریزها  
که در غالب خانواده های غربی دیده میشود، مسلماً محصول تربیت های  
ناموزون راهنمایان غیر انسان آن مجتمع است.

کدام عقل سلیم است اینگونه تربیتهای خانمانسوز غرب را به  
بیشد، و شرف اجتماعی او اجازه دهد که آنرا بحساب تمدن واقعی انسانی  
بگذارد! ملت غرب، در اثر نداشتن مکتب صحیح آسمانی، بر بریت را  
بعجائی رسانده اند که گاه یکی از صدها جنایات آنان را که از طریق چرائد  
و روزنامه ها می بینیم عمیق ترین پرده قلبمان می سوزد، و بر آنگونه  
ناجوانمردی ها دشنام می فرستیم.

شما تاریخ پیش از تمدن بشر، و زندگی شان را ملاحظه کنید  
به بینید، با اینکه از مکتب آسمانی استفاده نمی کردند؛ و بانواع خلاف ها  
آلوده بودند معذک تا این اندازه ناجوانمرد نبودند که فردی بخود  
اجازه دهد پسر و دختر و پدر و مادرش را در محیط خانوادگی محصور  
نموده، سر ببرد و بکشد! و نه تنها از این جنایت فجیع افسرده نباشد

بلکه افتخار و غرور هم بفروشد !

آیا حداقل وجدان بشریت اجازه این اندازه پرده‌داری می‌دهد ؟  
بخدا سوگند: فجایع مکتب‌های غرب در درجه‌ایست که قلم توانای  
نوشتن آن نیست ، مسئله تمدن مازی را که کنار بگذاریم . از نظر معنویت  
و روح انسانیت ، و عواطف بشری غریبها نباید حق حیات داشته‌اند ، و  
محکوم بزوال و نابودی می‌باشند ، آنها ندانسته‌اند و یا نخواسته‌اند بدانند  
که تشکیل اجتماع سالم و آشناسدن بحقوق اجتماعی ، باید نخست از داخل  
خانواده آغاز گردد . و سرچشمه این خونریزیها ، و بلایای اجتماعی ، محیط  
کوچک خانواده‌گی است زیرا خانه . منطقه کوچکی است از اجتماع .  
فرزندی که حقوق صاحب‌حق را در محیط کوچک محترم نشمرد ،  
با اینکه عواطف طبیعی نسبی نیز کمک می‌دهد چگونه می‌تواند در اجتماع  
بزرگتر آنهام بسا نبودن آن عواطف غریزی فطری ، بحقوق دیگران  
تجاوز نکند ؟ !

اینست محیط آلوده غرب که چشم کوتاه نظران بآن خیره شده‌است .  
و این سنت پلید که در شرق هم بحشمت می‌خورد ، بی‌قیمت تحفه غرب است .  
آری غرب‌زدگان جفاکار ، همان رویه نابخردانه و دودمان‌کن را  
در شکل سنتهای مذهبی ، و دینی قالب‌ریزی نموده ، و بصورت تمدن واقعی  
برای جوانان ساده لوح شرق تحفه آورده‌اند ! و کار بجائی رسیده که با کمال  
جرات ، قلم بدست گرفته ، و چنان غریزه طبیعی طغیان فرزندان را نسبت  
بپدران و مادران ، از طریق نوشته‌ها ، گستاخانه ، تقویت نموده‌اند که می‌توان  
گفت : در هیچ عصری تا این اندازه زنده سابقه نداشته‌است ! و برای

معرفی نمونه آنچه برابر آن داشت ، که بحکم وظیفه، برای بیدار کردن جوانان ، و هشدار دادن بایشان این کتاب را تألیف نمایم، دفتر چه ایست بنام پدر ، مادر ما متهمیم! و نویسنده آن، در قیافه دلسوزی برای نسل جوان اعصاره تربیت مکتبهای فاسد غرب را طوری برشته تحریر آورده که راستی شرم آور است، و چنان راهی برای یاغیگری جوانان ، ولگد مال نمودن وظائفی که نسبت پیدران و مادران خود دارند باز کرده ، که میتوان گفت بزرگترین لطمه‌ای بوده که بر فرزندان این کشور زده شده است ! وبا تعلیم غیر منطقی ، و خود ساخته ، و جاهلانه بلکه مغرضانه فرزندان را در سرایشی بس خطرناک کشانده است ! که اگر اینگونه تبلیغات مسموم ، در نطفه خفه نشود ، و فرزندان ، بوظائفی که در برابر پدر و مادرهای عزیز خود دارند ، آنطور که مکتب مقدس اسلام ، و تشیع قرآن کریم سفارش فرموده ، قیام ننمایند، نه تنها زیان فراوان روز واپسین و متلاشی شدن خانواده‌ها نصیبشان میشود بلکه جامعه آینده مسلماً بخطر سقوط قطعی تهدید میگردد . وبا بلایای بی‌درمانی روبرو خواهند شد .

مادر این کتاب جاهای حساس دفترچه پدر ، مادر ، ما متهمیم را که تحفه يك غرب زده به نسل جوان این کشور است ، و کوشش نموده همه مقدسات تشیع را بیازبچه گرفته و نفاق ، و اختلاف ، و دوستی در جامعه مسلمانان ، بخصوص خانواده‌ها پدید آورد !

با کمال دقت بررسی نموده ، و قسمتی از انتقادات که بر آن نوشته وارد است برای روشن شدن افکار و شناساندن هویت واقعی نویسنده آن متذکر میشویم ، تا شاید هم کوس رسوائی او زده شود ، و هم فرزندان

ساده لوح این جامعه که ناخود آگاه بهر مکتبی سر می سپوند ! به عواقب  
وخیم افسارگسیختگی بهتر پی ببرند .

امید است پروردگار جهان دوستداران مکتب تعلیمی، و تربیتی تشیع  
و پیروان آن را از هر بلای ریشه بر انداز محفوظ بدارد . و دشمنان این  
مکتب را در هر لباس ، و قیاقه ، و فرمی که هستند ، به اصلاح آورد، و اگر  
زمینه سلامت نفس را از دست داده اند ، و غریزه پذیرش حق، و عدالت را  
در گور جهل و خودپرستی دفن کرده اند ، نابودشان کند .

## «ایجاد نفاق بین»

### متقدم و متحدد»

در صفحه ۱ دفترچه «پدر ، مادر ، ما متهمیم» می نویسد :

«جهانی به وسعت يك محله) يك مسئله اساسی امروز مطرح»  
«است و آن اینست که ما بعنوان طرفداری از مذهب و همچنین ما به»  
«عنوان اعتقاد به تشیع در زمان خودمان و در برابر نسل تحصیل کرده»  
«جدیدمان متهمیم - خوشبختانه از میان معتقدین به دین و مذهب در»  
«جامعه ما اکثریت این شانس را دارند که در يك محدوده بسیار بسته‌ای»  
«زندگی می‌کنند و در آن محدوده‌ای که از محل خودشان و از يك گروه»  
«اجتماعی خاص پیرامونشان تجاوز نمی‌کند ، از خبرها و حوادث و»  
«جریاناتی که در بیرون میگذرد دیگر خبر ندارند و اینها وجدانشان»  
«آرام است مسئولیتشان سبک است و تمام دنیا و جامعه برایشان روبراه»  
«است و اساساً برای کسی که چنین جامعه‌ای و طرز تفکری دارد هیچ»  
«کاری و هیچ ناهنجاری پیش نیامده که او احساس مسئولیت کند او»  
«مشغول کار دینیش است - اطرافیان‌ش که در آن محیط زندگی می‌کنند»



« همه متدین هستند ، مراسم مذهبی هم اجرا می شود ، نماز و دعا که  
 « می خوانند و روزه هم که می گیرند ، همه مردم بمعنای تمام کسانی  
 « که آن دو روبر هستند در مراسم دینی شرکت می کنند ، همه خانواده ها  
 « از زن و مرد و پسر و دختر معتقد به ( آقا ) و با اصول دینشان و یار سوم و  
 « سنتهای مذهبی شان یقین دارند ، و با آنچه هم که وظیفه مذهبی شان میدانند  
 « عمل می کنند .

« بنابراین هیچ حادثه بزرگی و خطر خطیری پیش نیامده که باید  
 « يك كار حتمی و فوری و سنگین و تازه کرد چیزی عوض نشده که او باید  
 « خودش را عوض کند و راهش را و سخنش را و طرز فکرش را .

« دین در حال از دست رفتن نیست که او باید حفظش کند ، در  
 « معرض خطر نیست که او باید از خطر نگهداریش کند .

« بنابراین او خوشبختانه در يك آرامش مذهبی و يك مسئولیت  
 « انجام شده و يك راه کوفته و يك زندگی و زمان آرام بسر می برد و در  
 « يك فضای بی باد و طوفان و در بسته و امن و خصوصی تنفس می کند و رنجی  
 « نمی برد و دلهره ای ندارد . »

« اما اشخاصی مثل من در يك جریان دیگری هستند ، وابسته  
 « « بيك طبقه دیگری هستند ، و از نسل دیگری و از عصر دیگری و در  
 « تماس با فرهنگ دیگری و آشنا با افکار و اندیشه های دیگری ، و  
 « متأثر از نهضتها و مکتبها و جریانهای فکری و اجتماعی و سیاسی دیگری  
 « و بالاخره ، دنیای دیگری .

« خیلی از اشخاص معتقد یا بظاهر معتقد به دین سنتی موروثی »

«موجود ایراد می گیرند و به بسیاری از بیانیها و برداشتهای امثال من  
 «نه تنها به تلقی ها و تحلیلهایی که امثال من در بارهٔ مذهب داریم، حتی  
 «چیزهای کوچک را هم بر ما نمی بخشند؛ مثل اینکه چرا کراوات  
 «می زنی؟ چرا ریشت را می تراشی؟ چرا در سخنت به اندازهٔ کافی  
 «صلوات نفرستاده ای؟ در کتابت هر جا اسم علی آمده «علیه الصلوٰة والسلام»  
 «وهر جا اسم پیغمبر برده شده «صلوات الله علیه واله وسلم» نگذاشته ای؟  
 «چرا اسم عمر و ابوبکر که ذکر شده فحش ناموسی نداده ای...؟

«وحتی چرا پشت تربون رفتی؟ وحتی چرا پشت تربون ودر  
 وسط سخنرانی آب خوردی؟ چرا؟ چرا؟ چرا؟...»

«اینهاست بزرگترین خطرات ودهشتناکترین خطاها و انحراف  
 «ها و ناهنجاریها و سقوطهای غیر قابل تحمل که در محیط اجتماعی و  
 «دنایای فکری و معنوی معتقدات مذهبی آنها رخ داده و آشفته شان کرده  
 «است! این ایرادها و دلهره های اساسی آنهاست و همین ها را در کتاب  
 «نوشته اند و پیدا است که نویسنده ها و فضلاشان هم هستند! اینهاست برای  
 «آنها خطرانی که اخیراً متوجه اسلام شده است و همین خطرات اگر  
 «رفع شود آنها دیگر در يك آرامش مذهبی و وجدانی و فکری و اجتماعی  
 «بی دغدغه و خاطر جمعی زندگی می کنند و خیالشان هم از جهت حفظ  
 «دین آسوده می شود و هم از جهت حفظ «مرید» ولی بهر حال حق دارند  
 «در محلهٔ اینها اسلام هست و تشیع و ولایت درست است و مسجد و محراب  
 «و تکیه و روضه و خمس و زکات و حج و زیارت و براب است و همه شعائر  
 «برگزار؛ اما کسانی که در يك جو دیگر و نسل دیگری پرورده شده اند»

«ومثل من فکر می کنند اینجا دچار يك تناقض ، يك بلامتكلفی و يك رنج ،  
 «بزرگ هستند نمیتوانند آرام بمانند در گروه اجتماعی که من وابسته  
 «بآن هستم- یعنی جوانان و تحصیل کرده هائی که در ایران یا اروپا تحصیل  
 «کرده اند و کسانی که امروز با فرهنگ جهان آشنا هستند - آن عده که  
 «از طریق ترجمه یا از طریق خود متنهای اروپائی یا غیر اروپائی  
 «مکتبهای جدید و ایدئولوژی جدید و آثار ادبی و هنری امروز و افکار  
 «فلسفی و اجتماعی جهان را می شناسند و در عین حال ، در برابر همه اینها  
 «می خواهند مقاومت کنند و بمبانی مذهبی خودشان و ایمان نخستین  
 «خودشان وفادار بمانند، دچار يك مسئولیت بزرگ ، يك رنج بزرگ هستند»  
 خواننده عزیز : بر ما خورده نگیرید که چرا عبارت دفترچه  
 مزبور را با این طول و تفصیل ، و بدون اسقاط حتی کلمه و یا حرفی ،  
 مطلب را با همه درازائی که داشت نقل نمودیم .

زیرا : مکرر ، از بعضی نوباوگان تازه بدین رسیده ، که از همه جا ،  
 و همه چیز ، و هر منطق درست ؛ و سالم دینی بی خبر مانده اند ؛ و برخی  
 از سالخوردگان از راه مانده خسته شده ، مع الواسطه شنیده ام که گفته اند  
 آنها که به نویسنده این دفترچه ها انتقاد دارند بدین جهت است که مطالب  
 و یادداشت ها ، و تراوشات فکری ، و موضوعات مورد بحث او را تماماً  
 مورد مطالعه قرار نداده ، و از آغاز تا انجام بررسی نکرده اند - لذا بر  
 نوشته هایش تا این اندازه حمله نموده ، و بمطالبش اعتراض کرده اند ، و  
 اگر محصول فکری ، و انشاءات کلاسیک او دقیقاً و ارسائی میگردید ، و  
 و صدرو ذیل عبارت ، و پیشوندها ، و پسوندها نیز بحساب می آمد .

اشكال مهمی در تراوشات مغزی، و قلمی او بنظر نمیرسید. ! و گروه اندکی که از ایادی و همکاران مستقیم یا غیر مستقیم نویسنده دفتر چه اند و به هوس افتاده اند، کلمه و یا عبارتی عربی گفته باشند و سری در سرها در آورند، که هم فضل و هنری؛ بخرج داده، و هم خطاهای نویسنده را با اینگونه طراری ها، و پشت هم اندازیها «لوٹ» نمایند؛ و از انجام مأموریتی که در راه نابود کردن مظاهر «تشیع» و سنن مقطوعی که از بانی این مکتب مقدس تلقی شده بعهده گرفته اند باز نمانند؛ می گویند: آقا: شما (لااله) را در نوشته های او می بینید ولی «الاالله» را نادیده گرفته اید و او را با حزب طعن و دشنام؛ می گوید و منه حرفش میخوانید - اینان، بقول معروف کبک واز، در عمق نادانیها سر فرو برده، واز همه جایی خبرند و چنین پنداشته اند که چشم مسئولان علمی اجتماع هم بخواب رفته، واز هر گونه فعالیت های ضد دین نا آگاهند و در حالیکه بیداران مجتبع اسلامی همواره مراقب همه جوانبند، و اقدامات خطرناک اینگونه عناصر، و ریشه هایی که محرك اصلی ایشانند شدیدا زیر کنترل قرار داده و می دهند. و به اغراض تباه، و فاسدشان پی برده اند. اینها با چنین تصور نابجا پنداشته اند که با این قبیل سم پاشی ها، و تبلیغات مسخره، و ضد واقع صدها خطاهای علمی، و اعتقادی، و اجتماعی، و مطالب ناموزون، و اهانت هایی که در قیافه های گوناگون، در نوشته های تکراری جزوه های او بساحت مقدس اولیاء علیهم السلام، و پرورش یافتگان مکتب ولایت شده است؛ با اینگونه دفاع های مذبحرانه عده ای انگشت شمار مغرض از میان میرود؛ ولی باید بدانند آتشی را که بدامن زده اند چاره ای جز سوختن خویش نداشته، و

طبل رسوائی خود را بر بامها زده اند - و کاری از پیش نخواهند برد، و  
 به هدف شوم خود توفیقی پیدا نخواهند کرد. و از اینها بدتر و شرم آورتر  
 اینک: چند نفری معلوم الهویه، که سوابق درخشانشان؛ مستند آروشن  
 است، در قیافه کشیشان، و خاخام مآبان خودمان (گرچه هر دو یکی است  
 و یک آبشخور دارند) که هنوز بمیدان دانش قدمی نگذاشته، و از شرائط  
 تبلیغ، کاملاً تهی، و خالی، و بی بهره اند، و صرفاً شهوت شهرت دارند!  
 بدین امید که شاید محرومیت های خویش را از این طریق تأمین نمایند،  
 و در کمال پستی خود را آلت ناپاکان مأمور بی ارج قرار داده اند و بجای  
 جانبداری از مکتب مقدس «تشیع» و حماة دین و دانشمندان خدمتگزار  
 و واقعی اسلام از تربیت یافتگان غرب بدفاع برخاسته اند! با کمال  
 وقاحت، و بدون رعایت اصول اجتماعی، و اخلاقی، و دینی، دست به  
 تهمت پراکنی زده اند، و از هر گونه سخنان زشت، و نسبت های ناروا که  
 حتی پست ترین فرد، و نالایق ترین عنصر، بخود اجازه چنین جسارتها  
 نمیدهد، ناچار رسد به . . . .! مضایقه نموده، و به توهم موفقیت، و رسیدن  
 به هدف، همه حدود و مقررات دینی را زیر لگد گذارده! عمر و عاص و ار  
 بدون اینکه از خدا، و رسول خدا، و روز جزا بهراسند؛ به مدافعین حقوق  
 اهل بیت علیهم السلام نسبت هایی که خود شایسته تر ندی دهند! و راستی  
 اگر بفهمند که از کی دفاع می کنند، و برای چی نام دانش خیالی را تا  
 این درجه دستخوش هوای خویش نموده اند، باید بجای اشک، خون از  
 دیدگان خود بیارند ولی افسوس . . . !

اینان ناخود آگاه (باستثنای مأمورینی، که می دانند چه می کنند؛)

بر سر دشمنان مکتب تشیع قرار گرفته‌اند، و از همه عواطف دینی، و انسانی بی‌بهره‌اند.

بدتر از اینها تنی چند نادان ره گم کرده‌ای که از ایشان پیروی نموده، و گوش فرا سخن آنها می‌دهند؛ و این جنجال و هیاهو را راه انداخته‌اند؛ و چنین فکر می‌کنند که از دیگران بهتر فکر می‌کنند و جهان اسلام را از دریچه دیگری می‌نگرند؛ با اینکه نه آنان و نه اینان شایسته آنگونه تفکرات عالیه نبوده، و نیستند، و بین ایشان و مسائل اساسی، و اجتماعی اسلام فرسنگها فاصله است.

اینها با یکی دو جمله‌ای که طوطیوار فرا گرفته‌اند، باین گوشه و آن گوشه می‌خزند، و سخن پراکنی نموده، و افکار را تا آنجا که بتوانند مشوش می‌کنند!

خود من، بمناسبتی بایکی از همین قماش، آلات، و ابزار ارادی و یا غیر ارادی نقشه‌کش‌های پشت پرده برخوردی داشتم که پس از سؤال و جوابهای مختصر و کوتاهی چنان شرمنده شده که از خجلت نمیدانستم چه باید بکند.

از او پرسیدم: «حضرت آقا» شما دفتر چه‌های شیعه غرب زده نابغه؛ را خوانده‌اید؟ و مسائل تکراری او را کاملاً بررسی نموده‌اید؟

گفت: چندان فرصتی برای مطالعه نداشتم، ولی اجمالاً از مطالب و فعالیت‌های او تا حدودی بی‌خبر نمانده‌ام؛

باکمال شگفتی چند نفر از انحرافات اعتقادی، و فکری، و دینی او را از قبیل: انکار خاتمیت در قالب خاتمیت؛ و انکار شفاعت در

قالب شفاعت ! و قانونی نشان دادن شورای مشموم سقیفه ! و مجلس فرمایشی منتهی به حکومت عثمان ! و انکار علم غیب امام علیه السلام ! و توهین به تربت مقدسه حضرت سید الشهداء علیه افضل الصلوة والسلام ! و قسمتی از جسارت های دیگری که در لافافه به اولیاء دین علیهم السلام ، و دانشمندان ارزنده تشیع نموده ؛ از نوشته های او برایش نقل نموده ، و پرسیدیم ؟ آیا اینگونه مطالب را هم از او شنیده ای ؟  
گفت : نه !

گفتم : این بعهدۀ من است که از نوشته های خود او نشان دهم ، ولی کدام مسلمان عاقل بی غرض ، پیش از بررسی های لازم ، و دقیق ، بداوری پرداخته است ؟

گفت : اصولاً عقیده من اینست که نباید آتش اختلاف را دامن زد (همان حرفی که حسین بن علی علیه السلام و یاران باوفایش را با آن صحنه دلخراش رو بر و کرد ) بلکه باید کوشید ، و دست اتحاد مسلمانان را در هم فشرده .

گفتم : حضرت آقا در این شهر ، و در معتقدات مردم شیعی خبری از مهملات «وهابیت» و دیگر فرقه های ضالۀ مضله نبود .

کدام عنصر دلسوز خدا شناس پیغمبر دوست ؛ آتش اختلاف را دامن زد ، و این سرو صدا را براه انداخت ، و از اصل توحید ، تا ریشه معاد و شفاعت . و از حکم طهارت تا مسائل حدود و دیات . و از فصل نخستین اخلاق تا پایان مسائل اخلاقی مکتب تشیع ، و از پرچمداران ارجمند نخستین تا علماء ارزنده واقعی این عصر ، همه را بیاد حمله گرفت ، و این همه ماجرا بیار آورد ؛

«حضرت آقا» شما می‌خواهید باسم اتحاد، آنهم بگونه شرم‌آور

آن (نه قیافه مقدس آن) هر کس در پشت پرده شستشوی مغز، و بنام تحقیق! و تبلیغ؛ که‌رگ خواب مسلمانان را پیدا کرده، در قیافه تأمین خواسته‌هایشان، در هر درجه‌ای که بشنون دین بتازد، کسی حق مقابله و مدافعه نداشته باشد! آیا انتظار دارید هر عنصری با ماسک تشیع هر گونه تخریبی را بمعده می‌گیرد، و آلت فعل دشمنان تشیع میشود، کسی نباید مشت او را باز نموده، و هدف شومش را با منطق بکوبد؟

تفو برای این کج‌فکری، و نادانی، و دین‌گشی تفو.

مگر علی علیه‌السلام: آن بزرگ پیشوای آزاد مرد از خود گذشته، برابر مظالم، و تبلیغات ضد دین که بدست جباران، و طاغیان، در قیافه اسلام قرآن، نهالش آبیاری می شد مهر سکوت بر لب زد، و هیچ‌گونه اقدام عاقلانه، و عادلانه نکرد؟!

آنهمه سخنان آتشین علی علیه‌السلام، خطاب بملت مسلمان، و کج‌روی‌هایشان برای چه بوده؟ آنهمه استدالات بر ابطال رهبری تب‌هکاران زاده شوراهای مشغوم و قلابی چه معنی داشته؟ آن جنگها که دامنه‌اش تا لحظه ملاقات پروردگار با همین مسلمان‌نماهای ضد دین کشیده شد، بی‌چه منظور بوده؟ آیا علی علیه‌السلام معنی «وحدت کلمه» و «اتحاد مسلمانان» را نمیدانسته؟ و نمیدانسته که وحدت مقدس موجب قدرت بیشتر است.

مگر آنان که صفوف مبارزه با خاندان پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را آراسته بودند خود را یهودی، و یا مسیحی معرفی مینمودند؟ «حضرت آقا» آنها هم خود را مسلمان قالب‌زده در پشت این



ماسک فریبا آلت دشمنان مکتب مقدس قرآن و اسلام بوده اند ؛ حیف که این عزیزان بی جهت نبودند ، تا بآن حضرت عرض کنند :

یا علی : چرا رسماً و علناً در برابر آنها بمقابله پرداختی ، وزبان در دهان ، و شمشیر در نیام به جنبش در آوردی ، چه خوب بود مخفیانه و بدون آگاهی احدی ، شبانه بخدمت آن ناپاکان میرسیدی و در موضوعات ، و مسائل فردی و اجتماعی اسلام ، و احکامی را که به تمسخر گرفته بودند ، با خود آنها به بررسی می پرداختی و صریحاً هدف شومشان را بر ملا نمی ساختی ! یا لا اقل کنار میز گردشان حاضر میشدی ، و به بحث و نقد اشتغال می ورزیدی !!

راستی بسی شگفت آور است : که کار مکتب تبلیغی اسلام بجائی برسد ، که هر کس از گوشه و کنار بدون هیچگونه صلاحیت دینی و اخلاقی برپا شده ، و برخلاف مبانی قرآن ، و تشیع هرگونه جسارتی که می تواند ، و تخریبی که اراده دارد بنماید ، و بسود دشمنان دیرین « تشیع » هر آتشی که توانای بر آنند روشن کنند ؛ و مردم عامی درس نخوانده ، و بی خبر از همه شئون این مکتب مقدس ، انتظار داشته باشند برابر ایشان هرگونه عکس العملی برخلاف مصالح عمومی اسلام است ! بلکه باید با کمال احترام ، از سرمداران انحرافات اعتقادی ، و اخلاقی تقاضای حداقل تخفیف در اقداماتشان را نمود درحالی که نه چنین است ، و همانطور که علی علیه السلام رهبر شایسته ملکوتی قرآن و اسلام و تشیع با افکار این قماش ناپاکان . بحکم وان نکثوا ایما نهم من بعد عهدهم و طعنوا فی دینکم فقالوا ائمة الکفر . . . بمبارزه پرداخت ، در هر دور و عصری هر عنصری که با

مکتب تشیع بجنگدپیرو مکتب علی علیه السلام حق ندارد ساکت بنشیند  
و لب از دفاع حریم دین به بندد .

سخن بدینجا رسید . من می گفتم و او می شنود .

ناگهان اشک بر گونه های زردش بریخت و تأثر عجیبی بر او غالب  
گشت ، دست او را گرفته بمنزل بردم و نوشته هایی که وعده کرده بودم بوی  
ارائه دادم ، و گفتم : « حضرت آقا » اینست مسائلی که نویسنده « دفتر چه ها »  
صریحاً مورد حمله قرار داده و با اینکه خود او معترف است مباحث  
(فقهی و اصولی و کلامی و فلسفی) را نمیداند ، معذک پا از گلیم خود فراتر  
نهاده و در همه مسائل به بحث و انتقاد پرداخته است ؛

اکنون دانستی ، آنها که می گویند : « لا اله الا الله » را دیده اید و « لا اله الا الله »  
را نادیده گرفته اید !

به حربه بینوایان فکری ، و عجزه تمسک کرده اند ، این طبقه از  
مردم چون از پاسخ عاجز میمانند ، بدینگونه دستاویزها متوسل میشوند  
و بهمین افسانه ها ، دل خوش داشته اند ؛

سخن که بدینجا رسید « حضرت آقا » بر گذشته فکری خود افس  
خورده ، و از مکتب مقدس اهل بیت علیهم السلام پوزش طلبید ، و این بنده را  
مشمول ملاحظت خویش قرار داد .

باز گشتم برشته سخن : مقصودم از این مقدمه این بود که اگر عبارت  
« نویسنده دفتر چه » را با همه تفصیلات نقل کرده ام بدین جهت بوده است  
که دیگر جائی برای اینگونه بهانه ها باقی نماند ، و اگر نویسنده مزبور  
و این چند تن از دستیاران فکری او از لبه نیز نوشته ام جراحته برداشته اند

مرامی بخشند، امید است که با خواست خدا، و توجه احتمالی ایشان به نتایج بداین فرم تبلیغات زننده، ندامتی پیدا نموده و تغییر رویه دهند تا تدریجاً جراحتهایشان نیز مرهم پذیرد.

و چون عبارت گذشته از چند قسمت ترتیب یافته ناچارم نخست مفصلات او را در چند جمله تحلیل نموده، و هدف او را مشخص کرده سپس به بررسی و نقد پردازم.

۱- نویسنده دفتر چه در برابر نسل جوان تحصیل کرده بعنوان اعتقاد به «تشیع» خود را متهم می‌داند.

۲- مسلمانان معتقد بمظاهر کیش مقدس تشیع را محدودالفکر وکنج زندان، و قشری معرفی کرده؛ ولی خود، و اشخاصی که چون او فکر می‌کنند و بقول خودش وابسته بطبقه دیگر و نسل دیگر و عصر دیگر و آشنا با اندیشه‌ها و نهضت‌ها و مکتبهای دیگر و تحت نفوذ افکار دیگری هستند متجدد و منطقی در محیطی آزاد و وسیع پروبال داده است!

۳- متقدمین، و مسلمانان معتقد را، کهنه پرست، و کیش مقدس تشیع را «سنت موروثی» لقب داده است؛

۴- برداشتها، و تحلیلهای آنچه را که فکر می‌کند و بخیال خود از دین استفاده نموده، بحساب دین آورده، و از انتقاداتی که بر او شده گله می‌کند؛

۵- انتقاداتی را که از او شده در قالب: کراوات زدن، وریش تراشیدن و صلوات و سلام نفرستادن بر نبی محترم اسلام و اوصیاء کرامش علیهم الصلوٰة والسلام، و فحش ناموسی ندادن به عمر و ابی بکر، و همانند اینها بیان داشته

و از آنهمه انحرافات اساسی، و خطرناکی که دلهز خردمند دینداری را  
بدر آورده، بحثی بمیان نیاورده است؛

۶- آخرین عقده‌ای که متذکر شده، دانشمندان شیعه را در پاورقی  
صفحه ۳ دفتر چه، مورد اهانت قرار داده، و فعالیت‌های ارزنده ایشان را  
بمنظور تأمین معاش، و اقتصاد انگاشته است!

«این بود خلاصه تحلیل مطلب نویسنده در مقدمه دفتر چه»

اکنون بیاسخ از او می‌پردازیم:

اینکه می‌نویسد: (ما بعنوان طرفداری از مذهب تشیع، در برابر  
نسل جوان تحصیل کرده خودمان متهمیم)!! چه منظوری داشته است؟  
اولاً: تشیعی که این نویسنده! نابغه! از آن دم میزند، چنانکه  
از مجموعه نوشته‌های پر عرض و طولش استفاده میشود، دینی است،  
لیسیده از حقیقت معنویت؛ واقعیت، و بر نامه‌های آموزنده - دینی  
است که بامکتب تباه مادیت غریبی تلفیق نموده، و معجون بی‌نام «تشیع»  
با فکر بکر خود؛ ساخته و پیرداخته؛ و پیریز با مطالب تکراری، برخ  
این و آن کشیده؛ و از همان جوانان ساده لوح را مشوش کرده است؛ تشیع بآن  
معنی که بانی اسلام بنیان‌گذاری نموده، مکتب تعلیمی و تربیتیش  
پایان پذیرفته، و کتاب وحی جای‌ش را بمسیر عقل سپرده است (۱)!! تشیع  
او، خلقاء بیدادگر و ظالم و غاصب نخستین از ممتازترین، و پیر نفوذترین

---

۱ - صفحه (۶۹) اسلام‌شناسی که خاتمیت را در سایه کلمه خاتمیت انکار

کرده است!

و محبوب‌ترین یاران پیغمبر اسلام صلی الله علیه و اله وسلم معرفی شده است (۱)

تشیع او شورای مشؤم «سقیفه» جای نص بر خلافت را گرفته ، و مستند بقرآن ، وقانونی نشان داده شده است ؛ تشیع او قرآن کریمش مجموعه تورات و انجیل یادگردیده تشیع او آگاهی بر اسرار آفرینش و علم غیب ، امامان علیهم السلام در غالب مسخره بیان شده ؛ تشیع او شفاعت انبیاء و اولیاء علیهم السلام از مکتبش حذف شده ؛ تشیع او بزرگترین یاران اولی پیغمبرش چون سلمان را بودز ، مردعی هیچکاره قلمداد گردیده ؛ تشیع او بانیش مرتکب عملی بر خلاف بهداشت شده ؛ تشیع او پیغمبرش ، کنارایی بکر بن نماز اشتغال ورزیده ؛ تشیع او مسلمان نماز گزار و بی نمازش برابر هم قرار گرفته ؛ تشیع او حضرت عبدالمطلب و ابوطالب علیهما السلام که ریشه نسبی شخصیت نبوت و ولایت بوده اند ، مشرک و بت پرست معرفی شده اند ؛ تشیع او پیغمبر گرامی و بزرگوارش در ردیف حلاج در آمده ؛ تشیع او وی را بمقام نزول وحی هفتختر نموده ؛ تشیع او ، و کار ولاگرا بت ، و ژاکلین شه زل ، و شاکال ، و وان کولک ، و ننتوره و کاتب یاسین ، و کلود برنارد (هنرمندان و آوازخوانان و نقاشان ، و موسیقی دانان اروپائی ) و «ماسینیون» و کورویچ یهودی زاده و شوارتز ، و سارتر ، و هانری لوفور ، و کوکتو ، و امثال اینان رتبه و مقامشان برتر از

---

۱ - صفحه (۴۲۵) اسلام شناسی که ابوبکر را محبوب امت ، و عمر را

مردی اصولی و عادل معرفی کرده است .

همه انسانهای عصر تلقی شده است (۱)

آیا عنصری این چنین، و با اینهمه انحراف فکری و اعتقادی شرم آور نیست که خود را بنام «شیعه» آنهم بقول خودش «شیعه علوی» قالبزند؟! و مسئول نسل جوان، و جوابگوی خواسته‌های آنان معرفی نماید؛ آیا معنی جانبداری از مذهب مقدس «تشیع» همین است؟ که مکتب تشیع را یکباره وارونه نموده، سپس بعنوان شیعه آنهم در برابر نسل جوان، به بهره‌برداریهای شرم‌آور، و نابود کردن کانون «تشیع» خود را متهم نشان دهند؟!

از این موضوع هم که بگذریم، و جسارت‌های شدید اللحن نوشته‌های زهر آگین آن جناب را هم تاحدودی چشم پوشیده، و بازگو نکنیم. حق داریم، بپرسیم؟ «آقای بزرگوار اروپادیده» مورد اتهام شما در «شیعیگری چه میباشد که وادار به چنین نوشته‌تو خالی، و جنجالی شده‌اید؟! مگر بر نامه مکتب «تشیع» که اگر فرضاً شما دارا و حامل آن باشید؛ بر نامه‌ای بر خلاف اصول عقلانی انسانی دارد، و یا فرمانی بر خلاف مصلحت، و نظام اجتماع و خلقت؟ صادر کرده، و لطمه‌ای بر **مجموع انسانی** زده، و حقی از افراد جامعه پایمال نموده، و ننگی برای انسانها آورده، و راه کسب و معیشت درست را بسته، و چرخ اقتصاد صحیح موزون را از کار انداخته و از ترقیات علمی مانع گشته، و انسانها را به سر اشیب بدبختی، و خانمانسوزی شهوت‌رانی

---

۱ - اینها قسمتی از انحرافات اعتقادی نویسنده این دفتر چه در نوشته‌های دیگر او است که میتواند با مراجعه به کتاب (سخنی چند...) تألیف اینجانب بیک‌یک آنها آگاهی پیدا کنید.

پرتاب کرده ، و تاروپود مدینه فاضله انسانیت را از هم گسسته ، و خوئی ناپسند جایگزین خوبیهای پسندیده نموده ؛ و بر نامه های نظامی دشمن را بر شیعہ چیره گردانیده و بیداد را بجای داد نشانده ، و ذلت را جانشین عزت نموده ، و هدف کلیش در همه مراحل با خردنا سازگار است ، که تا این اندازه موردی لطفی جناب عالی قرار گرفته ، در درجه ای که خود را بعنوان «تشیع» در برابر نسل جوان متهم معرفی می فرمائید !

آیا مظاهر تعلیمی مکتب «تشیع» که از آغاز جنبش و جوش که بر هبری پیمبر عالی قدر ، و اوصیاء بزرگوارانش ، جهان دانش و فضیلت را متوجه خود ساخته ، و با همه کوششی که دشمنان این دین حنیف ، برای قطع ریشه های تعلیمات عالیهاش بخرج دادند بکوچکترین نتیجه مثبتی توفیق نیافتند ، بلکه هر روز ، بر اهمیت ، و عظمت بر نامه آسمانیش افزود ، و خردمندان جهان را در طول زمان تعلیمیش ، زیر نفوذ بر نامه های عمیق خود در آورد .

نقصی پیدا نموده و آن توانائی نخستین را از کف داده ، و نیرویش پایان یافته که شما خود را باقتساب بآن متهم میدانید ؛ و بزبان نسل جوان آنهم با کمال گستاخی ، که شاید در این قالب و قیافه بی سابقه باشد عقده های درونی خود را بازگو می کنید !

«تشیعی» که در طول مدت تاریخش از اوان پیدایش اسلام «الی زماننا هذا» نیرومندترین انسانها را زیر یوغ منطق قیروندش در آورده ، و آنهمه فلاسفه متفکر مبتکر جهان شیدای بر نامه وسیع آسمانی و عظمت کتاب مقدس دینیش بوده اند - پاسخگوی خواسته نسل جوان نمی باشد ، و اعتقاد

بآن بجائی رسیده که شما خود را متهم بآن انگاشته و در مقام دفاع ؛  
بر آمده اید ؟ !

شما می خواهید آنچه را که سیستم ترینیتی ، و اخلاقی غلط امروز  
در پرتو غلبه ما دیگری ، شعار و سنت تمدن قرار داده ، و با کوبیدن  
بر نامه های دینی ، و مکتب های آسمانی ، بشریت را به پرتگاه نابودی می برد  
بنام تجدد و تنور فکر ، و آزادی عمل جایگزین سنتهای عاقلانه ، و عادلانه  
و عمیق کهن سال تشیع نموده ، و عیناً مکتب غرب را که از یهودی زاده ها ،  
و دشمنان شماره یک تشیع آموخته اید همه را در عاصمه تشیع پیاده کنید !  
شما می خواهید بر نامه های خانمانسوز هوس ، و شهوت و بی بندوباری  
و انسان کش ، و خیانت ، و تشنیت افکار ، که اروپائیان در اجن آن دست و پا  
می زنند ، و هر روزه گسترش بیشتری پیدا می کند ، و قهراً پیروان خود  
را از علاقه ، و ارتباط باقیود ، و پیمانهای دینی و انسانی باز داشته و به افسار  
گسیختگی مدهشی میخوانند ، همه را اسلام امضا نموده ، و پایا همه فجاجع  
اجتماعی را تر و بیج نموده ، و این مکتب کشنده را تا سر حد نابودی پیر وانش  
بدرقه کند ، تا هم گروه هوس ران اجتماع ارضا گردیده ، و عدم رضایت  
از میان برود ، و هم شما از اتهام ؛ شیعیگری آسوده شوید ؟ ! شما که با  
این طرز فکر طبقه جوان بی علاقه بدین را بی علاقه تر نموده ، و آتش  
طغیان ایشان را که از غرب به ارث گرفته اند شعله ور تر نموده ، و ایشان  
را از صفوف آراسته متدینین ، جدا ساخته ، و حداقل نا خود آگاه با این  
شکاف عمیق ، تار و بود اجتماع شیعه را از هم می پاشید ؛ آیا این چنین  
فعالیت های خانمانسوز ، خیانت بعالم تشیع ، و اسلام قرآن ، و پدران و مادران



رنج دیده ، و بلاکش ، بخصوص نسل جوان نمی باشد؟ آیا فرزندی که  
 شاخه درخت ننموند پدران و مادران تربیت شده مکتب ابد مدت تشیع  
 قرآنند ، و در طول مدت چهارده قرن مکتب تعلیمی و تربیتی تشیع ، نسل  
 به نسل از درسهای اعتقادی ، و اخلاقی و اجتماعی - مادی و معنوی اسلام  
 استفاده مینموده اند ، و کانون گرم خانوادگی شان از اصل توحید ، و  
 وظیفه شناسی برخوردار بوده است ، جوانمردانه است با کمال بی باکی  
 بدون اینکه سرانجام آن را بنظر بگیرد ، در صفی قرار دهد که موجب  
 ننگ و نفرت جامعه گردند؟

آیا شایسته است که بنام طرفداری از تعداد انگشت شماری از  
 همین نسل غرب زده ، و بی بند و بار ، که ارتباط خویش را از تربیتهای  
 جامع دین بریده ، و بهمه سنتهای آسمانی پورخند میزنند ، نه پدری  
 و نه مادری را درک می کنند؟ اینگونه آتش سرکشیشان را دامنه دارتر نموده  
 و بیکیاره کانون آرام خانواده هارا با این روش ناپاک و تربیت نادرست از بیخ  
 و بن برکنده ، و چشمانشان را اشکبار کنید! این مروت و جوانمردی است  
 که بجای تقویت حس انقیاد فرزندان نسبت بپدر و مادر آنطور که مکتب  
 تشیع پیاده کرده ، بافسارگسیختگی و سرکشی دعوتشان فرمائید؟!  
 ولی باید بدانید که آن گروه ناچیز و اندک نسل جوان که باین تریاق کشنده  
 آلوده شده اند نه چندان طرفداری دارند ، و نه آبرویی اجتماعی .

اینها و ازده های جامعه ، و عناصر سرگردان غرب زده ، و افرادی هدف  
 و یا هدف دار منحرفی هستند ، که دیر یا زود آتش یاغیگری شان خرمن  
 زندگی شان را سوزانده ، و اینگونه قیامی که برابر مکتب دین نموده و

با هوسرانی و دین‌کشی، و پرده‌داری و آزادی مطلق و حمله بمقدسات مذهبی، و هتک حرمت استوانه‌های علمی، سرانجام، اینان را بوادی خاموشان خواهد فرستاد و دیری نمی‌پاید که شمشیر حقیقت ریشه ضلالت و گمراهیشان را از بین‌وبن برمی‌کند.

### «الان للحق دولة و للباطل جولة» آری حقیقت پابر جاو جاوید

است و باطل سرانجام سفره‌اش برچیده میشود - «اما الزبد فیذ هب جفاء» و اما ما یمنع الناس فیه مکت فی الارض «شالوده‌ای که بخلط ریخته شود چون حبابهائی است که ناگهان بر آب پدید می‌آید و بسرعت از میان میرود - اما استوانه‌هائی که بر پایه و اساس عقلانی استوار گردد پابر جا می‌ماند.

ضرب الله مثلا كلمة طيبة كشجرة طيبة أصلها ثابت وفروعها فی السماء تؤتی اكلها کل حین باذن ربها ومثل كلمة خبيثة كشجرة خبيثة اجتثت من فوق الارض مالها من قرار

اما قسمت دوم : که نویسنده دفترچه خود و امثال خود را از دید وسیعی معرفی نموده که با جهان دیگر، ونهضت‌ها، ومکتبهای دیگری سروکار دارد ! و متقدم را در يك محله محدود بانجام مراسم مذهبی چون نماز و روزه و دعا و روضه سرگرم میداند ! که از همه جا و همه چیز بی‌خبر است !

باید از این نابغه ! بیدار زنده دل ! پرسید ؟ مقصود از این تقسیم و انشعاب، و ایجاد شکاف نبودن، و مسلمانان را در دو قطب قرار دادن

و متقدم و متجدد تر اشیدن ، و خاطر پدران و مادران دیندار را  
جر یحه دار نهودن چیست ؟

مگر نه اینست که مجموعه مباحث تشیع ، و اسلام قرآن کریم از سه  
قسمت تشکیل یافته ، و پیر وانش را بآنها دعوت فرموده که یکی راه  
یافتن بعقاید صحیحۀ خردمندانۀ و دیگر آموزش و عمل بأحكام ، و سنن  
اخلاقی و سوم : اصلاح معیشت و کوشش در آبادانی جهان ، آنطور که  
بزندگی آن جهانیشان زیبایی نرساند - پیر و مکتب «تشیع» آنکس است  
که عقیده او با خرد بسازد ، و احکام قرآنی و وظائف فردی و اجتماعی آن را  
علماً بپذیرد ، و عملاً پیاده کند ، و برای مسئولیتهای اجتماعی ، و مسائل  
اخلاقی ، و سنن مذهبی بدون کوچکترین مسامحه ، و سهل انگاری خود را  
موظف بداند - یعنی : هم بکوشد تا رابطه خود را با خدای خویش  
برقرار و محکم نماید ، و هم از عهده مسئولیتهای اجتماعی برآید ، و  
کوشش کند که از فرمائی اولیاء دین سرباز نزند . اینست معنی دینداری  
و تشیع ، و مکتب انسانیت و شرف .

آقای نویسنده دفتر چه : آیا شانه از مقررات دینی خالی نکردن ، و به  
کیش مقدس «تشیع» علماً و عملاً حرمت گزاردن ، و از محدوده امر و نهی  
بیرون نرفتن ، و بفرمان پیمبر گرامی و اوصیاء کبارش گوش فرا دادن و  
استوانه های علم و تقوی را ستائیدن ، که منته پرستی است ؟! و اینگونه  
معتقد ، محدود الفکر ، و بی ارزش است و تنها شما هستید که «تشیع» را  
از دریچه وسیع تر ، و با عینکی دور بین تر ملاحظه کرده اید ! شما که خود  
را آشنای با جهان دیگری میدانید ، و مغز و فکر و اندیشه خویش را

پرسیده غرب معرفی نموده (کویر: معبودهای من) و ضمناً مدعی شیعیگری هم شده اید! تشیع را از کدام منبع و کانونی فرا گرفته اید؟ و آن عینک دوربین شما که دیدش وسعت جهانی را زیر نظر گرفته از کجانه پیه شده و کدام استاد دین شناسی بشما مرحمت کرده است؟

آیا تشیع شما با تشیع دیگران، و ریشه اعتقادی شما با منابع اعتقادی گروه شیعه، و قرآن شما با قرآن اسلام فرقی دارد؟  
آیا اسلام شما غیر از اسلامی است که پیغمبر خدا بنیانگذار آن بوده است؟!

و فصول برنامه های وسیعش غیر از آنهاست که از پیش گذشت -  
اگر مدعی هستید که همانست شما هم باید چون دیگر مسلمانان، و شیعیان بنماز و روزه و حج و سایر احکام و دستورات اخلاقی، و قوانین فردی و اجتماعی - مادی و معنوی آن با استفاده از محضر دانشمندان ارزشمند شیعه معتقد شده و احترام بگذارید. و جهانتان هر چه هم وسیعتر گردد، بحکم اسلام و تشیع (در صورت واجد بودن) نباید در شکل اعتقاد، و کردارشان تغییری رخ دهد. زیرا اسلام - دیر و زود امروز ندارد. قدیم و جدید ندارد. کهنه و تازه ندارد. متقدم و متجدد ندارد - احکامش خللی پیدا نکرده، تغییری نیافته و برنامه اش عوض نشده است. و اگر اسلام شما غیر از اسلام پیغمبر و علی علیهما السلام است، که وای بر شما زیرا: در این صورت نفی دین از خود نموده و شایستگی دفاع را از خویش سلب کرده اید.

آقای نویسنده دفتر چه: برنامه منظم اسلام و تشیع، تکتۀ

گنگه و ناهمیدنی ندارد که کسی نتواند درك کند - و اگر خلافي هم واقع میشود از ندانستن نیست از نخواستن است .

شما که خود را با فرهنگ دیگر ، و نهضت و مکتب و جریان فکری دیگر آشنا میدانید ؛ چرا صریحاً هدف خود را نمی گوئید ؟ و با نقاشی عبارات ، و بیان کلیات ، در لفافه بمقدسات مذهبی حمله میکنید

**آقای نویسنده دفتر چه :** مکتب شما کدامست ؟ مقصود شما چیست ؟ کعبه آمال شما کجاست ، که اینطور پروبال میزنید ؟ ! جریان فکری شما از کدام اصل متیننی ریشه گرفته مغز شما را کی پر کرده که عقده های درونی قفس سینه مبارک را در هم کوفته ، و برای ارضاء هوای خود بنام « تشیع » ! جانفشانی میفرمائید ؛ طبقه بقول شما وابسته بشما چرا حضر تعالی را انتخاب کرده ، و از صدها دانشمند فکور و عالیقدر و بزرگوار شیعه ، و آنهمه برنامه های آموزنده و وسیع صرف نظر نموده اند ؟ اینها مطالبی است که باید خود شما می گفتید ، تا حقیقت امر روشن گردد .

حال : که سخن بدینجا رسید ، و شاید از معرفی صریح هدف خود در این دفتر چه مضایقه داشته اید ؛ اجازه میخواهم که آنچه در نوشته های دیگر شما دیده ام و خط مشی آن جناب را هویدا می کند برای توجه همگان در اینجا بیاورم تا معلوم گردد اینهمه داد و فریادها و قلمفرسائی ها ، و رجز خوانیها برای سوق جوانان ساده لوح بیچاره بطرف کدام هدف ناموزون مشغول است !

« در صفحه ۷۸ جزوه « گویور » قسمت معبودهای من می نویسد :

«پروفسور لوئی ماسینیون» استاد بزرگوار و نابغه من که خیلی چیزها از  
«او دارم در ساختمان من دست داشته است .

و در صفحه ۸۴ سطر ۱۰ همان جزوه می نویسد : من کوریج  
«را تعظیم می کردم اما ماسینیون را تقدیس ، لوفور ، سارتر ، کوریج  
«مغزم را پر میکردند، عقلم را سیر میکردند، مرا اندیشیدن می آموختند  
«اما ماسینیون را دوست میداشتم به او ارادت می ورزیدم و رحم را سیراب  
«میکرد ، قلبم را پر میکرد . »

«در صفحه ۸۷ سطر آخر می نویسد : خدایا ترا چگونه سپاس  
«بگذارم، چگونه؟ اکنون ماسینیون مرده است، و من در گوشه ی قبرستانی  
«از شرق تنها مانده ام و در میان موجوداتی که درست بانسان شباهت  
«دارند زندگی می کنم در صفحه ۸۸ سطر ۱۲ می نویسد : چه نعمت های  
«بزرگی در زندگی داشته ام بیهوده کفران نعمت می کنم ، هیچکس به  
«بر خوراری من در زندگی نبوده است ، روحهای غیر عادی ، و عظیم،  
«وزیبا و سوزنده و سازنده ای که روزگار چندی مرا بر سر راهشان کنارشان  
«نشانده است، این روحها در کالبد من حلول کرده اند ، و حضور آنها همه  
«را در درون خویش هم اکنون بروشنی احساس میکنم ، هماره با آنها زنده ام  
«و زندگی میکنم . »

«در صفحه ۹۱ سطر ۵ می نویسد : و کارولا گرایت ، ژاکلین شهزل  
کاتب یاسین ، کلود برنارد ، مرا در دنیای هنر گردانند . »

«نقاشی پیکاسو ، شاگل ، وان کوك ، منتوره ، لاکروا . . . و  
«موسیقی سمفونی های کلاسیك بزرگ مکتب دار ، سونات های کلاستون

«دوین که باندازه سقراط دوستش دارم . . .»

این بود نوشته چند قسمت از جزوه «گویر» نویسنده دفترچه  
«پدر - مادر . . .»

شما را بوجدان و شرف سوگند میدهم که بدون هر گونه غرض ،  
و تعصبی خردمندانه ، وعادله دآوری کنید .

آیا چنین غرب زده ای که کالبد ، و مغز ، واستخوان ، ورگ وریشه  
و قلب و روح ، و همه چیز خود را پر شده ماسینیونها ، و کورویجها ، و دیگر  
آموزندگان غربیش میداند ، و این نقص بزرگ را افتخاری شمرده ،  
و بدان می بالد ، و مباحثات می کند ؛ و از مردن ماسینیون اظهار تأسف مینماید  
و خود را در شرق ، غریب و تنهایی انگارد ، حق دارد ؛ خویشتن را جوابگوی  
پرسشهایی از مکتب مقدس تشیع پندارد ، و در صفحه ۱۲ دفترچه  
«پدر - مادر . . .» بنویسد :

«شما سخن مرا گوش بدهید ، از شما نمیخواهم که هر چه میگویم  
«بپذیرید ، همینقدر بدانید که اولاً بآن دلائلی که از خود گفتم ، هم حق»  
«دارم از این باب سخن بگویم ، و هم اطلاع و تخصص ، و خبرگی علمی.»  
«و ثانیاً : بهمین دلائلی که می بینید بر خلاف همه مصلحتها حرف میزنم»  
«پس شك نیست حرفی که میزنم تنها بخاطر «حقیقت» است ، و اگر هم  
«نظر مدرست نباشد یتیم درست است ، و فریادم از مسئولیت و درد !»

آیا بدلیل اینکه غریبها همه ابعاد آن جناب را پر کرده اند ؛  
تخصص و خبرگی علمی پیدا کرده که در موضوع تشیع ، و مسائل اعتقادی ،  
و عملی آن چیزی بگوید یا بنویسد ؟ !

آیا این خیانت بزرگی که به جامعه شیعه نموده ، و قسمت اعظم مسائل مقطوعه این کیش پاک و آئین تابناکش را چون نماز و روزه و حج و غیره . . . . . به تمسخر گرفته ! و شیعیان را به متقدم و متجدد ، کهنه و نو ، دیروزی و اهروزی تقسیم نموده ؛ و ایجاد این چنین شکاف خطرناکی نموده - متقدم را کهنه پرست ، و قشری ، و متجدد را وسیع الفکر ، و منطقی و اصولی معرفی کرده . باین دلیل و بدلیلهایی از این قبیل بخود حق داده که قلم بدست بگیرد ! و بنام اینکه برخلاف همه مصلحتها حرف میزنم اینگونه بشئون مذهبی در قالب دلسوزی بتازد !؟

آیا اینهمه حمله های مغرضانه ، و سوء نیتها که از لابلای عبارات رویداست ، دلیل است بر اینکه نیت سوئی نداشته ، و از احساس مسئولیت دلش بدر آمده و وی را باین نوشته ها وادار کرده است ؟!

کسی که صریحاً در «گویر» می نویسد : (من در گوشه قبرستانی از شرق تنها مانده ام ! و در میان موجوداتی که درست به انسان شباهت دارند زندگی می کنم) و در صفحه ۱۴ دفترچه «پدر - مادر . . .» پس از رجز خوانی مفصل ، و نشان دادن طغیان خویش ، و توهین شدید بمعتمدین و پروردگان مکتب «نشیع» در سطر ۱۶ می نویسد : (من با آنهایی که اکنون بنام دین زندگی می کنند ، قدرت دارند ، و نفوذ دارند ، رسمیت دارند ، پیوند طبقه ای و اجتماعی ندارم ، دلهره ای هم ندارم از اینکه با من مخالفند یا مخالف نیستند چیزی ندارم که آنها از من بگیرند ، چیزی نمیخواهم که علاقه و تأیید آنها باعث شود که آنها بمن بدهند نه از راه دین نان میخورم که نانم آجر شود . نه منبر دارم ، نه محراب دارم ، نه



لباس روحانی نه عنوان ومنصب دینی دارم، و نه مرید پولدار دارم، و نه می جویم ...).

این نابغه مغرور؛ وفیلسوف ماهری که سراپای نوشته اش غرق تزلزل، دلهره، و ترس است، و آنچه گفته و می گوید: چون از منابع صحیحی استفاده نمیکند، مرتب با اولتیماتوم های شدید از قبیل من دلهره ای ندارم، از کسی نمی ترسم، با حدی نیاز ندارم، و، و، و... منجلائی که در آن غرق شده حس کرده است، و از خیانت های تعلیمی که نموده آگاه گردیده، و لوطی بازنده ای شده و لذا خود را از گروه متدینین قدیمی جدا انگاشته، و منسوب به متجدد تحصیل کرده ای که از عموم مسائل دینی بی بهره است میداند - شما خود داوری کنید. چطور جوان ساده لوح بیچاره ای که فکر و اراده و اندیشه خود را باو میدهد، چنین توهینی را حاضر است از این عنصر گستاخ بشنود، و مغزو فکر خود را در اختیار فردی بگذارد که رسماً شرق را بقبرستانی، و شیعه را موجودات شبیه به انسانی انگاشته است؛ واضح است که طرف حسابش معتقدین متدین قدیمی نیست. زیرا: رأساً آنها را از خود جدا، و خود را از ایشان مجزا میداند.

پس نقطه اتکاء و هدف جسارتش همین جوان گول خورده ایست که بخود می چسباند و ریاکارانه از ناحیه آنها دفاع میکند:

آیا عنصری که تا این اندازه در جسارت، بی دریغ باشد؛ شایسته است لب بسخن بگشاید، و کنفرانس مذهبی دهد؟!!

اما علت اینکه این جناب، پی در پی به قدماء و علماء، و متدینین

حمله میکند ، واز نماز و روزه و حج واز تبلیغات مبلغین فحول شیعه می نالد ، و نسل جوان را به بغض و عتاد با ایشان دعوت می کند ؛ نظری جز بر چیدن سفره تشیع ، و جلوه دادن مکتب موهوم ، و خطر ساک غرب ندارد .

اما قسمت سوم : که کیش مقدس « تشیع » را کهنه ، و معتقدش را بظاهر معتقد و پیرو « سنت موروئی » معرفی کرده است ؛ فعلا از جسارت قلمی او می گذریم که چرا پیروان این مکتب قویم را در این فرم معرفی نموده و خود و عشیره اقربینش را فراموش نموده و رطب خورده ایست که از رطب خورده خیالی عصبانی شده است - اینجا بقسمت دیگر نوشته او می پردازیم که دین ایشان را « سنت موروئی » معرفی نموده است !! واز او می پرسیم ؟ مقصود شما از این عبارت چیست ؟

آیا آنچه را که طبقه متدین ، عقیده مند شده ، و بر نامه هائی را که از مکتب تشیع ، واز همان راهی که موظف بوده بدست آورده ، و بدون هیچگونه غروری سر در قید طاعت و فرمانبری اولیاء اسلام در آورده و از این رنگ مسخره ای که مادیت غرب ، گروهی را ملوث کرده ، و با افیون خود تخدیر نموده ، گریزان بوده ، و به پرستش خدا گرائیده و پیغمبر گرامی او را اطاعت نموده ، و اوصیاء او را حرمت گزاری ، و بوظائف فردی و اجتماعی خویش قیام نموده ، و اقتصاد خود را بموجب نمونه های مکتب قرآن مقدس ، و مقررات معصومین علیهم السلام منظم گردانیده ، و برابر دین کشیها ، پرده دریها ، بی عفتیها و سایر آلودگیهای ریشه بر انداز ، آنطور که موظف بوده اقدام نموده ، و حدود و ثغور

مملکت خویش را از گزند بیگانگان ، و دشمنان ، حفظ نموده ، و تن به فساد تبهکاران ، نداده و از مستحدثاتی که مباین با شرف مذهبی اوست گریزان بوده و تنها ترویج نکرده ، بلکه مبارزه هم نموده ، و از روپامنشی سخت متأثر بوده ، و هر روز با هر سازی ترقصیده ، و اسلام را با انواع آلودگیهای فکری ، و اعتقادی ، و عملی این عصر تطبیق نداده است ، و کوتاه سخن آنچه را که مکتب تشیع تجویز نموده ، محترم شمرده ، و هر چه را منع کرده ، ناروا دانسته ، و برای رشد اجتماع ، از عالیتزین منبع عصری با حفظ اساس تشیع استفاده نموده است - جفانیست ، چنین گروهی را که اکثریت این ملت زنده را تشکیل میدهد ، قشری و محدود الفکر ، و قدیمی معرفی نماید ؛ و توده بی بند و بار نو آموخته مکتب غرب را وسیع الفکر ، و روشن ، و بیدار انگارد ! آیا حق کشی ، و باطل گرایی ، و سلب همه گونه مسئولیت های انسانی از خود ، برنامه ای جز این دارد ؟ که آنچه را مسلمانان نسلا بعد نسل ، از مکتب اسلام و قرآن کریم اخذ کرده اند ، بحکم بقاء ، و دوام مکتب ، تا روز واپسین ، بدون هر گونه تغییری حرمت گزارده ، و عمل کنند بی فائده پندارد ، و آزادی مطلق را بنام دین معرفی نماید !

«جناب نویسیده ! نابغه ! » اگر مسلمانی نماز بخواند ، روزه بگیرد ، خمس بدهد ، حج برود ، شراب نخورد ، زنا نکند ، عفت ندهد ، ناموس ندرد ؛ و از نو برهای تازه بی بازار آمده غرب یعنی دین کشی عفت کشی شرف کشی ، برکنار بماند ، و بهر خیانتی نسبت بدین و اجتماع دست خود نیالاید ، و از بند بازیه ، و پشت هم اندازیها ، و نخوت های تو خالی و عزیز بی جهت شدن ، و در قالب دوست <sup>(و)</sup> دشمن آشکار ، بر دیگر مقدسات

مذهبی شمشیر زدن، و دل نازنین اولیاء دین را بدرد آوردن بر حذر باشد  
خیانتی با اسلام کرده است؟! که این طبقه، مورد بی عنایتی نویسنده  
دفتر چه قرار گرفته است!

آیا اعمال انسانی و رویه‌ای که چهارده قرن، از مکتب مقدس  
قرآن کریم، و تشیع تلقی شده، و بهمت عالی دانشمندان این کیش پاك  
در پیشبرد آن رنجهای فراوان برده و، خونهاد داده‌اند، تا این سنن موروئی  
مکتب نبوت و ولایت را از هر گزند محفوظ داشته و عیناً از صدر اسلام باین  
نسل رسانده‌اند و از هر گونه تغییر و تحریفی نگه داشته‌اند، که تا روز قیامت،  
همانطور که خدا نیز وعده نموده، و رسولش بیان داشته است باقی و برقرار بماند  
چه زیانی بجامعه دارد که در شکل اهانت «بصورت سنت موروئی» یعنی بی  
منطق و کهنه و قدیمی معرفی می فرمائید و اعصاب مبارک را به هیجان آورده  
و چنان تشنجی در خود ایجاد کرده‌اید، که معتقدینش را بی ادراک و،  
قشری معرفی فرموده‌اید؟! و انتظار دارید برای این که همه مورد لطف آن  
جناب قرار گیرند، دست از مکتب تشیع بشویند؛ و از سنتهای موروئی  
عقلانی صرف نظر نموده؛ در بست و بدون قید و شرط تسلیم شما، و فکر  
شما، و هدف شما، و خواسته‌های مشئوم شما گردند، و خود را با مکتب‌های  
متزلزل بی پایه و اساس غرب تطبیق دهند؛ و اسلام ماسینیون اروپائی  
و گورو بیج یهودی را طلیعه تربیت های اجتماعی خویش قرار دهند؛  
و همانند شمارگور و برشه، و مغز، و روح، و کالبد خود را از آنها پیر کنند!  
و با قلم، همه سنتهای موروئی را ابطال نمایند، و با سنتهای جدید و تازه  
این عصر خو بگیرند - هر چه می‌خواهند بگویند، و هر چه می‌خواهند

بکنند ، و هر جا سودی دارد بروند ، و بهر کس حمله کنند - و با هر کس بسازند - و آنچه میخواهند بگیرند ، و هر چه میخواهند بدهند ، و از اسلام و تشیع ، و برنامه‌های کهن آن صرف نظر نمایند .

و باین ترتیب ، محذوری که آن جناب را شب و روز به ناراحتی واداشته رفع شده و خاطر شریفتان در انجام مأموریت ارضا گردد ! آیا اینست معنی «تشیع» و دینداری ، که همه سنتها یکباره ، و بدون هیچ مجوزی بر چیده شود ؟ ! آیا مغزها بدین طریق باید شستشو گردد ؟ ! و برای همین منظور ، در عبارات گذشته خود را از عالم دیگر ، و پرورده مکتبها و نهضت‌های دیگر ، و پر شده افکار دیگری معرفی فرموده‌اید ؟ ! آیا این نظریه با امحاء دین ! و نسخ مکتب ! و برچیدن احکام آسمانی و خودسرو خود رأی ، در هر فرمی زندگی کردن ، و مصلحت روز را بر مصالحی که دین برای همه اعصار پیش بینی نموده ، و فرمان داده ، مقدم داشتن ، فرقی دارد - شما میل دارید بکلی مکتب تشیع با همه برنامه‌های متین‌اش کنار رود ، و اصول اخلاقی و انسانی قرآن کریم تعطیل شود ، تا همه آزادانه در محیط فکری وسیعتری آنچه را که تمدن غرب شالوده‌ریزی نموده اجرا شده ، و در بست این ملت شرافتمند را ضمیمه مکتب غرب فرمائید ؟ !

اگر فکر شما اینست که باید صد تأسف ، و شرمندگی تقدیم حضورتان نمود - و اگر مقصود شما از «سنت هوروثی» خرافاتی است که برخی نااهلان ، و نادانان مسلمان بدانها معتقد شده‌اند ، و مرتکب اعمالی برخلاف مبانی اسلام میگردند .

اولا : این طغیان و سرکشی و نافرمانی ، انحصاری به متقدمین ندارد بلکه تازه بیازار آمده‌ها هم شاید بیشتر از آنها باین لجن آلوده‌اند و همیشه در همه ملت‌ها افرادی بوده و هستند که از قوانین دین سر باز زده و خود را تسلیم مکتب‌های تربیتی نمی‌کنند ، و این کجروی مخصوص افراد متقدم نمی‌باشد بلکه همان‌ها که سنگشان را بسینه می‌زنید ، و قلم بدست گرفته شتابزده از آنها دفاع می‌کنید ، همه‌شان مردمانی سالم ، با مغز ، نجیب ، فرمانبر ، مراقب ، عفیف ، خداپرست ، پیغمبر شناس ، امام دوست ، آشنای بوظیفه و عامل بآن نمی‌باشند که صف ایشان را از متقدمین جدا فرموده ، و ایشان را انسان‌هایی آزاده ، و ملکوتی معرفی مینمائید شما خود حق بدهید .

آیا این سینماها ، تئاترها ، وهتل‌ها ، و کافه‌ها ، ودانسینگ‌ها ، و کلوپ‌ها ، و شراب‌خانه‌ها ، و مراکز فحشاء را مسلمانان معتقد به نماز و روزه و حج و زکوة ، و حلال و حرام برپا نموده و پر کرده‌اند یا گروهی از همین نسل ضعیف النفس مکتب ندیده منحرف ، که متأسفانه با شما سروکار پیدا کرده‌اند ! و شما هم بایشان عنایت خاص مبذول فرموده‌اید !

آقای نویسنده دفتر چه : ما نمی‌گوئیم متقدمین مسلمان همه و همه ، مردمانی پاک و سالم و شایسته‌اند ولی اگر تعداد نادری از ایشان چون غالب بدکیشان شهوت طلب رسوا ، بمباحث علمی و عملی اسلام ، احترام نمی‌گذارند نباید این نکته را از نظر دور دارید که اولاً : بی‌بندوباری نسل نورسته بجهاتی صدها مرتبه از آنها بیشتر و جسارت‌شان بدین و مظاهر اسلام بمراتب زیادتر است و ثانیاً : این موضوع چه ربطی

به مکتب «تشیع» و مسلمان واقعی دارد - که مجوز حمله بنماز و روزه و حج و سایر احکام قطعی ارزنده اسلامی گردد! شما حق ندارید در بررسی‌های علمی و اعتقادی (اگر شأن شما باشد) ناپاکان را در تحقیقات خویش منظور نموده، و اینگونه گستاخانه به پرچمداران تشیع، حمله کنید. و اگر مقصود شما از «سنت موروثنی» اینست که آنچه در مکتب «تشیع» مورد احترام شیعه است، با منطق و خرد نمی‌سازد، و اصولاً برنامه‌های آن با اصول زندگی امروزی سازگار نمی‌باشد؛ گذشته از اینکه این چنین گمانی بهترین نمونه نارسائی اندیشه، و فکر شماست با ادله قطعی باثبات رسیده که مقررات فردی و اجتماعی - مادی و معنوی اسلام با میزان عقل و منطق و فلسفه اجتماع سازگار است و بدلیل اکمال دین، و اتمام نعمت، و ابدیت اسلام، قابل تبدیل و تغییر نمی‌باشد. و آنچه امروز در مکتب پرچمداران واقعی تشیع، و دانشمندان عظام ملاحظه میشود همان احکام صدر اسلام است که بانی عظیم الشانش مقرر فرموده و باید تا روز واپسین بدون هیچگونه دستبرد دی‌جاوید بماند، آیا اینگونه آزادی فکری معنیش «وسعت نظر» است و اینگونه نظر ها حرامی دارد و باید انتظار داشته باشند که کسی از این قماش تهی مغزان گله هم نکند؛

«نویسنده دفترچه» در درجه‌ای نسبت بشیعه و علماء شیعه خود را عصبانی نشان داده که در صفحه ۱۴ دفترچه می‌نویسد: (من با آنهایی که اکنون بنام دین زندگی می‌کنند، قدرت دارند و نفوذ دارند، و رسمیت دارند پیوند طبقه‌ای و اجتماعی ندارم).

جداً باید بگویم که این بزرگترین نعمت است که خداوند به پیروان مکتب تشیع مرحمت کرده، که با امثال این نویسنده هیچگونه پیوندی ندارند، زیرا: هیچگاه شیعه معتقد بیدار حاضر نیست عقائد خود را با سموم فکری غربزدگان، مسموم نماید.

صریحاً می گویم: شیعه مکتب دار صحیح الفکر بی غرض هم شمارا از خود نمی داند و باین مفتخر است.

پیروان تشیع قرآن شما را فردی غرب زده میدانند که برای سبک کردن جرم همواره می کوشید شریك و سهیمی برای خود بتراشید، و برابر تشیع صف آرائی نمائید!

نویسنده مزبور در دنباله همان مطلب می نویسد: «چیزی ندارم که آنها از من بگیرند، چیزی نمیخواهم که علاقۀ تو تأبید باعث شود که» «آنها بمن بدهند. نه از راه دین نان میخورم که نانم آجر شود. نه منب» «دارم. نه مجرب دارم. نه لباس روحانی و نه عنوان و منصب دینی دارم. . .»، شما که خود را يك استاد؛ متفکر تعلیم گرفته از غرب میدانید، و مدعی هستید که يك فرد روحانی نیستید که در مخالفت با عقاید مردم ناتوان آجر شود.

ممکن است بفرمائید از کجا تأمین زندگی می کنید؟ شما که در همین دفترچه «پدر - مادر. . .» ریشه خود را دهاتی بیان داشته اید و خویش را فاقد ملك و آب و ضیاع و عقار می دانید - و مسلماً فرشته ملکوتی هم که نیستید پس از کجا جنبه مادیت خود را تأمین می نمائید حداکثر ارفاقی که میتوانیم بنمائیم و از بیان بعض از اسرار خودداری



کنیم اینست که شما بچوانان درس میگوئید و در برابر آن حق الزحمه دریافت می دارید .

آیا پولی که بشما داده میشود مگر بیت المال همین ملت ستم دیده بلاکش نیست ؟ که شما و خانواده شما از آن استفاده می نمائید ؟ !  
خوبست بفرمائید در برابر پولهای دریافتی چه خدمتی به نوابوگان این ملت کرده اید ؟ و اگر می گوئید : لقمه ای از بیت المال این ملت استفاده نکرده اید ؛ پاسخ این سؤال : که از کجا معیشت خویش بدست می آورید که گاهی بغرب می خزید ، و گاهی بقول خودتان بقبرستان شرق تشریف می آورید ، و بدون شغل ثابت و معینی در کمال رفاه و آسایش زندگی می کنید !  
بعده مردم بیدار بی غرض تیزهوش . . .

اما علما و دانشمندان شیعه که نواب عام امامان علیهم السلام ، و پرچمداران اسلام و تشیعند ، مسلماً برابر فعالیت های دینی ، و اجتماعی برای اینکه بتوانند همه کوشش خود را صرف پیشبرد و حفظ و نگهداری این مکتب مقدس نموده ، و برنامه های اساسی آنرا آنطور که از کانون عصمت استفاده کرده اند از دستبرد دشمنان و راهزنان ، و هرزه درایان مصون بدارند ، و با تبلیغات دامنه دار خود امت را از انحرافات اعتقادی و اخلاقی ، و عملی بازدارند - بدیهی است باید اسلام جامع ، و عمیق برای اداره جنبه معیشت ایشان سهمی در نظر گرفته باشد ، تا در قیام و اقدام باین وظیفه خطیر انسانی ، وقفه ای حاصل نگردد - همانطور که در اعصار نخستین نیز افراد شایسته ای که باین سمت منصوب میشدند ، و همت خویش در هدایت امت ، مصروف میداشتند ، بموجب فرمان شرع

انور اسلام از بیت المال برخوردار بوده اند .

آیا دینی . که افراد مستعد ، ولایقی را بفرارگرفتن برنامه های آموزشی خود دعوت نموده و بحکم محکم کتاب آسمانش گروهی را برای انجام این مأموریت بسیج نموده و فرموده : «فلو لانقر من کل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين ولينذروا قومهم اذا رجعوا اليهم لعلهم يحذرون» شدنی است که برای اداره معیشت ایشان فکری نکرده باشد ؟

آیا افراد شایسته ای که «بذلوسع» نموده ، و عمر خود را صرف کسب علوم و فنون اسلامی نموده و از همه لذات طبیعی ، و علائق مادی گذشته اند . و چشم و گوش و هوش و همه قوا را نثار غوص در دریای مواج معالم مکتب تشیع نموده اند ، و حتی برای سرعت دروصول به نتیجه . از اقل زندگی تا آنجا که توانسته چشم پوشیده اند نبایسد در این اسلام ریشه دار ، سهمی برای گذراندن معاششان منظور گردد .

آیا حقوق مالی که در اسلام مقرر شده ، در کجا باید مصرف شود مگر نه اینست که يك قسمت آن طبق موازین شرع باید در راه تبلیغ ؛ احکام مقدسه قرار گیرد .

شما خود حق بدهید ، اکنون که عصر تمدن مادی بشر است ، و جنبه های معنوی ، دردنیای کنونی چندان مورد نظر ، و توجه نمیباشد معذلك بودجه های کلانی صرف تأسیس دانشگاهها ، و مؤسسات علمی و تحقیقی میگردد که بشریت بتواند با استفاده از بودجه همین مردم در محیطی آماده بسود جامعه اطلاعاتی از علوم متنوعه بدست آورد ، و نتایج

علمی خود را در مسیر ارتقاء جامعه قرار دهد - چگونه اسلامی که حاوی سعادت دارین است و با برنامه‌های ارزنده‌اش چه در امر معاش، و چه در امر معاد - چه در زندگی فردی، و چه در زندگی اجتماعی - از نظر مادی و معنوی، مکتب تعلیمیش در رأس همه مکتب‌های تعلیمی آسمانی قرار گرفته، و قادر است همه جوامع و ملل را تا روز واپسین از حقایق درخشانش برخوردار نموده، و سعادت دو جهانش را تأمین کند برای اینجهت بودجه‌ای منظور نکرده باشد - چرا آنهمه سرمایه‌ها، و بودجه‌های هنگفت که دنیای متمدن امروز، صرف دانش، و تأسیس دانشگاهها، و اهل مطالعه میکند - با بی التفاتی نویسنده دفترچه، مواجه نشده، و دانشمندانی را که در این راه فعالیت مینمایند، مادی و مصلحت‌جو معرفی نمیکند. درحالیکه محصول خدماتشان اگر اغراض دیگری ضمیمه آن نگردد، تنها دست یافتن به علوم، و دانشهایی است که فقط سیادت و سعادت مادی بشریت را تأمین مینماید.

ولی علما و دانشمندان شیعه که با نشر تعالیم مکتب مقدس قرآن کریم انسانها را بسر حد سعادت دو جهان می‌رسانند، کوششها، و فعالیت‌های علمیشان بحساب نیامده، و برای پرورش همین افراد لایق و شایسته بشری صرف هیچگونه بودجه‌ای را جایز نمی‌شمارد: و باضافه بادیده عناد بایشان نگریسته، و حتی دربرابر این استوانه‌های علمی رعایت عفت قلم راهم نمی‌نماید؛ و ایشان را مادی، و دنیاطلب، و مصلحت‌جو معرفی میکند!

«آقای نویسنده دفترچه:» آن سهمی که از بیت المال مسلمین

در عصر حضور امام علیّه السلام ، در اختیار معصوم است، و در مصالح عامه امت بمصرف میرسد ، در زمان غیبت چه باید کرد ؟

آیا نباید در عصر غیبت با نظر نواب ایشان در همان مصالح عمومی مسلمانان قرار گیرد .

حال : حق بدهید - کدام مصرفی صحیح تر ، و بهتر ، و بالاتر ، و سودمندتر از تأمین بنیه اعتقادی ، و علمی ملت مسلمان که قطعاً مورد نظر شارع مقدس اسلام است .

زیرا : فرد یا افرادی که مداوم ، در راه اعلاء کلمه حق ، و تثبیت عقاید مسلمین ، و دفع اهواء معاندین و ملحدین ، و نشر مسائل شرع و احکام دین وقت خود را صرف مینمایند ، باید معیشت ایشان از طریق بیت المال آنطور که مقرر گردیده تأمین شود ، تا در رویدادهای احتمالی بدون دغدغه خاطر بتوانند این دین کهن را از حمله های دشمنان محفوظ بدارند ، و حدود مکتب تعلیمی آن را از هر گزند حفظ نموده ، و در نشر حقایق آن بکوشند - آیا این نویسنده بزرگوار دفتر چه ، که چند سالی در اروپا با کمال فراغت خاطر ، امثال ماسینیونها و گوریچها را خدمت میکرده ، و بدانش دلخواه خود مشغول بوده ، از وجوه دهات ، و مستغلات و املاک مزروعی آباء واجداد خویش استفاده مینموده ، یا آنکه بر بیت المال همین ملت ، تحمیل بوده است ، و متأسفانه بجای سوقات علمی که لا اقل از این جهت آبروئی بشیعه داده باشد تحفه ضد تشیع و غریزدگی را بقول خودش برای جوانان به ارمغان آورده است !

« آقای نویسنده دفتر چه : شما که خود را متهم معرفی می کنید

و بنام روشن فکر و مترقی ، و متجدد اروپا دیده که با شعارها و مکتبهای مادی خو گرفته‌اید مباحثات می‌فرشوید ، و این کرامت را از امتیازات خود شمرده‌اید و می‌گوئید : با همه اینها هنوز بعنوان يك فرد استثنائی و معتقد به پیوندهای کهنه ، و ارتجاعی کوبیده شده‌ام ؛ و این جمله انشائی را بصورت اخبار از روزنامه «شرکت سهامی آیندگان» در وصف شخصیت خویش بر رخ می‌کشید ؛ و مدعی هستید که شمارا جوانان تحصیل کرده عالمی میدانند که هنوز رسوب مذهبی در مغزش باقی مانده ، و تربیت نخستین آنجناب را در همان انحطاط دینی کهنه نگه داشته است ؛

علاوه بر غروری که بخرج داده‌اید که این بزرگترین نقص يك فرد تحصیل کرده است ؛ احتمال نمیدهید که بر فرض درستی نقل ، آن جوانان تحصیل کرده خیالی شما اشتباه کرده باشند . و بر تقدیر صحت نسبت ؛ شمارا که جامع العلوم ، و الفنون نمی‌دانند ، چرا پا از گلیم خود بیرون نهاده ، و دست بتحقیق و بررسی دانشهای زده‌اید که با عتراف صریح مکرر خودتان ، الفبای آنرا هم نمی‌دانید .

زیرا : اگر بپذیریم که بلوغ علمی شما هم در جهان دانش بوده است ولی نباید از این حقیقت تلخ آزرده شوید که شمارشته تحصیلی خود را در «جامعه‌شناسی» آنهم در غرب گذرانده‌اید . و این چه ربطی دارد بفنونی که از رشته تحصیلی شما خارج است ، چگونه و با چه جرأت بخود اجازه داده‌اید که در غالب مباحث فقهیه ، و کلامیه ، و رؤوس مسائل اعتقادی و شعائر اسلام که خود شم دیگری میخواهد و مکتب دیگری - اینطور متهورانه به جرح و تعدیل پرداخته - مؤمن و کافر بسازید ؛ قدیم و جدید

اختراع کنید؛ تربیتهای غربی را هلاک بحث قرار دهید؛ متقدم را بکو بید و متجدد را «لمصلحة» پروبال دهید؛ تشیع، و مقدسات شیعه را کهنه پندارید؛ بنماز و روزه و حج بخندید؛ و احکام آنرا مسخره کنید؛ و انواع سازهای اروپائی، و آوازه‌های غربی را مورد علاقه معرفی نمائید؛ و موسیقی سمفونی‌های کلاسیک بزرگ مکتب‌دار، و سونات‌های کلاسون دوئین را بانداژه «سقراط» دوست بدارید؛ آیا تا این اندازه بلندپروازی؛ و پشت هم‌اندازی، و اظهار علاقه به منافیات مکتب تشیع؛ و محرمات مسلمة اسلام، نمونه ضعف ایمان، و جهل با احکام، و عناد با برنامه متین تشیع نیست؟!

آیا با این بضاعت علمی و عملی، خود را مجاز دانسته‌اید که با تشیع و روحانیت شیعه بجنگید، و این ملت زنده را متهم به خرافات اعتقادی کنید؟!

خوب است در حال خلوت، قدری فکر نموده منصفانه داوری کنید. اما قسمت چهارم: که بر داشته‌ها، و تحلیلهای خود را بحساب دین گذارده، و از انتقاداتی که بر او شده گله می‌کند؛ راستی بسی شگفت آورست که غرور و نخوت تا سر حدی مجاری فکری آدمی را به بندد که حتی روزه‌ای هم برای درك مختصر حقیقتی باقی نگذارد؛ جناب آقا: چگونه انتظار دارید، شما با کمال جرأت و بدون توجه بهر گونه نتیجه سوئی که این چنین حملاتی دربر دارد يك يك مظاهر تشیع را که چهارده قرن از مکتب نخستین آن می‌گذرد و بقلم توانای اعلام شیعه وسیله کتابهای سودمند ضبط گردیده یکپارچه وارونه کنید و همه را بدست

استهزا و انتقادهای نابجای شدید سپرید و انتظار داشته باشید هیچگونه خرده‌ای هم بر شما نگیرند شما تصور می‌کنید با عدم تخصصتان در رشته‌های علوم متنوعهٔ مکتب تشیع آنچه را که بعنوان دین خالص پاک و غربال کردهٔ زعفران غرب زده تحویل می‌دهید همه موظفند بپذیرند ؟!

آیا اینست معنی (فریاد از مسئولیت) که در سطر ۱۳ صفحهٔ دفترچهٔ «پدر، مادر...» مرقوم داشته‌اید یا اینکه بگوئیم با اینگونه حمله‌های نا بخردانه چنان مسئولیت عظیمی را بدوش گرفته‌اید که فردا همهٔ پدران و مادران شرافتمند تربیت شده شیعی در پیشگاه ایزد دادگر گریبان شما را گرفته و از سموم قتاله‌ای که در قالب دین بفروزان نورسشان داده و می‌دهید شکایت نموده و از او مطالبهٔ کیفر کنند - خوبست قدری بخود آئید و در این بلوا که راه انداخته‌اید از درگاه ذوالجلال پوزش طلبید .

عالیجناب : شما که بافته‌های خود را دینی مدرنیسم میدانید ، و همه را بآن می‌خوانید چگونه می‌توانید مدعی «تشیع» باشید ؟!

آیا از تشیع چیزی باقی گذاشتید که بنحوی از انحاء، کهنه و از میان رفته معرفی نکرده باشید و بعنوان «سنت‌های موروثی» بیاد انتقاد نگرفته باشید مگر مسئلهٔ خاتمیت، شفاعت، ولایت، امامت، علم غیب تقدس ارض طف، نماز، روزه، حج، شخصیت عالم شیعی خدمتگزار و صدها امثال اینها از مسلمات این مذهب مقدس نبوده که شما در جزوه‌های خود، مکرراً مورد حمله‌های ضمنی قرار داده و بگونه‌هائی عقیده ساده لوحان را نسبت بآنها متزلزل کرده و بنیان اعتقاد عوام

بخصوص نونهالان را ریشخ کن کرده اید !!

هنوز دیر نشده و وقت آنست که از خودخواهی نادم شده ، و سخن حق بشنوید . و از انتقاداتی که بجا و بنام نهی از منکر از شما نموده اند گله نفرمائید ، و چندی هم به مکتب تشیع سر بزنید و با استفاده از محضر فحول دانشمندان شیعی لب از اینگونه سخنان ببرندید .

اما قسمت پنجم : که انتقادات را در چند مورد آنهم درست و نادرستش را بهم آمیخته و متذکر شده است در حالیکه در مجموعه نوشته های او صدها مسائل اساسی و مهم و ضروری و مقطوع مکتب تشیع است که همه مورد حمله قرار گرفته !! و هیچ نامی از آنها نبرده است که اینهم يك نوع غرور و حق کشی و ایجاد انحراف بیشتر ساده لوحان و پنهان نمودن بزه اعتقادی و انحرافات علمی میباشد . و گرچه قسمتی از اشکالات نوشته های او را مادر کتاب «سخنی چند . . . » متذکر گردیده و در هزاران نسخه طبع و نشر داده ایم و حتی در کمال بی طرفی از او خواستیم اگر در اشکالاتی که بر او وارد دانسته ایم پاسخ خر دهندانه ای دارد بدهد .

متأسفانه تا کنون توفیقی بر اجواب پیدانکرده ایم زیرا : جوابی نداشته که بگوید ، و برای اینکه هم او بداند که انحرافات اعتقادی و فکریش در درجه ای نبوده که قابل اغماض باشد و هم دیگران بدانند سبب جنبش متدینین برابر نشریات این نویسنده ؛ چه از سلسله جلیله روحانیون و چه از توده مردم دیندار علاقمند علیه او بدون جهت نبوده و صرفاً جنبه مذهبی داشته و دفاع از حریم تشیع بوده است . و او که خود را



در مخاطره شدید بدید سمپاشی های عجیبی نمود تا بتواند اصل جرم را «لوث» نموده و مبارزات زیان آورش را در قالبهای دیگری بریزد که اذهان را مشوش نماید و اینهم بسی پرشگفتمان افزودناچارم شمه ای از مطالب نابجا، و بی اساس، و خلاف منطق، و غلط او را فهرست وار در اینجا بیاورم:

- ۱ - انکار خاتمیت در قالب خاتمیت «اسلام شناسی» ص ۶۹
- ۲ - انکار شفاعت در قالب شفاعت «تشیع علوی و صفوی» ص ۹۶
- ۳ - انکار و تمسخر علم غیب امامان علیهم السلام؛ «تشیع علوی و صفوی ص ۷۷»
- ۴ - بیعت و شورای عامه را قانونی پنداشتن «تشیع علوی و صفوی ص ۷۹»
- ۵ - جسارت به تربت مقدسه حضرت حسین بن علی علیه السلام «تشیع علوی و صفوی ص ۱۰۲»
- ۶ - شیعه را به تعطیل اسلام اجتماعی متهم کردن «تشیع علوی و صفوی ص ۸۸»
- ۷ - مسائل نماز را مسخره کردن «تشیع علوی و صفوی ص ۲۶»
- ۸ - ترویج عملی از نماز ابی بکر، و این تهمت را به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت دادن «اسلام شناسی ص ۴۴۵»
- ۹ - نسبت خلاف بهداشت به پیغمبر دادن «محمد خانم پیغمبران از هجرت تا وفات ص ۳۷۰»
- ۱۰ - نمازگزار و بی نماز را مساوی انگاشتن «مسئولیت شیعه

بودن ص ۱۸ «

۱۱ - ابوبکر را عنصری محبوب و عمر را مردی اصولی و عادل

معرفی کردن «اسلام شناسی ص ۴۲۵ «

۱۲ - در داستان ابن ام مکتوم پیغمبر را درشتخو معرفی نمودن

و تهمت سرزنش شدن آنحضرت از طریق وحی «اسلام شناسی ص ۵۵۱ «

۱۳ - جسارت به رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم هنگام وفات

«اسلام شناسی ص ۴۳۵ «

۱۴ - نسبت خشم به پیغمبر دادن و امر بخوراندن دوا بغیر مریض

«اسلام شناسی ص ۴۴۱ «

۱۵ - فضیلتی به ابی بکر نسبت دادن «محمد خاتم پیغمبران -

از هجرت تا وفات ص ۳۳۲ «

۱۶ - حضرت عبدالمطلب و ابوطالب علیهما السلام را مشرک و بت

پرست معرفی کردن «اسلام شناسی ص ۴۶۲ «

۱۷ - قرآن کریم را اهانت نمودن، و آنرا مجموعه تورات و انجیل

انگاشتن «سیمای محمد ص ۵۱ «

۱۸ - جسارت بسیار زنندگی ای را در پیشنهاد تعویض زن به پیغمبر نمودن

«دفتر چه چه باید کرد ص ۵۵ «

۱۹ - شورای سقیفه، و ۶ نفری عثمان را بقرآن مستند نمودن

«اسلام شناسی ص ۳۸ «

۲۰ - حضرت سلمان و ابی ذر و میثم تمار را اهانت نمودن و

هیچکاره شمردن «تشیع علوی و صفوی ص ۱۲ «

۲۱ - مقنی یزدی را چون جبرئیل انگاشتن و خود را لایق وحی دانستن «کویر» قسمت کاریز» ص ۳۲

۲۲ - پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و اله و حضرت موسی علیه السلام را ردیف سقراط و بودا و دانته قرار دادن «کاریز»

۲۳ - مدعی معراج شدن و نمونه‌ای شبیه معراج رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم برای خود پیاده کردن «کویر ص ۲۵»

۲۴ - برابر نظر پیغمبر اکرم بر خلاف آنحضرت چون عمر، نظر خلاف دادن «کویر قسمت» نامه‌ای بدوستم» ص ۴۶

۲۵ - قرآن را تفسیر بر آئی کردن «کویر» نامه‌ای بدوستم» ص ۵۵

۲۶ - خود را عاشق کبوتر بازی معرفی کردن «کویر» عشق فرزنب» ص ۱۶۶

۲۷ - ماسینیون فرانسوی و گورو بیج یهودی را تقدیس نمودن «کویر ص ۸۴»

۲۸ - پروفیسور «برك» اروپائی را راهنمای مذهب خود معرفی کردن «کویر»

۲۹ - موسیقی سمفونی‌های کلاسیك و سونات‌های کلاستون دونین را محبوب خویش معرفی نمودن و تا مقام سقراط حکیم بآنها اظهار علاقه نمودن «کویر ص ۹۱»

۳۰ - اسلام و مسیحیت؛ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و ماسینیون؛ و حضرت زهرا علیها السلام و حلاج؛ را در يك ردیف قرار دادن «کویر»

۳۱- شرق را به قبرستانی تشبیه کردن و مردم آن را همانند انسانها  
انگاشتن «کوبر» ص ۱۱۹ ،

۳۲- استخاره با قرآن کریم را با کمال گستاخی نوعی شیر یا  
خط بازی ، و لاتاری ، و بخت آزمائی تعبیر نمودن «پدر ، مادر ، ما  
مهمیم» ص ۲۷ ،

۳۳- صراط قیامت را مسخره نمودن و اعتقاد به آن را عامیانه  
پنداشتن ، و بعوام نسبت دادن ؛ «درس سیزدهم - تاریخ شناخت  
ادیان» ص ۱۵۴ ،

۳۴- «ویرژیل» ایتالیائی را در صفحه ۱۱۴ «کوبر» پیغمبر و  
امام ، و مقتدای خود معرفی کردن :

۳۵- در صفحه ۲۹۹ «کوبر» خدا را اینگونه معرفی می کند  
(و خدا زنده جاوید بود که در کویر بی پایان عدم ، تنهافس می کشید) :  
سپس می نویسد : (و دریاها را از اشکهای که در تنهائیش ریخته  
بود پر کرد و کوهها آندوهش را که دریگانگی دردمندش بردلش توده گشته  
بود بر پشت زمین نهاد ؛ و خداوند خدا هر بامدادان از برج مشرق بر بام  
آسمان بالا می آمد و دریچه صبح را می گشود و با چشم راست خویش  
جهان را می نگریست و همه جا را می گشت و خداوند خدا هر شبانگاه بر  
بام آسمان بالا می آمد و با چشم چپ خویش جهان را می نگریست و  
فندیل پروین را بر می افروخت و خاده کهکشان را روشن می ساخت و  
شمع هزاران ستاره را بر سقف شب می آویخت تا در شب به بند و  
نمی دید . خشم می گرفت و بیتاب می شد و تیرهای آتشین بر خیمه سیاه

شب‌رهامی کرد تا آنرا بدرد و نمیدرید و می‌جست و نمی‌یافت . و سحرگاه  
خسته ورنک باخته‌سرد و نومید فرود می‌آمد و قطره اشکی درشت از  
افسوس بر دامن سحر می‌افشاند و میرفت و هیچ نمی‌گفت .

۳۶ - صریحاً به تناقض گوئیهای خود اعتراف کرده و در پاورقی

ص ۱۵ کویر می‌نویسد : (بهر حال با تاریخ يك نوع پدر کشتگی دارم  
نه بالائر از این . او همه اجداد همه استعدادهایم را . . . کشته است ،  
قتل عام کرده است ، خفه کرده است .

و در صفحه ۴۵ میگوید : بیتابی‌های من تناقض گوئیهای من ،  
بی‌نظمی‌های من همه زاده این پریشانی است .

شگفتا: کسی که با اینهمه انحرافات اعتقادی و اهانت‌هایی که به پایه و اساس تشیع و بنیان‌گزاران آن نموده و صدها موضوعات اساسی دیگر که حتی از نقل فهرست آن رنج می‌برم و خود را «شیعه‌علوی» و اسلام‌شناس معرفی کرده و از ضعف نیروی عقلانی ساده‌لوحان استفاده نموده و راه خطرناکی برای گشودن عقده، عقده‌داران باز کرده و با این حربه به تاخت و تاز پرداخته است - می‌پندارد: هیچکس حق چون و چرایی در سخنان، و نوشته‌های او ندارد؛ و هر پاپه و ریشه‌ای را که برای ارضاء خاطر خطیر پاداش‌دهندگان و فرماندهان خود از بین و بن برکنده‌اند باید لب فرو بسته و کسی حق ندارد قلم بر صفحه کاغذ بگذارد؛ تا ایشان آزادانه بتواند مأموریت خویش را بیابان رسانیده و اجر جزیل خدمات خود را دریافت دارد - و بامزه اینکه گله هم می‌کند که چرا؟ تراوشات قلمیشان مورد اعتراض خردمندان قرار گرفته و ناخشنودی روشنفکران ارزشمند و علاقمند بدین و قرآن مبین و تشیع راستین نسبت بایشان چون سیل سرآزیر شده است و خود را ما هرا نه در مسیری قالب زده که موجب اغواء کوتاه نظران مغرض و غیر عمیق گردد و بتواند باین بهانه سوءاستفاده دیگری هم کرده باشد تعجب آورتر اینکه: اینهمه پرده‌داری که نسبت به اسلام و تشیع بخرج داده؛ و در غالب نوشته‌هایش چشمگیر است برخی از سبک اعتقادان و تهی مغزان بی‌علاقه به مکتب تشیع که در انتظار چنین روزهایی بوده‌اند؛ می‌گویند: درست است این جناب؛ در گفته‌ها و نوشته‌هایش به اشتباهاتی دچار گردیده ولی در آن اندازه نیست که استحقاق حملات شدید را پیدا نموده باشد؛ من نمی‌دانم در مکتب این بیچارگان تازه به

نان و آش رسیده جنگ با مقدسات مذهبی چگونه است و محارب با عقائد دینی کیست؟ و چرا؟ از اینگونه تعبیرات که مسلماً موجب تقویت منحرفین گردیده و در معنی شریک جرم نویسنده دفترچه اند باکی ندارند و محاسبه روز رستاخیز را بنظر نمی آورند؟!

اینان که همواره غذا را در سفره دیگران دیده اند چندان در این جرم فکری غرق شده اند که اگر به اندازه شعیری نسبت نادانی به آن جناب؛ داده شود خون در رگهایشان پر شده و قیافه شان بکلی تغییر پیدا می کند و با کمال وقاحت در مقام مقابله هم بر می آیند و همین ها هستند که اگر تمامی علماء ارزنده شیعه را بیاد فحش و ناسزا بگیرند.

ککشان هم نمی گزد و از کوچکترین دفاع هم مضایقه می کنند؛ حتی خود این جناب پنداشته که در سر، سر شاگرد مکتب آدم (ع) تا خاتم (ص) بوده و بار دانشش را زمین با همه سختی و صلابتی که دارد حمل نتواند کرد و لذا انتظار ندارد او را جاهل و نادان معرفی کنند ولی خودش بدون رعایت هر گونه نزاکت و ادبی آنهمه اهانت های صریح و روشن به پیغمبر اسلام و امیر المؤمنین علیه السلام، و علماء ارزنده تشیع در دفترچه هایش مینماید و هر نسبت ناروا را بایشان پسندیده می داند بدون اینکه انتظار کوچکترین عکس العملی را داشته باشد «زهی حق کشی و ناجوانمردی»!

اما قسمت ششم: که آخرین عقده نویسنده دفترچه است و دانشمندان فحول شیعه را به ما دیگری نسبت داده است چنانکه در طی مطالب گذشته هم متذکر شدیم کمال گستاخی و بی ادبی است.

همانست که گفته اند : « کافر همه را به گیش خود پندارد » .

در پایان این قسمت از تذکر نکتته‌ای نمی گذرم: اینکه می نویسد: مسلمانان (حتی چیز کوچک را هم به ما نمی بخشند) سپس به ریش تراشی وجلو نام مقدس رسول اکرم (صلی الله علیه واله) وجلو نام علی بن ابیطالب (صلوات الله وسلامه علیه) نگذااردن را کوچک شمرده است با اینکه بارها شفاهاً و یا کتباً بوی تذکر داده شده است که این تقید و گرانجانی موجب نقص نیروی فکری و عقلانی و دینی شماست نه نمودار بزرگواری شما گوا اینکه نخوت تو خالیش مجال شنیدن حرف حساب را از او گرفته و گوش فرا سخن ناصح نمیدهد ، معذک بعنوان تذکر که شاید روزی بخود آید و متوجه جرم خویش گردد میگویم :

جناب آقا : اگر مسلمانان از این جرأت جسارت شما آنهم برابر نام مقدس دو شخصیت ملکوتی که بشریت نظیرشان ندیده است متأثرند و مکرر از شما جوابی سر این کجروی شده اند به پیروی از قرآن کریم ، و دستور رب عظیم است که میفرماید :

« لا تجعلو دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضاً ... »

که خداوند منان موظف فرموده که حتی نام مقدس آنحضرت را نیز حق نداریم بدون تشریفات اخلاقی که مقرر داشته اند ببریم . این چه عقده ایست که حتی نسبت بنامهای شریفشان دارید و همه جا در قالب (محمد و علی) !! تکیه کرده اید !

و اما موضوع ریش تراشی که مثال زده اید ؛ شما که خود را در مسائل فقهیه جاهل معرفی کرده اید اگر به این طریقه حقه معتقدید



خوب بود پیش از نوشتن دفترچه به فتاوی مراجع عظیم الشان شیعه و پرچمداران این مکتب مراجعه می کردید و نظر مراجع تقلید را میدیدید و درست یا نادرست بودن آنرا از طریق وظیفه‌ای که داشته‌اید پیش از استهزا و تمسخر درک میکردید.

واما اینکه نوشته‌اید: شیعه انتظار داشته چرا شما بعد از اسم ابی بکر و عمر فحش ناموسی نداده‌اید - اشتباه محض است زیرا: شیعی در مکتب ادب و انسانیت، وعفت اهل بیت تربیت شده و خواسته‌های خود را از طریق نادرست طلب نمیکند و از فحش ناموسی دادن و یا تقاضای آن را داشتن مبرا است.

بلکه شیعه می گوید: جناب آقای شیعه علوی! چرا ابی بکر و عمر که سردمداران نفاق و بانیان دورویی و اختلاف بوده‌اند و بشهادت تاریخ لطمانی که از ناحیه ایشان بر اسلام وارد آمد ضربه‌های محکمی بود که هنوز تاریخ نگران آن خیانت است که اگر نبود، امروزه بشریت در پرتو اسلام و قرآن می‌آرمید.

آنها را محبوب، و عادل و اصولی و خدمتگزار معرفی کرده‌اید؟ و از همه اینها که بگذریم اشکالاتی که بشما شده است، تنها این دو سه مورد نبوده - چرا صدها اشکالات اساسی که بقسمتی از آن قبلاً اشاره نمودیم پاسخی نداده و یا از گفتن و نوشتن آنها معذرت نمی‌خواهید؟ چرا از لجاج و مکاربه که بالنتیجه خود را رسواتر خواهید کرد دست نمی‌کشید؟!؟

شما که می‌نویسید: من با محیط امروز کار دارم!! مگر محیط

امروز از نظر برنامه‌های دینی، فردی و اجتماعی، مادی و معنوی با دیروز  
فرقی دارد؟

مگر روش مسلمانان امروز نباید از نقطه نظر برنامه‌های مکتب  
مقدس تشیع چون برنامه‌های صدر باشد - مگر مسلمانان و شیعه عصر  
غیبت غیر از مسلمانان و شیعه عصر حضور است؟!

مگر محیط امروز نباید طرز فکر و روش و سنت‌های رایج و  
تشکیل نظامات زندگی و وضع اقتصاد و تشکیل خانواده و تربیت فرزند  
و تأسیس مؤسسات عام‌المنفعة و بنیان‌گذاری بیمارستانها و درمانگاهها  
جهت بهداشت جامعه و ترویج کشاورزی و تسهیل در امر دام و سایر  
برنامه‌های وسیع شیعه‌اش چون شیعه نخستین باشد .

یعنی : آنطور که مکتب نظامی اسلام پیاده کرده و چون دینی تام  
و کامل است و تا روز واپسین سعادت بشریت را ضامن گردیده انسانها در  
هر اوج علمی قرار گیرند باز هم بی‌نیاز از این مکتب نمی‌باشند .

**جناب آقا :** مگر مکتب عمیق‌تری از مکتب شیعه هست که  
شما ابتکار پیاده کردن آنرا بعهده گرفته‌اید؟!

مگر اسلام قرآن تعطیل شده است؟!

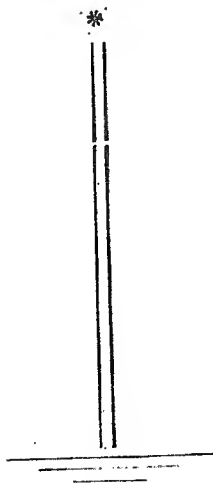
اگر بهوش آمدید و ناخودآگاه تصدیق کردید که اسلام امروز ،  
باید همان اسلام صدر باشد بدون هیچ تغییری در برنامه‌های اساسیش  
بدلیل خاتمیت و مسلمانان نیز نباید از سنت‌های عاقلانه موروثی دست  
بکشند پس چرا این فرمانبری ، و انقیاد خدا پسندانه را در قالب جرم

تعبیر نموده و شیعه را استهزا کرده‌اید ؟ ! و اگر مردم را به اسلام دیگری  
میخوانید و اسلام قرآن را تعطیل میدانید با کمال معذرت باید بگویم  
از اسلام بیرون رفته و با این امت ، ربطی ندارید ، پس چگونه خود  
را رهبر ، و گوینده این مکتب معرفی می‌فرمائید ؟ ! !

نویسنده مزبور . پس از مقدمه‌ای که شرحش بدانحال بود که  
دیدید از صفحه ۱۷ ندریجاً با آماده کردن افکار معدودی از جوانان گول  
خورده و رشوه‌دادن پی‌درپی بایشان ، از همه قیودی که اسلام عزیز ، برای  
ابقاء خانواده‌ها و حفظ سنت‌های پرارزش تشیع و جهات اخلاقی و اجتماعی  
و روانی در خانواده‌ها پیاده کرده ایشان را با حيله عجیبی که بکار برده  
بیزار نموده وزیر بنای گرم کانون خانوادگی را که در طول مدت اسلام  
و تشیع با برنامه‌های وسیع دامن‌دار ، محکم و استوار گردیده بود خالی  
نموده و فرزندان را با تلقین ناموزونی از قید فرمائبری پدران و مادران  
بوضع بهت‌آوری بیرون کشیده و ایشان را به طغیان برابر آنان تحریص  
و تشویق نموده و اولیائشان را سودجو و منفعت طلب و یاغی و کهنه‌پرست  
و نادان و مضرب جامعه معرفی نموده است ؛ و این بزرگترین خیانتی است  
که به خانواده‌های مسلمان شده است و شاید در این قیافه تاکنون نظیری نداشته  
است و جوانان ساده لوح هم که این مطالب را در چنان شکل فریبنده‌ای  
می‌شنوند و یا در دفترچه‌های او می‌بینند بدون اینکه عواقب وخیم این  
سم خطرناک اخلاقی را در نظر بگیرند با حس گردنکشی و طغیانی که  
بتقلید از غربیها نصیبشان شده است ؛ ضمیمه نموده و سرانجام خانواده‌ها

را برهم ریخته و برسرکشی جوانان افزوده و قلب پدران و مادران را  
سخت جریحه‌دار نموده است ! .

اکنون : قسمتی از قلمفرسائی نویسنده دفترچه را برای توجه  
بفرم رشوه دادن به جوانان از نظر شما می‌گذرانم ، تا هشت، نمونه  
خروار باشد .



## «به جوانان»

### درس یاگیری آموخته‌است»

در صفحه ۱۹ سطر ۷ می‌نویسد :

«من غالباً دیده‌ام و شنیده‌ام که حتی آدم‌های روشن و گاهی هم  
«عالم، کتابها و درسها و بحث‌ها و سخنرانی‌هایی را که متعلق به نسل  
«جوان و تحصیل کرده و دانشجو بوده و یا مورد توجه آنها قرار دارد با  
«لحن «خوب است برای همین جوانها و تیپ دانشجو و اینها مفید است»  
«تعبیر می‌کنند ، و همین‌ها ، مجالس معمولی ، عامیانه یا تکراری و  
«سنتی با خطابه‌های سوزناك با حال و گرم و ثواب دار را «مجالسی که آدم‌های  
«حسابی و سنگین که در بازار دارای عنوان و در بانك صاحب اعتبار  
«و در محله دارای احترام و شخصیتی هستند در آن شرکت می‌کنند»  
«تعبیر و برنامه‌هایش را «جدی و سطح بالا و اساسی» تلقی می‌فرمایند.  
«اینها غالباً دو چیز را که هیچ ربطی بهم ندارد - باهم عوضی

«می گیرند پول داشتن» و «شعور» داشتن را و یا «مسن بودن» و «فهمیده»  
 «بودن» را يك آدم محترم معنون مقدس معزز معتمد محل مواجه مؤثر  
 «با اسم و رسم دارای فك و فاهیل و سهام و سفته و اعتبار و غیره.»  
 «برای فهم يك مبحث علمی یا نظریه اعتقادی یا مسئله مذهبی»  
 «به چه دلیل يك شاگرد دبیرستانی که از آقا جاناش هفتگی می گیرد»  
 «یا دختر مدرسه ای که از حاجی آقاش كتك می خورد از او شایستگی»  
 «و آمادگی فکری و علمی بیشتری ندارد؟ دارد!

«این ها چون اولاً در جامعه شخصیت های محترم و در بازار تجار»  
 «معتبری هستند و ثانیاً بچه ها شان یا جوان های کوچکتر فامیلشان»  
 «دانشجویان تحصیل کرده هستند و در منزل و در فامیل به چشم «بچه مچها»  
 «کوچکترها «پی پول پله ها» تلقی می شوند. در جامعه هم نسل قدیمی»  
 «و تیپ بازاری تمام نسل جوان و گروه دانشجوی و قشر تحصیل کرده را با»  
 «همین چشم تلقی می فرمایند غالباً هم سخنگویان مذهب و اجتماع»  
 «همین احساس کاذب و اشتباه مضحك را در آنها تقویت می کنند و به»  
 «خوش آیند این ها - که حاجی آقا بدرد می خورد، نه بچه دانشجوی»  
 «حاج آقا - حرف می زنند و نمی گویند راست و پوست کنده که حاجی آقا»  
 «سرکار محترم و مقدس و معنون اما سواد ندارید قدمتان روی تخم»  
 «چشم ما جاتان روی سرما، شما عامی هستید - همین دختر فسقلی»  
 «و پسر چهار وجبی شما که تا دیروز تو شلواری خرابی می کرد امروز»  
 «از خود حاجی آقا و سرکار حاجیه خانم بهتر می فهمد - درست است که»  
 «شما حرف زدن و راه رفتن را باو یاد داده اید حالا حرف علمی و راه»

«اجتماعیش را اودرست‌تر از شما تشخیص می‌دهد درست‌است که سرکار»  
 «یا «منزل» سربه سر این بچه گذاشتید تا نماز یادگرفت و اصول دین»  
 «چندت‌است و طهارت و نجاست و وضو و غسل و «همه چیز را!» اما حالا»  
 «دیگر او چیزهائی خوانده و چیزهائی فهمیده و می‌خواند و می‌فهمد»  
 «ومی‌اندیشد و می‌خواهد و انتقاد می‌کند و استدلال و اعتراض که تو و»  
 «هفت جدت بو نکردم اید او. امروز «ژان پل سارتر» رامی‌خواند، مارکس»  
 «را می‌خواند «برشت» را می‌خواند و بعد شما در برابر این سطح اندیشه»  
 «او و افکاری که وارد ذهنش می‌شود در همین زمان چه چیز داشتید»  
 «یا دارید که باو بدهید ...»

این تمام عبارت نویسنده دفتر چه برای واریز نمودن تربیت‌های  
 گرم خانواده‌ها و نشان دادن راه فرار از سنتهای کهن و ارزشمند تشیع  
 قرآن کریم، که باینصورت و در قالب دانشمند معرفی کردن فرزندان  
 و بی سواد، و خرافاتی، و محدودالفکر نشان دادن پدران و مادران پیاده  
 نموده، و نخستین درس یاغیگری را بطبقه جوان آموخته است.

اما شمه‌ای از انتقادات، که بر این نوشته وارد است!

۱- شما که می‌نویسید: پدران بازاری، چون دارای پول و پله  
 و عنوان و موقعیت، و سرمایه هستند، خود را فهمیده‌تر از فرزندان  
 خود می‌دانند، و حال آنکه چنین نیست، زیرا آنها فقط از طهارت و  
 نجاست، و وضو و غسل و امثال اینها با خبرند ولی جوانان امروزی که  
 فرزندان همین پدرانند چیزهائی خوانده‌اند، و میدانند که هفت جد آنها  
 هم نخوانده، و نمیدانسته است!!

معلوم نیست چطور فکر می‌کنید ۱۹ و چرا بجای تعلیم درست،  
 و ایجاد ائتلاف بیشتر بین فرزندان، و اولیائشان، و در ضمن هر دو را  
 بوظائف خود آشنا نمودن (که البته شأن شما نیست) با کمال بی‌ادبی  
 فرزندان را بجنسک‌باپدران و مادران واداشته، و حیثیت پدران را در هم  
 کوبیده‌اید؛ و از این آتش سوزنده‌ای که بپا ساخته‌اید نمی‌هراسید؟!  
 از این ناجوانمردی که بگذریم، اولاً: موضوع برنامه‌های دینی  
 و وظائف فردی و اجتماعی، و آموزشهای ارزنده اسلام که در قرآن  
 کریم، کلیات آن بیان شده و آنهمه تعلیمات عالیهای که اولیاء دین و  
 پرچمداران نخستین، برای نگهداشت اجتماعات، و کانون‌های شرف  
 و فضیلت، به‌پیر وانشان تعلیم فرموده‌اند، که همه آنها در دسترس است.  
 و از طرف دیگر پدران، و مادران با يك جهان عاطفه، و محبت که  
 قلباً بفرزندان خود دارند، چگونه ذلت و خواری پروردگان خویش  
 را طلب نموده و ایشان را تحقیق مینمایند - و این بازاریهای بقول شما  
 عوام، که با دین، و ثمرات وجودی خود دشمنی ندارند - گذشته از  
 این. در همین مسلمانان بازاری، افراد شایسته و لایق، و ارزنده‌ای  
 بچشم می‌خورد که در پرتو تعالیم مکتب مقدس تشیع، و بهره‌برداریهایی  
 علمی که از اعلام شیعه نموده‌اند، چنان، ورزیده، و عمیق و اهل فهم،  
 و بینش شده‌اند که هفتاد جد علمی شما و تربیت شدگان مکتب شما به  
 گرد قدمشان هم نمی‌رسند.

همه پدران مسلمان که بی‌سواد نیستند، و همه جوانان که بصیرت  
 و بینائی ندارند. چه بسیار جوانانی که چنان در گودالهای ژرف نادانی



و فساد فرورفته‌اند که گوئیا همه غرایز انسانی را از دست داده‌اند - و مسئول غالب انحرافات که جوانان پیدانموده‌اند 'خودایشانند که چرا بجای مطالعه کتابهای سودمند علماء اسلام، و توجه بوظائف فردی و اجتماعی، و خانوداگی کتابهای امثال :مارکس، و اشباه آن را می‌خوانند این گناه فرزندان است، نه پدران - زیرا: پدران وظیفه‌شناس که بحکم اسلام، قبل از اجتماع، متصدی تربیت فرزندان خود بوده‌و هستند مسلماً راه‌زندگی بهتر و سالمتر را بفرزندانشان می‌آموزند، و این محیط است که چنان آلوده شده، و قشر تاریک تربیت مکتب غرب، در درجه‌ای همه جای آنرا فرا گرفته، که مبارزه با آن را برای این ساده لوحان مشکل ساخته و غالباً در اثر ضعف نیروی معنوی خود را در منجلا ب می‌افکنند. علاوه بر این: روشنفکرانی؛ را که مکرر از ایشان دم می‌زنید غالبشان چه علاقه‌ای بدین، و ناموس احکام، و وظائف اجتماعی نشان داده‌اند - و معلوماتی که صرفاً برای نان و آش، و نشان دادن هنر، و هماهنگی کردن خود با دیگران کسب می‌کنند، چه ربطی به معنویات و درسهای اجتماعی، و روانی و فلسفه خوب زیست کردن و از نظر معنوی جامعه سالمتری پدید آوردن، دارد.

باید حق بدهید. در وضع کنونی اینهمه فیلمهای سکسی در سینماها که همه غرایز انسانی را نابود می‌کند، و آنهمه کافه‌ها، و هتل‌ها، و دانسینگ‌ها، و مجالس رقص، و قمار، و شراب و صدها مجامع دیگر دین‌کش، و شرف‌کش، و خردکش که در مجتمع امروز بچشم می‌خورد مشترکانش، بازاریها، و پدران و مادران دیندار، با شرف هستند یا همین گروه

فرزندان غرب زده بی بند و بار هوسی مغرور عقده دار . که سر سام آور بسوی نابودی ، و پرتگاه ابدی می شتابند - شما فکر می کنید که جوانان انگشت شماری که بنمایندگی از ایشان بقول خودتان قیام کرده اید ، و به هدف دیگری کنار سخنان شما می نشینند و یا جزوه های شما را می خوانند ، و ریائاً به به می گویند ، و هو و جنجال کو دکانه راه می اندازند تربیت شدگان مکتب قرآن و علاقمندان بناموس تشیعند ، که اینطور اعصاب مبارك ؛ خود را بهیچان آورده ؛ و به دفاع از آنها می پردازید - این گروه اندك که در جامعه مشخصند ؛ صاعقه ما دیگری ؛ و اهانت به همه مقدسات مذهبی ؛ سرمایه هاشان را بکلی سوزانده و به خاکستری تبدیل کرده و در مجتمع مردم دیندار علاقمند از پیران شرافتمند ، و جوانان علاقمند تا امرز خود را غریب و تنها میدیده اند . و تا حدودی برابر کج رویهایشان احساس شرمندگی ، و ناراحتی مینمودند - و این شما هستید که به آنها جرأت داده و پرده حیاشان را دریده ، و آنان را امیدوار نموده ، و افزار هتك بمقدسات را بدستشان میدهید ، تا بهمه شئون مذهبی لبخند زده و سر از قید پدران و مادران ، و سایر وظائف انسانی بیرون کشند !

آری اینست هدف شما ، و جوانانی که به فکر شما احترام می گذارند ولی در همین جامعه هم اکنون ، جوانان تحصیل کرده شرافتمند تربیت شده ای هستند که با تحصیلات عالی های که دارند ، معذلك به فرمان اسلام خاك قدم پدران و مادران با شرف خود را با احترام بر چشم می کشند ، و برابر همان پدران بازاری ، و یا غیر بازاری ، و مادران عزیزشان بیرکت مکتب آموزنده تشیع ، چنان خشوع مینمایند که قلب هر خردمندی را

زنده و شاد مینمایند مگر تحصیلات و کسب دانش ، مجوز اسقاط حقوق والدین است ، و اندوختن علم ، موقعیت پدران و مادران را از میان می برد ؟!

«آقای مؤلف دفتر چه ؟ آیا با این فرم درس دین و اخلاق (که صحیح آنهم در هضم شمانمی گنجد) پنداشته اید خدمتی به جامعه کرده اید؟ و یا آنکه راه ترمد و نافرمانی را در قالب دوستی دروغین ، و دفاع از حقوق ایشان ، بدانان می آموزید ؟! آیا تصور کرده اید

که اینگونه جوانان با تحصیلاتی که در اختیار گرفته اند، میتوانند از عهده بیان بر نامه های مذهبی و دینیشان بر آیند ؟ !

جوانی که در طول عمر تحصیلی يك سطر از قرآن کریم نخوانده و يك کلمه از دین بگوشش نخورده و اصولاً با اینگونه بر نامه های معنوی و انسانی سروکار نداشته ، و در محیط ، و مجتمعی ، و مکتب بیرون از منزلش ، شب و روز با بر نامه های نو ساخته مادیت ، و آزادی مطلق ، خو گرفته ، سینما ها را پر کرده ، و تماشاخانه ها را گذرانده ؛ و بهر مجلسی روی آورده ؛ و بهر سم مهلکی خود را آلوده ؛ الفبای دین را هم نمی دانند تا چه رسد به تحقیقات عمیق ، و مسائل عالیہ اسلام - این تیپ عناصر مطلق العنان ، چه سودی به اجتماع دارند چه دردی را درمان می کنند ؟ و چه افتخاری را برای بشریت کسب کرده اند ؟! اینان آینده ای را تأمین نمی کنند ، متمر ثمری نیستند - بلکه اگر بایک تحرك سریع ، دری از مکتب دین ، و حقیقت آنهم از دریچه بیانات پرچمداران واقعی تشیع ، و علماء و الامقام بخانه دلشان بازنگردد

در این سرایش هوس ، محو و نابود می گردند .

آقای نویسنده دفتر چه : شما چرا نقطه انکاء خود را تنها این قماش جوانان بوالهوس قرار داده اید که شاید بتوانم بگویم ، در برابر جوانان و فرزندان تربیت شده و سالم و علاقمند و باسرف و وظیفه شناس مکتب مقدس تشیع در اقلیتند ، و چرا جوانان تحصیل کرده دیندار ، و زنده و بیدار ، که شاخه های ارزنده آینه درخت اجتماعند ، بنظر نیاورده و توجهی بآنها ندارید ؟!

اینهمه مجامع دینی ، و مجالس مذهبی ، و بز نامه های اعتقادی ، و درسهای اسلامی که بهمت عالی این قبیل جوانان همواره رودرگسترش است ، آیا نمونه علاقه ایشان بمکتب دین ، و مبانی تحقیقی اسلام نمی باشد ؟ و این جوانان و بر نامه هایشان هیچ ارزشی ندارد که مورد لطف شما قرار گیرند ، آری اینها را بطه ای با شما ندارند ، و نمیتوانند داشته باشند ، اینها در دامانی تربیت نشده اند که بتوانند خود را برای سخنان شما آماده نمایند ، و یکباره از همه مقدسات مذهبی خویش که با برهان و دلیل استوار نموده اند دست بشویند - اینها حاضر نیستند با اینگونه سم پاشی در برابر پدران و مادران عزیز خود ، طغیان و سرکشی نشان داده ، و مغرورانه ، حرمت اولیاء خویش را در هم بکوبند .

اینها به روز رستاخیز ، و کیفر خدا معتقدند . اینها زندگی این جهانی را آنطور پیاده کرده اند که به جنبه های معنوی و روحانی ، و انسانی و آن جهانیشان لطمه ای وارد نیاید .

آقای مؤلف دفتر چه : شمادر صفحه ۲۱ سطر ۴ دفتر چه خود پس

از اشباع جوانان دلخواه خودتان از رشوه‌های مرحمتی !  
می‌نویسید : (واگز بیستانیسیالیسم را مطالعه می‌کند ، دردانشگاه  
توی کتابخانه ، توی کنفرانس ، بزبان خارجی ، بزبان فارسی ، کانتودکارت  
وهگل وانگلکس راشناخته) - سپس پدران را هتک حرمت نموده ؛  
ومی‌نویسید : (شمارد برابر « طوفان البكاء » و « محرق الفؤاد » را  
میخواهید به او بدهید . چه کتابی دارید به او بدهید که او را جلب کند ، ودین را  
با زبان ومنطق و نیاز او وعصر او باو بشناساند ، او سخن شمارا که برایش  
قانع کننده نیست گوش نمیدهد . . . )

آیا با این عبارات در لفافه بر طغیان جوانان ساده نیفزوده‌اید ؟  
آیا با نیش قلم به روحانیت ، ومکتب تشیع ، و برنامه‌های اسلامی ، و  
پدر ومادر هتک نکرده‌اید ؟

مگر مکتب تشیع ، کتاب آموزشی ، اخلاقی ، اجتماعی ، مادی  
و معنویش کتاب «طوفان البكاء» و «محرق الفؤاد» است !

. آیا علماء اسلام در طول مدت ۱۰ قرن کتابی که حاوی سعادت  
دو جهانی بشریت باشد ننوشته ، وتألیف نکرده‌اند ؟

مگر هزاران کتاب ارزنده که بخامه توانای فحول علماء شیعه  
در فنون مختلفه ، تألیف گردیده ، همه نابود گردیده است . و تنها شما  
هستید که مدعی رهبری جوانان شده‌اید ، واز حقوق ایشان دفاع نموده  
ودین ، بدیشان می‌آموزید !

آری فقط شما هستید که از تراوشات مغز ماسینیون اروپائی  
وگوروپج یهودی بهره برداری کرده ، وجوانان بدبخت را بآن افسانه‌ها

آلوده نموده‌اید، و گروهی را به‌لجن انحرافات اعتقادی، و اخلاقی دعوت می‌فرمائید، و خنده‌آور اینکه با همه اینها خود را «شیعه‌علوی» هم میدانید

### «جسارت نویسندۀ دفتر چه به «نماز»!»

در ص ۲۸ پس از تمهید مقدمات، برای اینکه جوانان خود باخته غرب‌زده را بیشتر آماده‌گستاخی کند، مطلب را بزبان آنان آغاز نموده و قدم بقدم بنام فرزندان - ایشان را بچنگ با پدران افکنده؛ و رسم و روش یاغیگری، و هتک بشخصیت پدران و مادران را بدیشان آموخته است؛ و نخست، از مسئله نماز طرح مطلب نموده و می‌نویسد:

«پدر. مادر، نماز تو يك ورزش تکراری است، بدون هیچ‌اثر»  
«اخلاقی، و اصلاح‌عملی، و حتی نتیجه‌اش؛ که صبح و ظهر و عصر و شب»  
«انجام میدهی، اما نه معانی الفاظ و ارکانش را میدانی نه فلسفه»  
«حقیقی و هدف اساسیش را می‌فهمی.»

«من يك ورزش سوئدی بلدم که از این حرکات تو علمی‌تر است»  
«هم بازو و هم اندام را و هم گردش خون و تنفس را و هم وضع گوارش را»  
«تنظیم می‌کند و شعرها و شعارها و جمله‌های زیبا و روشن و موثر را»  
«هم همراه با موزیک هنرمندانه، و روانی و عمیقی با آن هر صبح تکرار»  
«می‌کنم که عمیقاً در وجدانم و افکارم اثر تلقینی می‌گذارد.»

«بعد از ده سال که من ورزش سوئدی کردم و تو نماز کردی. من»  
«فردی می‌شوم با زیبایی اندام، و ورزشکار و با نشاط و سالم اما تو وارفته»

« پخمه بهم دررفته‌ای که اگر دماغه را بگیرند جانت بدر می‌رود ،  
 « تمام نتیجه کار تو آثار نماز تو این است که پشتت قوز در آورد و پیشانی  
 « صاف پینه بست - و فرق من بی نماز با تو نمازگزار فقط اینست که من  
 « این دو علامت تقوی را ندارم . »

« بیائیم واقعاً باهم بررسی کنیم و به بینیم کدامیک باخته‌ایم و کدامیک  
 « برده‌ایم تو می‌گوئی نماز خواندن با خدا سخن گفتن است . تصورش  
 « را بکن کسی که با مخاطبی مشغول حرف زدن باشد اما خودش نفهمد  
 « که دارد چه می‌گوید؟ فقط تمام کوششش این باشد که با دقت و وسواس  
 « مضحکی الفاظ و حروف را از مخارج اصلیش صادر کند . »

« اگر هنگام حرف زدن (صاد) را (س) تلفظ کند حرف زدنش غلط  
 « می‌شود . اما اگر اصلاً نفهمید چه حرفهائی می‌زند و به مخاطب چه  
 « می‌گوید غلط نمی‌شود . . . »

مؤلف بزرگوار! دفتر چه : آیا معنی تربیت دادن ، و سوق جوانان  
 بمکتب دین و اخلاق اجتماعی ، و وظائف و مقررات مذهبی همین  
 است ؟

من نمی‌خواهم بگویم : اگر کسی معنی عبارات ، و اذکار ، و تسبیحات  
 نماز را بداند ، بداست ، بلکه هر کس باید همت گمارد ، که چون در  
 پیشگاه خداوند سبحان می‌ایستد ، و با او مناجات نموده ، و سخن می‌گوید  
 بداند که چه می‌گوید ، بدیهی است عبادتی این چنین ، واجد کمالی  
 بیشتر ، و مغنویتری زیاده‌تر است ولی سخن در اینست که اگر کسی معنی  
 نماز را نداند ، آیا نمازش صحیح است یا باطل .

شما با این عبارت ، نمازی را که نمازگزارش توجه بمعنای آن ندارد ، بکلی بی ارزش ، و عملی لغو قرار داده اید ؛ بلکه نمازخوانش را بطعن ، و سرزنش محکوم کرده اید ؛ و ورزش سوئدی و ورزشکار را بر نماز و نمازخوان ترجیح داده اید ؛ و از خدا و رسول خدا در این جسارت شرم نکرده اید !!

شما با این رشوه که بجوانان داده اید راه تاخت و تاز ایشان را پیدران ، در امر نماز باز کرده ؛ و آنان را به ترك نماز تشویق کرده اید ؛ زیرا بقوای آن جناب که خود را جامع همه علوم بشری میدانید ؛ در حالیکه ... اگر کسی معنی نمازش را نداند تکلیف را از وی ساقط میدانید و نمازخواندن او را عملی بیهوده و لغو ؛ انگاشته اید !

بدیهی است با این آموزش غلط ، جوانانی را که علاوه بر بی ادبیشان نسبت پیدران از نماز باز داشته اید ، و زرتك نماز و این گناه بزرگ را باید بدوش بکشید ، و در روز رستاخیز کیفر این نهی از معروف را به بینید . آقای مولف دفتر چه : کدام عالم و فقیه ، در طول عمر اسلام جرأت چنین جسارت را نموده ، و چنین نمازی را محکوم ببطالان کرده است . اگر کسی معنی اذکار نماز را نداند ولی همانطور که مقرر گردیده این فریضه محکمه را بجای آورد ، اطاعت فرمان خدا نکرده ؟ و نمازی نخوانده است ؟ !

آیا رعایت تجوید کلمات نماز ، و اداء حروف از مخارج صحیحه آن باتفاق عموم دانشمندان اسلام ، و فقهاء گرام رعایتش لازم نیست ؟ اگر کسی معنی کلمات نماز را بداند ولی درست و صحیح ادا نکند



نمازش صحیح است؟!

اگر کسی معنی کلمات را نفهمد ، ولی آنطور که مقرر گردیده انجام دهد ، عملش با يك ورزشکار سوئدی برابر و مساوی و یا از او پست تر - است ؟!

آیا اینگونه اهانت ! بنماز، و بیزار کردن جوانان از آن در مکتب اسلام جرم بزرگ محسوب نمیشود ؟!

آقای مؤلف دفتر چه : شما می گوئید : اگر کسی معنی اذکار نماز را نمی فهمد ، تکلیف از او ساقط است ، و باید بزورخانه برود ، و بجای آن ورزشی را شروع نماید تا مزاجش سالم بماند - آیا حق داشته اید لب بچنین سخنانی بگشائید ؟! صد افسوس . . .

اما اینکه نویسنده دفتر چه نماز گزار را با سؤال کننده قیاس نموده ، مع الفارق است .

زیرا : نماز گزار گرچه معنی عباراتی را که میگوید نداند ، ولی خداوند عالم با سرار از رمز و سر دل او آگاه است ، و خواسته های قلبی او را میداند ، و بنده ، با امتثال این فرمان ، انقیاد خود را به پروردگارش اعلام مینماید ، و مسلماً از جنبه ملکوتی آن بر خوردار می گردد - و البته اگر توجه بمعانی آن داشته باشد ، بدیهی است نمازش کمال بیشتری دارد . ولی این غلط است که گفته شود : چون معنی نماز را نمی داند ، نماز نخواند ، ، و ترك پرستش کند . و اما سؤالی که انسانی از دیگری چون خودش مینماید ، چون طرف خطاب او بر خواسته های سائل - آگاهی ندارد باید از طریق کلمات ، و جمله بندیها مطلوب خویش را اعلام دارد ، و

ضمناً بدانند که چه می‌خواهد، و آنچه را که می‌خواهد در قالب‌های متناسب خواسته‌اش پیاده کند. چون در غیر این صورت به مطلوبش نتواند رسید. آقای فقیه دانشگاه «سوربن» بجای اینکه در این قیافه زنده، برای جوانان دلسوزی می‌فرمائید: بهتر نبود که عظمت نماز را درهم نشکنید، و اصل نماز را از آنان نربائید و تذکر میدادید که همه باید کوشش کنند برای درك معنویت بیشتر در فکر فهم معانی اذکار نماز خود باشند که در این صورت هم جوانان را جسور نمی‌کردید، و هم پدران را آزرده ننموده بودید، و هم برخلاف حکم خدا مطلبی نگفته بودید و این اندرز را هم به جوانانی که دعوت به طغیان شده‌اند بدهم:

فرزندان عزیز: قدری بخود آئید، و فکر و هوش و مغز خود را به اینگونه تبلیغات غلط غرب‌زدگان نسپرید، و حرمت پدران و مادران خویش را نگه دارید و بایشان بگوئید: پدر، مادر، اگر چند صباحی ناخودآگاه، در مسیر سخنان زهر آگینی قرار گرفته، و رعایت حقوق آن پدر گرامی عزیز و مادر مهربان ننمودیم، پوزش می‌طلبیم.

### «سرنش روزه‌دار»!

در ص ۳۰ دفتر چهمی نویسد: «وروزه تو عبارت بود از تغییر وقت «شام و نهارت، خوب، من تغییر ندادم، من این فکر را کردم که هر «وقت طبیب گفت: که چربی بدنت زیاد شده فشارخونت زیاد شده رژیم» می‌گیرم، و بعد بنتایج قطعی و علمی می‌رسم، و تو نه‌گاهی بود که زخم»

«اثنی عشر داشتی ، وزخم معده داشتی ، باید هر چهار ساعت غذای خوردی  
 « اما روزه می گرفتی نزدیک بود که نفله شوی - ما همین نتیجه را از روزه  
 « تو گرفتیم و بس - برای اینکه بعد از ماه رمضان درست همان اعمال  
 « و افکار را داشتی و همان کارهایی را انجام میدادی که قبل از ماه رمضان  
 « با همان اندیشه و همان خصوصیات و همان اخلاق و سلوک حتی در خود ماه  
 « رمضان هم جز بستن دهان کارت و رفتار تفرقی نکرد فقط یکماه وقت تو  
 « از دست رفت و هم وقت من . چه در زندگی و غذا و برنامه منم بکلی عوض  
 « شد و درهم و برهم . . . »

شما خواننده عزیز بادیده انصاف بنگرید که این نویسنده درجه  
 قالبی روزه را مسخره نموده است ؛ البته روزه دار باید از معنویت آن  
 استفاده نموده ، و به برکت این حکم بزرگ آسمانی ، خویشتن را  
 بأخلاق و روش انسانی بیاراید . ولی سخن اینجاست که اگر کسی روزه  
 بگیرد ، و تمام شرائط و احکام ، و آداب آنرا طبق موازین شرع مقدس  
 رعایت نماید و روزه اش از بر نامه <sup>نظری</sup> مکتب تشیع کوچکترین نقصی نداشته  
 باشد - ولی از نظر نیروی باطنی آن توانائی در روزه دار نباشد که بتواند  
 وی را از منکرات حفظ نماید ، بگفته این نویسنده ، روزه اش باطل  
 است ؛ بلکه خیانتی هم محسوب میشود ؛ چون بقتوای او اوقتی را بجهت تلف  
 نموده است ؛ و بدون تردید چنین نظریه ای برخلاف شرع مقدس اسلام  
 و مکتب تشیع است ، و اینگونه اظهار نظرهای بی رویه ، و دور از منطق  
 از ابتکارات خطرناک و کوبنده این نابغه است ، و چون از امور دینی <sup>ع</sup> <sub>ع</sub>  
 و فلسفه احکام ، و مکتب آموزنده اسلام ، اطلاعی ندارد ، در عنوان نمودن <sup>ع</sup>

مسائل ، و از هر ناحیه ، حمله نمودن ، و بافندگیهایی که دلخواه اوست باکی ندارد - و نمیتواند بفهمد که اصل روزه مسئله ایست و ثمرات و نتایج مترتبه بر آن مسئله دیگر - و گذشته از این : گفته این جناب ، که بر مرکب گناهان ، روزه واجب نمیشود ، و همچنین روزه ای که پس از آن گناهی صدور یا بند باطل میباشد ، علاوه بر اینکه این نظریه بدعت محرم است ، راهی برای ترك نمودن روزه باز نموده است !

زیرا : گروهی که آلوده هوسند ، از این فکر غلط استفاده نموده و بکلی از همه وظائف ، و لوازم دینی صرف نظر نموده ، و عبادات موظفه را کنار می گذارند آیا بهتر این نبود که بجای این ، گفته شود : روزه ظاهری دارد و باطنی دارد از جهت ظاهر ، باید با مقررات فقهی اسلام تطبیق نماید ، و اما از جهت باطن باید روزه دار متوجه باشد که مقصود از برنامه روزه تنها گرسنه ماندن و تشنه بسر بردن نبوده است ، بلکه باید جنبه های معنوی و اجتماعی آن هم در نظر گرفته شود ، و برکت انقیاد این فرمان بزرگ آسمانی خود را طوری مجهز نماید که فلسفه معنوی و اجتماعیش نیز رعایت گردد ، تا روزه دار ، محبوبیت بیشتری پیدا نماید . از همه اینها هم که بگذریم ، این مطلب را نباید از نظر دور داشت که وظیفه ما در برابر مقررات مذهبی انجام برنامه های آموزشی این مکتب مقدس است ، و موظف بر تحصیل ملاکات واقعی و نفس الامری احکام نمی باشیم .

بدیهی است که نماز ، آدمی را از فحشاء و منکرات باز میدارد و روزه سیر از آتش دوزخ و واجد معانی ، و حقایق و آثار اجتماعی بسیار است . و حج ، صدها فلسفه ، و حکمت تشریعی دارد - ولی اینها

مسئله‌ایست، و عمل بوظائف مقررہ آنطور کہ فرمان داده شده مسئله دیگر است.

حال: اگر کسی نماز و روزه و حج و سایر عبادات را بطوریکه دستور دانه شده انجام دهد مسلماً امتثال فرمان کرده‌است، گرچه تحصیل ملاکات نفس‌الامریه را هم نکرده باشد - و هیچ فقیه، و عالم و حتی مسلمان غیر عالم، ولی دانای بمقررات شرع، از صدر اسلام تاکنون نگفته است، آنان که در اثر ضعف نیروی ایمان، مرتکب پاره‌ای گناهان میگردند، اعمال عبادیشان باطل است و شخص فاسق، چه نماز بخواند یا نخواند یکی است؛ چون نمازش بی‌اثر است، و باید آنهارا رها نموده، بجایش ورزش کند - و اگر روزهاش اثر اجتماعی نداشت باطل است و باید بجای آن طبق فتوای دست‌پرده‌ماسینیون اروپائی و گورویچ یهودی، رژیم غذائی بگیرد؛ و اگر از جلوه معنوی حج، بهره‌ای نبرد حبش باطل است، چه اروپا برود یا به حج فرقی ندارد؛ بطور قطع اینگونه افکار مالیخولیائی جز نابود کردن دین، نمیتواند اثر دیگری داشته باشد!

شما باید حق بدهید: در جامعه کنونی که عده‌ای از جوانان، آلوده گیہائی پیدا نموده‌اند، چنین سخنان نابجا، و غلط سم‌کشند خطرناکی است، و همین‌ها یبند که بہدف‌های دیگر مادی؛ و ہوسی؛ کنار سخنرانیهای این فقیہ غربزده! می‌نشینند - و از این قبیل گفته‌ها استفاده نموده، حربہ بدست گرفته، و بہ همه احکام شرع می‌تازند و قلوب پدران و مادران را جریحه‌دار مینمایند - این قیافہ تبلیغات

است که بر نیروی سرکشی طاعیان می افزاید ، و ایشان را علیه احکام قرآن بسیج مینماید ، و موجب نابودی حس انتقاد می گردد . و این بالاترین خیانت باسلام ، و مکتب تشیع است .

### «نویسنده دفتر چه حج را مسخره میکند!»

درس ۳۱ سطر ۳ گستاخی را در طرح مسئله حج از حد گذرانده

و مینویسد :

«اما حج : پدر . مادر باشما به حج آمدم (شبهه این حرف را «در سخنرانی حج پارسال) در مدینه گفتم : گفتم من نه واعظ کاروانم»  
«نه روحانی کاروان . نه هم پیشوای شما . و نه هم حاجی مثل شما . آمدم»  
«آن نسلی که به حج وروزه و نماز و ابراهیم و پیغمبر و خدا و وحی»  
«و الهام کار ندارد و با اینها هم بیگانه شده است بشما بگویم که : «  
«شما آمده اید اینجا چه کار بکنید؟ اصلاً برای چه کار اینجا آمده اید؟»  
«معنی این اعمالتان چیست؟ دیدم چه میکنید دیدم که با يك جت»  
«بوئینگ ۷۰۷ به مکه آمدید ، وارد فرودگاه که شدید بعد آن کاتولوك»  
«حج را در آوردید با چندین اسم بزرگ در پشت جلدش ، از رویش ، «  
«اعمال و احکام حج را میخواندید - می بینم که بمنوان اولین کاری «  
«که حاجی باید انجام بدهد . نوشته : «

«وقتی که وارد می شوی و از شتر می خواهی پیاده شوی اول پای»  
«راست را بر زمین بگذارد استان تو و مناسکت را و حجت را تا آخرش»

«خواندم - اما دنبالت آمدم دیدم رفتی به مدینه آنجا شروع کردی -  
 «رو در روی مسلمانهای دیگر به زیارتنامه خواندن برای کسانی که»  
 «می پرستی اما اصلاً نمی شناسی کی هستند فقط توی این زیارتنامه»  
 «فحش و لعن بود که با صدای بلند نثار معتقدات و احساسات اکثریت»  
 «مسلمانانی کردی که آنها هم مثل تو به زیارت پیغمبر آمده بودند -»  
 «بعد وقت نماز که شد در مسجد پیغمبر بانگ اذان بلند شد خیال کردم»  
 «الآن خاطره اذان بلال و نماز پیغمبر و صفوف جماعت مسلمانان صدر»  
 «اسلام در تونزنده می شود و ترا به شوق می آورد دیدم کاسب و رفتگر»  
 «ودکاندار سفید و سیاه و زرد و عرب و ترك و تاتار و چینی و هندی و»  
 «افغانی و فیلیپینی و اندونزی و سودانی و زنگباری و سنگالی و بربر»  
 «و یوگسلاو . . . که از همه جای دنیا آمده اند - همه با يك فرمان به»  
 «مسجد ریختند و با يك آهنگ در مسجد پیغمبر اسلام به صف ایستادند»  
 «و دریای یکرنگی نژادهای بشری به موج افتاد - موجی که از تمامی»  
 «درهای مسجد بیرون زد و تمام شهر مدینه را پوشاند . امانا گهان دیدم»  
 «تو بادسته های متفرقی شتابزده در میان دریای امواج و خوش آهنگ»  
 «جماعت نمازگزاران از اینطرف و آنطرف و از چهار طرف -»  
 «کفشهای تان دستتان صف های منظم و یکپارچه برادران را که با آهنگ»  
 «نماز موج می خورد ، می شکافید و با يك سرعتی فرار می کنید که گوئی»  
 «دسته های جناید و بسم الله می شنوید .

«می پرسم چرا ؟ می گوئی برای اینکه با اینها نماز نخوانیم»

«ما در مسجد پیغمبر با مسلمانها نماز نمی خوانیم . می رویم هتل با خودمان»

«وپیشت سر پیشنماز اختصاصی خودمان نماز میخوانیم . و می بینیم آنها»  
 «هم بشما بعنوان طرفداران يك مذهبی که اصولا با نماز در مسجد»  
 «پیغمبر مخالفند نگاه می کنند از خود می پرسند اینها برای چه آمده اند»  
 «آیا فقط برای این آمده اند که توی مسجد پیغمبر با صدای بلند»  
 «اصحاب پیغمبر و حتی ناموس پیغمبر را سب و لعن کنند و بذل اختلاف»  
 «بیاشند و استعمار هم از دهان گوساله سامری بی که در میان هر دو جبهه»  
 «تراشیده به سؤال هر دو تان جواب می دهد و هر کدامتان را بهم»  
 «معرفی می کند .»

«بشما می گوید که : این سنی ها همه ناصبی اند و دشمن خاندان»  
 «پیغمبر و به سنی ها می گویند که شما شیعیان همدتان علی الهی اید و»  
 «مشرک مهر پرست دشمن فلسطین و معتقد به بی اعتباری قرآن موجود»  
 «و در عوض اصالت «مفاتیح الجنان» که بجای کعبه قبرها را طواف»  
 «می کنند .»

نویسنده دفتر چه :

در این نوشته ها نخست با طراری خاصی از «وعظ» و «روحانیت»  
 و «پیشوا بودن» اظهار بی زاری می کنند و شگفت آنکه خود را پیشوا و پیشرو  
 و راهنمای نسل تحصیل کرده هم معرفی نموده و در قالب دلسوزی، بهمه مراسم  
 «حج» پوزخند می زند ؛ و بدینوسیله نقشه مشؤم خود را پیاده کرده  
 است ؛ شما در عبارات بالا درست دقت نموده ، حق بدهید که اینگونه  
 مسائل این حکم بزرگ آسمانی را بیازی گرفتن جز هتک حرمت و  
 جسارت نمودن، و هوو جنجال راه انداختن و ایجاد عقده بیشتر نمودن  
 چیز دیگری در بردارد ؟ !



آیا این نقاشیها و عبارت پردازیهها و توضیح و اضحات، چه دردی را درمان میکند؟!؟

آیا با این جملات که نوشته: (با جت بوئینگ ۷۰۷ به مکه میروید و کاتولوک حج را بازمی کنید که چندین اسم بزرگ پشت جلدش هست از رویش اعمال و احکام حج را می خوانید) چه مقصودی داشته و چه میخواسته بگوید؟

کدام مسلمان با شرف و دیندار، و علاقمند به مکتب از رساله های مناسک حج تعبیر به «کاتولوک» نموده و نسبت به امضاء کنندگان این رساله ها اینطور نام برده است؟

آیا این نشانه کمال بی ادبی و عناد خاص نویسنده دفتر چه به «روحانیت» شیعه و احکام تشیع نیست؟! پس این مسلمان عامی و غیر مجتهد، که بحکم اسلام موظف شده، فرمان الهی را اطاعت نموده، و بحکم وظیفه در مراسم حج شرکت کند، اعمالش را طبق کدام برنامه پیاده کند - شما که از داشتن رساله و کتابهای دینی علماء تشیع، و خواندن و عمل کردن به آنها عصبانی هستید، میل دارید بجای این رساله ها که فرائض و سنن حج طبق موازین مکتب مقدس تشیع بهمت عالی فحول علماء شیعه تقریر گردیده - نوشته های شمارا ملاک عمل قرار دهند، و یا از کتابهای «ماسینیون» و «گورویچ» و «شوارتز» و «سارتر» و «هانری لوفور» و «کوکتو» معبودهای!! نویسنده دفتر چه، استفاده کنند؟!؟

آقای مؤلف دفتر چه: شما که از کتابهای مناسک حج، رگهایتان متورم شده، و نوشته و نویسنده را با کمال گستاخی استهزا می کنید!

دوست داشتید زائر خانه خدا بجای آموختن مسائل حج از همان کتابهای ارزنده که وظیفه مذهبی اوست دفتر چه «تشیع علوی! و تشیع صفوی!» شما را باز میکرد، و برابر قبور «شیخین» که یکی را در نهایت محبوبیت و دیگری را عنصری اصولی، و عادل معرفی کرده اید: سر تعظیم فرود میآورد؛ و اگر این برنامه را شیعه عملی کند، عقده شما پایان می پذیرد و همه اختلافات حل می شود، و شیعه صفوی بقول شما خرافاتش تمام گردیده، و مردمی حقیقت بین میشوند!

آقای مؤلف دفتر چه: دوست دارید در مناسک حج بجای استفاده از مناسک حج - از تورات یهودیت، و یا انجیل مسیحیت استفاده گردد؟ و بجای خواندن دعاهای مأثور از اهل بیت علیهم السلام، «همز امیر» و سرودهای «اسرائیلی» خوانده شود؟ خود شما می دانید چه میکنید؟ وریشه حج و احکام آنرا چگونه از بین می کنید؟

آیا از این رسوائی که براه انداخته اید نمی هراسید؟! و از کیفر دادار لایزال باک ندارید؟! مگر پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و اله و سلم، و اوصیاء گرام آنحضرت علیهم السلام در مراسم حج جز همین اعمالی که امروز بعنوان سنت سنیه ایشان در دست است عمل دیگری می کردند آیا با این عبارت زننده که می نویسد: (در این کاتولوك نوشته اولین کاری که حاجی باید انجام بدهد اینست که وقتی وارد می شوی و از شتر می خواهی پیاده شوی اول پای راست را بر زمین بگذارد) کسی حق ندارد از این بی ادب بپرسد؟ داعی شما بر این پو و خندها و جسارتها چیست؟

اگر روزی زائران خانه خدا با شتر به حج می‌رفته، و از وسیله آن روز استفاده می‌کرده، مسلم است که دستور همان بوده که داده شده، ولی امروز که شتری در میان نیست، دیگر این مسئله مطرح نیست، کجاو کی در رساله نوشته که پس از پیاده شدن از شتر باید فلان وظیفه را عمل نمود.

آیا تنها این شما هستید که با پول این ملت بلاکش با دجت بوئینگ ۷۰۷، به حج رفته‌اید، و دیگران که از دسترنج خود به حج می‌روند با شتر می‌روند که مورد بی‌التفاتی شما قرار گرفته‌اند!

حال: میل داشتید که در رساله‌ها بنویسند: حاجی چون از هواپیما پیاده می‌شود، بر قطارهای برقی بنشیند و مسلسل‌های سنگین، و سبک را بر آه انداخته. فریادزند «زننده بادماسینیون اروپائی! زنده باد گورو بیچ یهودی! زنده باد مکتب غرب! زنده باد موسیقی‌های کلاسیک بزرگ مکتب دار! زنده باد «سونات‌های کلاستون دونین یا آنکه رنگ دینی هم بدهد و فریاد کند زنده باد خلیفه اول! زنده باد خلیفه دوم! زنده باد خلیفه سوم! زنده باد بیاد دهنده دین، و عامل سقط جنین، زنده باد بدعت گزاران اولین؛ زنده باد زنده باد، زنده باد... تقو بر این فکر ناموزون، و جسارت و گستاخی و دین‌کشی.

آقای مؤلف دفتر چه: آیا اینست معنی حج؟! و زیارت خانه خدا - از همین جا داستان اینگونه حج، و مناسک تاراهم ما تا آخر خواندیم، که نظری جز تضعیف مکتب تشیع، و خالی نمودن زیربنای احکام مقدسه اسلام ندارید!

سپس می نویسد :

(اما دنبالت آمدم دیدم رفتی به مدینه - آجاشروع کردی

بزیارت نامه خواندن برای کسانی که می پرستی) !

آیا دعاهائی که از طریق امامان علیهم السلام در اماکن متبرکه وارد شده است ؛ خواندنش عیبی دارد ؟ آیا زیارت های مأثوره که علاوه بر اینکه مضامینسبک برنامه مفصل یکتا پرستی ، و پیغمبر دوستی ، و نشان ارادات ، بخاندان عصمت و طهارت علیهم السلام ، و آموزگار ان نخستین است که وظیفه هر فرد وظیفه شناس است ؛ از نظر شما نقصی دارد و موجب سلب اعتقادات است این نویسنده عقده دار که هر جامسئله اوصیاء رسول گرامی اسلام پیش می آید و نمیتواند بغض و عناد خود را صریحاً اظهار نماید ، مکرر ، آتش درونی خود را در قالب ( کسانی که می پرستید ) تعبیر مینماید . کدام شیعه ، امام رامی پرستد ؟! حتی پست ترین ، و کم عقیده ترین و بی بندوبارترین ، و نادان ترین عنصر انسانی هم در برابر فضائل اهل بیت علیهم السلام که قرار میگیرد ، می داند و می فهمد ، که امام علیه السلام را باید تعظیم و تکریم نمود نه پرستش . و این نسبت که در غالب نوشته ها بشیعه داده اید تهمت محض ، و ناشی از عقده های درونی شماست که با کوچکترین تناسبی که بدست آورده اید نیش خود را زده اید ، و اینهم طبیعی شماست ؛ حق دارید ؛ نمیتوانید خودداری کنید ؛ و راستی برای گروهی که همانند شما فکر می کردند شب و روز در انتظار بودند که راهی برای جسارت به خاندان رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم باز شود و در «عاصمه تشیع» عقده هاشان گشوده گردیده ، و بتوانند علناً با همه

مقدسات مذهبی بجنگند - انصافاً شما هم راهنمای خوبی برای آنان هستید، که بنام دین و بحث‌های اجتماعی، هر چه در باطن داشته‌اید، بیرون ریخته، و به نفاق، و اختلاف، و بی‌مندی و باری، و توهین به احکام و مسخره عبادات، و استهزاء دعاها، و زیارت‌های مأثوره، کاملاً آنان را امداد فرموده‌اید؛ و به لجنی کشیده‌اید، که فردا روشن میشود، و می‌فهمند چه بدبختی، و خانمانسوزی، و بلای مهیبی را استقبال نموده، و با کف زدن‌های بی‌مزه و مسخره، در مجالس سخنرانی چه عنصری را دریکه تازی و پشت‌هم‌اندازی تشویق کرده‌اند!

سپس مطلب را ادامه می‌دهد و می‌نویسد: (فقط توی این زیارت‌نامه‌ها فحش و لعن بود که با صدای بلند نثار معتقدان و احساسات اکثریت مسلمانان کردی که آنها هم مثل تو زیارت پیغمبر آمده بودند!) آیا از حریم شیخین و پیروان ره‌گم کرده<sup>۱</sup> ایشان بهتر از این میتوان دفاع کرد؟

آیا اینگونه تعبیر، نشانه تمایل باطنی نویسنده باهل سنت نیست؟  
آیا در این قالب و شکل، اهانت ضمنی به پایه‌گزاران این مراسم نکرده است؟

آقای مؤلف دفتر چه: اگر در بعضی از فقرات زیارت‌نامه‌ها دستور از جار از شیخین داده شده است، گذشته از اینکه بدستور پیشوایان و پایه‌گزاران، اسلام و تشیع بوده است، جرمی نیست، خلافتی نیست بلکه لازمه محبت با اولیاء علیهم السلام اظهار بی‌زاری از دشمنان ایشانست و چگونه تربیت شده مکتب قرآن کریم، ایشان را دشمن ندارد در

حالی که بزرگترین لطمه را به پیکر مقدس قرآن آسمانی زده‌اند؛ چگونه از ایشان تبری نجوید، در حالی که با غصب حقوق اهل بیت علیهم السلام، و بدعت‌هایی که خودسرانه گذاردند، همه پایه‌های اسلام را فرو ریختند! شما انتظار داشتید بیروان کانون تربیتی اهل بیت علیهم السلام برابر آنها دست بسینه بایستند و خاک قبرشان را بعنوان تبرک به چشم بکشند، و از فجایعی که مرتکب شده‌اند بجای تبری جستن که از فرائض اعتقادی است، از خودشان و کردار و رفتارشان تشکر بنمایند؟! اگر شما بحکم مأموریتی که دارید خود را موظف می‌دانید که از شیخین احترام کنید! چرا خوانان پیچاره را که از همه چیز بی‌خبرند و حق و باطل را از نظر علمی تشخیص نمی‌دهند به لجن می‌کشید؟! و بجای ترویج مکتب تشیع، که مکتب ولایت است اصرار دارید همه‌جا از شیخین تجلیل گردد؟!

آقای مؤلف دفتر چه: مگر همین دومی نبود که صریحاً رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و اله وسلم را بشهادت مورخین خاصه و عامه به «هزیان» گفتن متهم نموده، و گفت: «دعوا للرجل انه ليهجر»: مگر همو نبود که درب خانه عزیزترین عزیزان یعنی زهراى اطهر علیها السلام را آتش زده، و اهل خانه را بمرگ تهدید نمود؛ مگر او نبود که گذشته از غصب خلافت، آنهمه جسارت بوجود مقدس علی بن ابیطالب علیه السلام نمود؛ مگر او نبود که با منع کردن دو «متعة» راه را برای تغییر احکام نخستین باز نموده، و در فجایع ناموسی را برخ مسلمانان گشود؛ مگر او نبود که نقل احادیث رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم را مانع گردید؛ مگر او

نمود که فرمان آنحضرت را در پیوستن به لشکر اسامه سرپیچی نموده،  
و بصریح گفته آنحضرت چون صنوبرش ملعون خوانده شد .

آیا ابوبکر بعلاوه غصب خلافت که اولین ضربه مهلکی بود که به  
این مکتب مقدس وارد گردید ، آنهمه خلافها که از او صادر گردید ، و  
خیانت‌هایی که به اسلام ، و مسلمانان و مکتب قرآن ، و رسول محترم اسلام  
و امیر مؤمنان ، و زهرای اطهر علیهم السلام نمود نباید به حساب بیاید  
و بجای بیزاری جستن ، باید مورد تعریف و تمجید و تشکر هم قرار بگیرد؟  
آیا اینست معنی تشیعی که از آن دم می‌زنید ؟ و جوانان را با

رشوه کلمه «تخصیل کرده !» «دانشگاهی!» «اروپا دیده!» بخود جلب  
مینمائید ! اگر شما تاریخ را فراموش کرده‌اید ، تاریخ نمیتواند جریمهای  
بزرگ ، و گناهان غیر قابل بخشش و گذشت را فراموش نماید ؟

شما که نماز نخواندن شیعه را با پیروان شیخین گناهی بزرگ  
و نابخشودنی تلقی کرده‌اید ؛ لازم نبود مدرکی برای این داوری غیر عالمانه  
معرفی نمائید ! ؟

شما انتظار داشتید همانطور که عناصری پیرو شیخین ؛ از هند  
و سند ، و سومالی ، و اندونزی ، و الجزایر و سایر ممالک در آنجا گرد  
هم آمده و کور کورانه ، صورتی را بنام عبادت پیاده می‌کنند ! که نه حقیقت  
و ریشه صحیحی دارد ، و نه باطن و معنای عمیقی .

شیعه هم بدون هیچگونه تأمل و درنگی بآنها اقتدا نموده ، و  
عملاً مروج همه خطایای ایشان و رهبران ایشان کردند ! یعنی در بست  
تشیع ، تسلیم تسنن شود ؛ و از مکتب منطقی ، و اصولی تشیع استعفا

کند !!

اگر ریگی در کفش ندارید ، و برانستی شیعه هستید ؛ چراسنمیان را پند و اندرز نمی‌دهید، و ایشان را به تشیع دعوت نمی‌کنید؟ و خرافات و حق کشیهایشان را بحساب نمی‌آورید و مصرا نه لبه تیز حمله را متوجه شیعه کرده‌اید؛ اگر منطق شما اینست که چون اکثریت با عامه است و هر اقلیتی باید تابع اکثریت باشد ؛ گذشته از اینکه بر خلاف منطق قرآن است که فرمود : « اکثرهم لایعقلون » - « اکثرهم لایشعرون » و اکثریت ملاك حقیقت نمی‌باشد .

در قاموس شما اگر شیعه در ممالك مسیحیت قدم بگذارد ، برای حفظ وحدت بشری بفتوای جنابعالی باید « زناری » به‌بندد و کلیسا برود ، و زانوی پاپ را بیوسد ؛ و برابر او او از گناهان خویش پوزش طلبد- بهشت بخرد و جهنم بفروشد ؛ و اگر مخالفت کند باید در انتظار تمسخر ، و استهزای جنابعالی باشد ؛ از شما می‌پرسم ؟ تقیه نکنید و حقیقت را رشیدانه بگه‌ئید .

آیا در آن چند سال، که بنابنوشته خودتان در « کویر » افتخار شاگردی ماسینیون ، و گوروچ و دیگر مریبان اروپائی را داشتید ، بجای نماز اسلام، برای انجام مراسم دعا با ماسینیون مسیحی به کلیسا ، و با گوروچ یهودی به کنیسه می‌رفتید؟ و در مراسم مذهبی آنها شرکت می‌جستید ؟ اگر چنین کرده‌اید ، و انتظار دارید ، در این روش غلط و نامعقول «عوام الناس» هم از شما پیروی کنند که وای بر شما، و عوامی که شنوندگان سخنان شما یند .



آقای مؤلف دفتر چه : شما که در همان چند ورق دفتر چه خود به جرم اینکه پدران و مادران فرزندان شیعه این کشور ، معنی نماز را نمی دانند ، آنهمه حمله نموده ، و تخریب جوانان را برمی انگیزید ؛ شما که می نویسید ، کسی که معنی نماز را نمی فهمد بهتر آنست که ورزش سوئدی کند تا بدنش نیرومند گردد ؛ چرا همین حرف را بیرادران سنی که از همه ممالک جهان در مراسم حج شرکت می جویند نمی گوئید مگر همه آنها معنی نماز را می دانند ، و از اسرار آن آگاهند ، و می فهمند با خدا چه می گویند - مگر آن اجتماع فشرده ، که با آن آب و تاب خاص ، نقاشی کرده اید ، در تشهد نماز نمی گویند : اشهدان محمد اعبده ورسوله - اللهم صل علی محمد و آل محمد « که از خداوند تقاضای درود خاص بر رسول گرامی و آل او که اهل بیت عصمت و طهارت است می نمایند اگر آنها معنی این جمله را می فهمیدند ، و لزوم محبت به آل و اطاعت از ایشان را درك می کردند بجای يك سب و لعن ، که شیعه بقول شما صفوی ، بدشمنان اهل بیت مینماید ، صدها دشنام و سب و لعن به بنیانگزاران این خیانت بزرگ می نمودند - پس چه شده که از انحرافات ایشان چشم پوشیده ، و اعمالشان در نظر شما جلوه نموده ، و مورد عنایت خاص قرارشان داده اید ؛ ولی شیعه را بجرم اینکه وظیفه ندارد به دشمنان اهل بیت احترامی نشان دهد و با پیروان مکتب ظلم و ستم و زور و قتلداری وحدت عملی ، و عبادی ، و فکری ، و اعتقادی داشته باشد در این درجه مورد شتم و ملامت و تمسخر ، و حمله قرار داده اید !!

آیا اینست معنی تشیع علوی ؛ که مدعی آن شده اید ؟!

آقای مؤلف دفترچه : بدانید هر کثرتی ملاک واقعیت و حقیقت نمی باشد ، و علاوه بر این - صورت اجتماعی که در مراسم حج دیده اید و از آن جانبداری می کنید و خود را مجذوب ایشان وانمود کرده اید ، گذشته از اینکه تاکنون از اجتماعات خود ، چون اساس و مبنای صحیحی را پیروی نکرده اند هیچگونه اثر معنوی و اجتماعی بدست نیاورده اند ظواهر اعمالشان نیز ناموزون و شرم آور است . و برای نمونه خاطره ای که بیاد دارم برای شما نقل می کنم .

سالی که مشرف بودم همین عناصر نابغه ای که در روح شما اثری عمیق گذارده اند ، مکرر دیدم دوسه ساعت بظهر ، چون کاری جز بیکاری نداشتند ، در مسجد الرسول صلی الله علیه و او سلم مجتمع می شدند ، و زیارتنامه های مخصوصی هم در دست داشتند که از اول تا آخر آن را یکجا و در يك مجلس می خواندند شیخین و مالک و سایر پیشروانشان را در بست مدح و ثنا می نمودند ، و پس از ساعتی که از ورد و ذکر خسته می شدند ، بدون رعایت ادب نسبت بمرقد منور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم نقش زمین شده ، و بخواب میرفتند ، در درجه ای که کنترل مداخل و مخارج از کفشان میرفت ، و بارها فضای مجاورشان را متعفن می کردند و تا صدای مؤذن بلند میشد و ظهر را اعلام می نمود ، فوراً از خواب برخاسته و از جای می جستند ، و پیراهن عربی را بالا زده ، بسر صورت خود می کشیدند و بازکاری مترنم می گردیدند ، و با همان وضوی پیش از خواب که گوئی اسدا سکندر بوده ، و تند بادترین حوادث توانای بر شکستن آن نیست بنماز می ایستادند ، و هنگام رکوع و سجود از جهت کمی جا

محلّی برای جادادن سرهای خود نداشتند ، و غالباً صفوفی که در پشت قرار گرفته بودند ، بخصوص رشیدمردان ، وزنانشان سر بر پشت صفوف پیشین می گذاردند و سجده میکردند .

آیا چنین اجتماعی با این برنامه غلط دردی را درمان میکند؟  
آیا نمازی که آدمی را از فحشاء و منکرات باز میدارد همین نماز است ؟ !

با چنین نمازی که نه صورت صحیحی دارد ، و نه سیرت و باطن درستی ، زرد و سیاه و سفید و عرب و ترك و تاتار و هندی و چینی و غیره هم که سهل است اگر همه جهان با چنین رویه‌ای که باطن و ظاهرش معیوب است ، اجتماعی برپا دارند ، بقدر پیشیزی ارزش اصولی نخواهد داشت ؛ و دردی را درمان نخواهد کرد - شما که در ذیل عبارات گذشته می نویسید : (آنها بشما بعنوان طرفداران يك مذهبی که اصولاً بانماز در مسجد پیغمبر مخالفند نگاه می کنند ، و از خود می پرسند اینها برای چه آمده اند ؟ آیا فقط برای این آمده اند که توی مسجد پیغمبر با صدای بلند اصحاب پیغمبر و حتی ناموس پیغمبر را سب و لعن کنند...) و این مطلب موجب نگرانی شما شده ، میل داشتید شیعه برای ارضاء خاطر ایشان به مسجد پیغمبر برود ، و يك کتاب دعا و ثنا ، و تمجید ، ثناء شیخین کند ، و از خرابکاریهای ایشان رسماً جانبداری نماید ، و عایشه را نیز تقدیس کند ؛ و اگر چنین میکرد همه اشکالات شما حل میشد ؛ و قلب مبارکشان آرام میگرفت ؛

آقای مؤلف دفتر چه : از سب عایشه بیبها نه اینکه ناموس پیغمبر

بوده ، اعصاب مبارکشان ناراحت شده ، ولی با کمال بی ادبی لگد به درب خانه زهرا علیها السلام زدن ، و پهلوی نازینش را شکستن ؛ و محسنتش را کشتن ؛ و آنهمه جسارت ، و آزار بآن حضرت رسانیدن ، که اعلام عامه نیز نوشته اند - و نوشته اند صدیقه کبری علیها السلام با آزرده گی خاطر ، و غضب ، نسبت به شیخین از دنیا رفت . هیچگونه تأثر ، و انفعالی در خود احساس نمی فرمائید ؛ ولی پی ریز می کوشید که همه از جرائم ایشان چشم پوشیده ، و دست بدامانشان دراز کنند ! !

آیا اینست معنی شیعه علوی ۱۲

اینکه نوشته اید : (شیعه بجای کعبه قبر هارا طواف می کند) ! مگر در مکه معظمه ، و مدینه منوره ، عناصر و هایت ، قبری که بتوان طواف نمود باقی گذارده اند ! ؟

کجا شیعه طواف قبور می نماید ، که برای شما عقده ای ناگشودنی شده ، و هر چه می نویسید ، تسکین خاطر پیدا نمی کنید . باز در صفحه ۳۳ سطر ۵ همان دفتر چه می نویسد :

«در مکه اینهمه وسواس داشتی برای اینکه در موقع طواف نوك»  
 «شانه چیت با خانه کعبه دقیقاً محاذی باشد . اگر يك میلی متر انحراف»  
 «پیدا کند همه چیز باطل می شود - حتی بسیاری از مردها شانه زانسان»  
 «را می گیرند ، و بطرف خانه راست نکه می دارند که منحرف نشود»  
 «و گوئی حج يك عمل الکترونیکی ، و ماشین پیچیده ای است که همه»  
 «هوش و حواس باید متوجه مسائل تکنیکی و فنی کار باشد و اگر يك»  
 «کمی در فرم کار غفلت شد منفجر میشود .»

خواننده محترم : آیا با این عبارت ، پشت پا به مقررات حج زده  
نشده است ؟

آقای نویسنده : گذشته از احادیث وارده در کتب معتبره  
باجماع تمام علماء شیعه ، طواف باید طوری انجام شود که خانه کعبه  
بطرف چپ طواف کننده قرار گیرد و در غیر این صورت طواف ، باطل می شود .  
و معنی طرف چپ قرار دادن خانه اینست که در تمام اشواط ، شانه چپ از  
خانه منحرف نشود و این فرم فرمان است که حتماً باید رعایت شود .  
اگر بنا باشد مقررات حج آنطور که پیغمبر اکرم صلی الله علیه  
واله وسلم ، و امامان علیهم السلام مقرر داشته و عمل می کرده اند ، و علماء  
اعلام جهت آموزش شیعیان ، در کتابها نوشته اند ، لازم الرعایه نباشد پس  
چه لزومی دارد ، بخانه خدا بروند ، یا بمشعر و منی و عرفات و رهسپار  
گردند . بفتوای شما و این نظریه ای که دادماید ، وانحراف شانه را از  
خانه کعبه در حال طواف ، روا میدانید ، مسلماً نحوه عمل و چگونگی  
آن را لازم نمیدانید ؛ و فلسفه حج بعقیده شما همین بوده که از همه  
جهان مسلمانان گردهم آیند و در موسم حج از هم ملاقاتی کنند ؟ در حقیقت  
مجلس معارفه است نه اطاعت از فرمان خدا گرچه بجای نماز طواف  
در کنار خانه خدا معلق بزنند ، و یا بجای طواف به هوا بپرند و بر شانه  
هم سوار گردند ؛ و بجای رمی جمرات ، کفش و چماق و عصا پرتاب کنند  
باید مانعی نداشته باشد ، و بقول شما این عمل الکترونیکی نیست که با  
غفلت در فرم کار منفجر شود ؛

آیا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم در آغاز فرمان حج که خود

راهنمای مسلمانان بوده ،ویک بیک مسائل حج را بایشان می آموخته ،  
 همینطور عمل میکرده یا هر گونه مسامحه و سهل انگاری در عمل را  
 روا میدانسته! و یا فکر می کنید شما فلسفه حج را بهتر از آنحضرت درک  
 نموده ، و بفرمان خدا آشنا ترید . که زهی جسارت وی ادبی و جهالت!  
 برآستی مطالب این نویسنده نابغه ، بقدری تأثر آور است که در  
 این تحلیلات و بررسیها و انتقادات بیجا - خدا می داند تا چه اندازه رنج  
 می برم ، که دشمنان مکتب مقدس تشیع و اسلام ، کار را بجائی رسانیده اند  
 که عمر گرانمایه و عزیز بناچار باید صرف بررسی اینگونه نوشته های  
 مبتذل گردد ، ولی چه باید کرد ، آسوده نشستن هم خطاست .

زیرا : لب فرو بستن و از حملات ایشان بدین ، دفاع نمودن ،  
 موجب میشود که عناصر نادان و بی اطلاع ، چون نوشته ها در قیافه عناوینی  
 روز پسند پیاده شده و هر بی بندوباری آرزویش همین است که دینی لیسیمه  
 از همه قیود تکلیفی و فاقد هر گونه شرائط و مقرراتی را بپذیرد ؛ در هر  
 صورت ، جنبه معنوی حج مسئله دیگری است ، از نظر صورت نیز باید  
 تمامی مقررات طبق موازین تشیع رعایت شود که یکی از آنها منحرف  
 نشدن شانه از خانه کعبه است .

و اینکه می نویسد : پیغمبر اسلام صلی الله علیه و اله وسلم سواره  
 طواف میفرموده است . وینداشته این عمل مجوز انحراف شاه از خانه  
 است ، استنباط محض است . زیرا : چه مانعی دارد که سواره طواف کند  
 و رعایت حکم هم بشود .

باز در ذیل همین عبارت می نویسد :

«در مکه اینهمه وسواس برای فرم دقیق قرار گرفتن شانهات»  
 «بخرج میدهی و همین تورا می بینم که همان نجاو همان وقت در چهار قدمیت»  
 «مسلمان های هم عقیده ات را یهودی ها قتل عام میکنند و به خانه هاشان»  
 «می آیند و بی ناموسی می کنند و خانه را با زن و بچه منفجر می سازند»  
 «و می روند و تو نه تنها ککک نمی گزد که اصلاً اخبار را هم گوش نمیدی»  
 البته این جسارت و ناجوانمردی و نیندادگری که یهود نسبت به  
 مسلمانان نشان میدهند، در نظر هر انسان باشرف محکوم است تا چه  
 رسد به مسلمان.

ولی از خود شما می پرسم مگر همان مردم غیر شیعی که در مکه  
 معظمه و مدینه منوره گردهم می آیند وظیفه ندارند - تنها این همت  
 بعهده شیعه است؟

آیا آنها بوظیفه خود عمل کرده، و می کنند، و همه دست اتحاد  
 بهم داده اند و با دشمن شماره يك خود بمبارزه مثبت و مفید دست زده اند؟  
 از اینهم می گذریم، خود شما که از این احساس خدا پسندانه پر  
 از غم و اندوه و غصه شده اید! چرا به گفته خویش عمل نمی فرمائید و حتی  
 نفسی هم برای رضای خدا نمی کشید و با پرورده های مکتب خود پیشاپیش  
 ایشان برای پیاده کردن این معروف حرکت نمی فرمائید. شما فقط مأمورید  
 دستور بدهید، و برنامه قلمی بریزید و کنار گود، آسوده و راحت  
 و در ناز و نعمت از مال مفت همانها که بشما پروبال داده اند استفاده نموده  
 و فرمان بدهید که دشمن را دیگران بزور بازو بزمین بخوابانند:

و شما از همه وسائل که در اختیارتان قرار داده اند، بهره ببرید،

ولی انتظار دارید که شیعیان از برادران سنی شما در میدانها دفاع کنند.  
اگر راستی باین گفته و نوشته خود معتقدید ؛ چکار دارید که  
دیگران بوظیفه عمل می کنند ، یا نمی کنند . تکلیف شخص خود را  
انجام بدهید و قدم مثبتی در راه اعلاء کلمه حق بردارید و دین خود را  
در برابر اجتماع ادا فرمائید و اگر آنچه نوشته اید برای ایجاد شکاف  
بین مسلمانان بوده ، و بنوشته های خود عقیده ندارید که باید اظهار صد  
تأسف کنم .

«نویسنده دفترچه - تهمتی زده ، و شخصیت

امامان علیهم السلام را درهم می کوبد !!»

در صفحه ۵۳ سطر ۱۴ مسئله نوسل و شفاعت را بمسخره گرفته  
و پس از ذکر عبارتی که نقل آنهم موجب عصبانیت و تأثر شدید است  
تهمت هایی بشیعه زده است که از يك غير مسلمان هم شایسته نبوده ، و  
تا چه رسد به مسلمان ؛ و گستاخی شدیداً لحنی نسبت بحضرت علی بن  
ابی طالب علیهم السلام نموده و می نویسد :

«می گفتی : خدا نور علی را پیش از خلقت عالم و آدم آفرید ....»  
آری : چنین است ، شما که معنی ولایت را نمی دانید ، و از کتب  
علمیه ، خبری ندارید و اینگونه مسائل اعتقادی را القبائش را هم نخواهید  
حق ندارید در اینگونه موضوعات مداخله نموده و داوری کنید مسئله  
آفرینش انوار مقدسه اولیاء علیهم السلام را نه تنها شیعه بلکه اعلام



علماء عامه و برادران سنی شما هم مشروحاً در کتابهای معتبر خود از طرق متعدده نقل کرده اند و ما این موضوع را بطور تفصیل ، با مدارك و مأخذ آن در کتاب « تشیع یا مکتب نهائی انسانها » شرح داده ایم .

خیلی مناسب و لازم است با آنجا مراجعه شود تا هم حقیقت مطلب را دریابید ، و هم اصرار نویسندۀ دفتر چه را به تنزل دادن شخصیت اهل بیت علیهم السلام پی برید .

نامبرده پس از مسخره کردن داستان « لیلۃ المبیت » در صفحه ۵۷

سطر ۷ می نویسد :

« و امامت را بمن یاد دادی و گفتمی : امامت اینست که پیغمبر بعد از خودش پسر عمویش را بجانشینی خودش رسماً نصب کرد بعد هم « پسران او خود بخود بر اثر وراثت تا دوازده تن بطور اتوماتیک و بر « اساس ارث و خویشاوندی باشخص پیغمبر - حاکم بر مردم شدند . . . »  
اولاً : این مطلب را در قالبهای مختلف در غالب نوشته هایش ممتدکر شده و بدون هیچ عار و ننگی از اینگونه دروغ بافیها باز نایستاده و هر چه میخواست و اراده نموده نسبت بشیعه داده است !

و ثانیاً : کدام شیعه گفته است امامت بر سبیل وراثت بوده ، و امامان علیهم السلام از این طریق به امامت رسیده اند ! این تهمت محض است و یکی از اسنادش معرفی نکردن گوینده این مطلب است .

جناب آقا ! اگر این نسبت کذب محض نبود ، چرا از اولاد حضرت علی بن ابیطالب علیهم السلام حسنین علیهما السلام و از فرزندان حضرت حسین علیه السلام فقط حضرت زین العابدین علیه السلام و از فرزندان حضرت زین العابدین علیه السلام فقط امام پنجم علیه السلام و ، و ، و ،

بامامت رسیده ، و شیعه بامامت همین ۱۲ تن معتقدند در حالی که برای امامان علیهم السلام فرزندان دیگری هم بوده است که شیعه آنها را امام نمیداند ، زیرا اعتقاد شیعه اینست که امامت منصبی است الهی چون نبوت و باید از طریق وحی معین شده و وسیله رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و اله وسلم معرفی گردد ، و لذا باینکه امام حسن مجتبی علیهم السلام فرزندان داشته اند معدلک امامت نصیب برادر عزیزش حضرت حسین بن علی علیهم السلام بوده و اوست که باین سمت معرفی شده است و اگر اثری بود چنین نبود بلکه باید همه فرزندان امامان علیهم السلام شایسته این مقام شامخ باشند. معلوم نیست مطلبی که در حد اعلای وضوح است چه داعی داشته که در همه نوشته ها مصر است شیعه را باین تهمت ، آلوده نموده و اذهان ساده لوحان را مشوش کند !

## « مؤلف دفتر چه در لفافه ، حج را مسخره کرده ! »

در ص ۳۴ دفتر چه مطلب دیگری جعل کرده و با آب و تاب مخصوصی برای ، اب رغبت مردم از این فریضه بزرگ اسلامی تهمت دیگری آنهم در قالب مسخره بشیعه زده ؛ و می نویسد :

« يك نفری در یکی از همین کاروانها می گفت : يك مرتبه دیدم »  
 « پتوی من نیست و آنچه گشتم نیافتم بالاخره و لاش کردم ، رفتم یکی از »  
 « همان پتوهای آنجا که بقول یکی از رفقا از پشم کلاغ ساخته شده »  
 « خریدم ، رفتم به عرفات که آنجا هر کس باید يك پتو همراه داشته »  
 « باشد - در آنجا پتوی دزدیده شده ام را شناختم یعنی در گوشه اش علامتی »

«را نوشته بودم و یار و متوجه نشده بود نگاه کردم دیدم این بابا که پتوی»  
 «مرا بلند کرده تمام این نخهای حاشیه چرخ شده پتورا بزحمت کشیده»  
 «چون از نظر شرعی لباس محرم باید دوخته نباشد؛ دیدم همه این حج»  
 «تو که يك جهاد است و این احرامی که بخاطر آورنده رستاخیز قیامت است»  
 «در همان لحظات وحشتناك محشر و در همان اوج شور و عشق و قربانی»  
 «اسمعیل از خودت که هیچ تورا از پتوی من هم غافل نمیکند.»

گرچه این قسمت از نوشته مؤلف دفتر چه را که در مقام پرده  
 دری شیعه آنهم مسلماً دروغ محض بوده است نباید نقل میکردم، چون  
 میدانم کسی که مختصر عرق مذهبی هم داشته باشد، اینگونه بی ادبی‌ها  
 را آنهم مغرضانه کمتر می‌تواند تحمل کند ولی در عین حال نقل کردم  
 تا باز هم برای صدمین بار او را بشناسید و مسلم دارید که وی تا آنجا که  
 توانسته شیعه را با انواع دزدی؛ و خیانت؛ و خلاف؛ متهم کرده، ولی  
 برادران سنی خود را که هزاران خیانت و خلاف و دین‌شکنی که غالباً از  
 آنها دیده‌ایم - گذشته از اینکه فجایعشان را بقلم نیاورده؛ تا توانائی  
 داشته از ایشان جانبداری کرده است؛ و نام این خیانت را «تشیع علوی»  
 گذارده است!!

آخر کسی از این مسکین نمی‌پرسد که گذشته از افتراء که خود  
 در اسلام جرم بزرگ محسوب است و کیفر آن شکنجه جحیم - پتو که  
 لباس احرام نیست تا دوختن مضر باشد؛ و اینمطلب سراپا دروغ و  
 مسخره است. و از اینهم که بگذریم بر فرض که فردی مرتکب خلافی  
 هم بشود چه ارتباطی به عالم تشیع دارد؟!

مگر سنیانی که همه چیز شمار ازیر نظر دارند و ظائف حج را آنطور که مأمورند عمل می کنند؟ و خلافی از آنها مشهود نمی گردد! اینهمه دزدیهای مسلم در ایام حج دارند که مکرر دیده شده ، چه شده که رفیق شما حتی بیک فقره از آنها بر نخورده است ، و فقط این موشکافی ها و تحقیقات عمیق را در طرز مشی شیعه فرموده است !

آیا خود جنابعالی که بقول خودتان در مراسمی که يك جهاد است و بخاطر آورنده رستاخیز قیامت و بیاد آورنده لحظات محشر چطور اعمال خود را مراقبت نمی فرمودید و منظم در مقام پی جوئی اعمال دیگران بوده اید! پس کی و چگونه می توانستید با این طرز مشی توجهی به منی و عرفات و فلسفه این رستاخیز داشته باشید. شما که تحقیقات خود را مصروف بدست آوردن ، دزدان و قاطعان طریق می نمودید ، و ظائف خویش را کی انجام مینادید . اگر آن ربایندۀ پتو بقول شما از خودش که هیچ از پتوی دیگری هم غافل نبوده .

جناب آقا ! هم از تفتیش در اعمال دگران نیز غافل نبوده اید .

آیا اینست معنی حجی که مقرر گردیده ، و موظف با نقیاد و فرمان

بری از آن شده اید؟!

شما که عرفات را نمونه ای از محشر گفته اید و بر آن شیعه خیالی خود طعنه میزنید که از خدا و اصل عمل غافل است ولی همتش بر تأمین خود ، و زندگی خویش است که حتی از پتوئی هم نمیگذرد ، چرا خودتان از هوش رفته و بجای توجه به اسرار عرفات ، و معنویت آن و توجه

بخدای لایزال-از خدا واصل عمل غافل شده و همه قوا را در جستجوی نقاط ضعف دیگران مصروف داشته‌اید؟! معلوم میشود همچنانکه در نمونه محشر از خدا بی‌خبرید، در قیامت هم بهمین صفت محشور خواهید بود.

«من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلاً» .

### «طواف نساء را مسخره کرده است!»

در صفحه ۳۵ دفتر چه می‌نویسد :

«درچنین حالی دیدم حاجی آقا یکی از همین پدرها در حینی که»  
 «دارد به تقلید و تجدید خاطره و سنت‌ها جر سعی می‌کند به رفیقش داد»  
 «میزند که : حاجی فلان يك چیز تازه فهمیدم ، کشف کردم . رفیقش نیز»  
 «که در حال دویدن است میگوید : چه فهمیدی ؟»  
 . «میگوید: این سنی‌ها که مثل ما طواف النساء نمی‌کنند وضعشان»  
 «خیلی خراب است ، چون مگر نه هر کس طواف نساء نکند زنش بر»  
 «او حرام میشود ؟ پس اینها که پدر و مادرهاشان هیچکدام طواف نساء»  
 «نکرده‌اند فهمیدی چه می‌خواهم بگم حاجی ؟ بعله ! فهمیدم باریک الله»  
 « به هوش - یعنی میگی همه اینها ... هه هه هه ... »

شما را بخدا سوگند : حق بدهید ، و منصفانه داوری کنید .

آیا يك انسان بی عقیده و حتی دشمن صریح که در مقام حمله به همه مظاهر تشیع ، و اعتقادات حق شیعه است و سرپای اسلام و احکام قرآن ، پو و خند می‌زند !

شکلی نفرت‌بارتر از این تصویر کرده است. که در صورت دلسوزی و قیافه بیان خرافات، طوری مطلب را پیرو راند که موجب تنفر طباع و بیزاری مردم گردد.

آقای مؤلف دفتر چه: که مقطوعاً به هیچ نرفته‌اید تا از آن صحنه‌های دلپذیر، استفاده کنید و بیت‌المالی که شما را به آنجا رسانده با صدافسوس در چه راهی خرج شده و چه ارمغانی با خود آورده‌اید؛ اینگونه مطالب چه حق و چه باطل. اگر فرضاً در افرادی هم پیدا شود چه ارتباطی با مظاهر تشیع و عقیده شیعه دارد؟

مگر- همان جوانان معدودی که از آنها دم می‌زنید و بعنوان نمایندگی از ایشان و خوش آیندشان؛ بهر جرم قلمی دست زده و تاروپود احکام تشیع را مزورانه بیاد داده؛ و خود را برای هر گونه مبارزه نابجای قلمی آماده نموده‌اید؛ افکار و اعمال و کردارشان، خداپسندانه و خردمندانه و مطابق با شریعت مقدسه اسلام است؟!!

این همه اعتیادات شرف‌کش؛ و دودمان برافکن که در افراد عقده‌دار و تربیت شده مکتب هوس و مادیت، گروهی را بخود مشغول داشته، و بخصوص، جوانان بغلط تربیت شده غرب‌زده را آلوده نموده، هیچ عیب و نقص و زیانی از نظر شما به جامعه ندارد؛ بعذر اینکه اینها به نوشته‌های غربی‌ها آشنائی دارند و کتابهای سردمداران آزادی مطلق را خوانده‌اند؛ شما خود را مجهز کرده‌اید که بآنها حق بدهید و ایشان را برابر پندران و مادرانشان تا این اندازه به گستاخی تشویق نمائید که علاوه بر اهانت و آزار ایشان، بهمه عقاید و مقدسات مذهبی‌شان بخندند!

آیا اینگونه گفته‌ها و نوشته‌ها حقی را اثبات مینماید؟ و یا باطلی را از میان می‌برد؟!

آیا راه و روش تبلیغ دین همین است؟!  
آیا شما که خود از مسائل و احکام شریعت مقدسه اسلام ناآگاهید با این فرم فکر، حق داشته‌اید به چنین راهنماییها دست بزنید؟؟!  
حاشا ثم حاشا -

جناب آقا: موضوع طواف نساء که باتفاق همه علماء تشیع، قدیماً و حدیثاً از مقطوعات فریضه حج و متمم آنست، زیرا مادام که این طواف انجام نگردد، حج، پایان پذیرفته گرچه دیگر اعمال را هم انجام داده باشد، که در اینصورت آنچه در حال احرام، براو حرام بوده، حلال میگردد مگر تماس بازن. و همچنین اگر زائر خانه خدا زن باشد و طواف نساء نکند، حرام است تمکین از شوهر کند. و بر این مطلب، روایات متعدده معتبره در کتب شیعه وارد است، و همه فقها در کتب فقهیه نیز متعرضند، شما که تخصصی در این فن ندارید و شمساف فقط آماده تعلیمات مکتب غرب و ماسینیونها و گورو بیج هاست، چگونه بی‌باکانه بدون اینکه زیان آنرا در نظر بگیرید؛ قضاوت مینمائید. آنها اینطور جسورانه و مغرضانه؛ و اما عامه، که طواف نساء را واجب نمیدانند بجای آن طواف و داع می‌کنند و همین طواف در مسلك ایشان قائم مقام طواف نساء است، و بر حسب اعتقادشان یا طواف وداع، زنانشان بر آنها حلال میشود و در کتب کافی از اسحاق بن عمار، از حضرت صادق علیه السلام، روایتی باین مضمون نقل نموده، که اینهم منتهی است که خداوند

بر آنها گذارده و اگر حج را باین طواف ، پایان نمیدادند ، در محذور  
شدیدی قرار می گرفتند ، و بموجب دستور معصومین علیهم السلام شیعه  
موظف است که با ایشان معامله پاکی و طهارت نسل نماید .

جناب آقا : چطور وجدان انسان آرام بگیرد ، که نسبت غلطی را  
به شیعه بدهید ، و دروغی را بیافید ، و آن را برای جانبداری از عامه ،  
وسیله حمله بشیعه قرار دهید !

آیا دلیلی روشن تر از این برای اثبات مغرض بودن نویسنده دفتر چه  
و سخافت اینگونه نوشته های زهر آگین هست ؟

حال : باین نویسنده ، که ابدأ کتابی در این باب ندیده ، و از  
همه مسائل فقیهه غافل است و فقط در مقام ایجاد شبهه و تزلزل عوام  
بر آمده ، و با این پشت هم اندازیها نظری جز تضعیف مکتب تشیع ندارد ؛  
باید بگویم : وضع شما هم خیلی خراب است .

فهمیدی چه میخوام بگویم : آقای حاجی ماسینیون حاجی  
گورویج ، که بغیر استحقاق مکه رفته اید ، بارک الله به هوش شما که اسرار  
طهارت نسل را دریافته اید ! هه هه هه

«مؤلف دفتر چه ، در قیافه دیگری

سنن حج را مسخره کرده !»

در صفحه ۳۶ می نویسد :

«طیب دانشمندی که حج آمده بود در حالی که نزدیک من سعی

«میکرد ، و غرق در اندیشه و احساس بود و چون دقیق بود کتابی را»



« از همان ها که مخلوطی است از مناسک و دعا و زیارتنامه و غیره گشوده »  
 « بود و آنچه را به سعی مربوط بود میخواند ناگهان با شگفتی از من »  
 « پرسید که فلانی اینجا یک چیزی نوشته که درست نمی فهم یعنی چه »  
 « پرسیدم چه نوشته ؟ »

« گفتم : نوشته است در سعی چهارم ، روی پله چهارم صفا اگر »  
 « بایستی ابن ورد را بخوانی پولدار میشوی خجالت کشیدم که یک »  
 « جوان روشنفکر دانشمند و حساس که معنی ارزشهای انسانی و زیبایی های »  
 « روح و سرمایه های شعور و دانش و هنر و ایمان و عشق را می فهمد و »  
 « اسلام و بویژه حج به تازگی اینهمه برایش زیبایی و عمق و آبروی علمی »  
 « پیدا کرده با چنین چیزهایی که نیاز پول پرستهای بی عرضه بدبخت و »  
 « عاجز را برآورده میکند بر خورد کند برای توجیه گفتم : نه دکتر این »  
 « حرفها را همین کتاب فروشها که این کتابها را نزدیک حج تألیف می کنند »  
 « نوشته اند پشت جلد را نشانم داد ، و نام مؤلف را . پشتم لرزید . تنها »  
 « جوابی که دادم این بود که راه افتادم و به سعی ادامه دادم . »

و باز در صفحه ۳۷ سطر ۱۱ می نویسد :

« آخر تو که می نویسی مثلاً فلان و در را اگر در زیر ناودان طلای کعبه »  
 « بخوانی دشمنانت ناگهان سوسک میشود ، فلان دعا تو را پولدار میکند »  
 « و فلان سوره قرآن درد و مرض بیمار را شفا میدهد . »

« افراد بدستور تو به خیال دستور دین میخوانند و اثر نمی بینند »  
 « از اصل دین عقیده شان برمی گردد و اصل کعبه و دعا و قرآن را بی اثر »  
 « می بیند دارند . . . . »

این بود آخرین تیری که نویسندۀ دفترچه در ترکش داشته؛ و  
بفریضۀ حج، و سنن آن رها کرده؛ و بی ادبی و جسارت؛ را به حد نهائی  
رسانیده است!

اولا نوشته فوق سرایا مغالطه و سفسطه است نه حقیقت گوئی  
و بطوریکه در نوشته های او مکرراً برخوردیم، نامبرده در تناقض گوئی  
و دروغ بافی، و افترا و جعل مطالب، ابدامضایقه نداشته است؛ و نوشته  
بالا هم از همان قماش است و بیقین دکتري نبوده، و سئوالی نکرده اینها  
همه او هام و خیالات واهیۀ خود نویسندۀ است که خود ساخته و پرداخته  
و قالب ریزی نموده است؛

و ثانیاً: آقای نویسندۀ دفترچه: شما که در مطلب ساده تاریخی که  
با چشم می توان دید، و يك كودك القباخوان ابتدائی هم میتواند درك كند دچار  
اشتباهات عجیبی شده، و نتوانسته اید مشهودات خود را درست و بدون  
اشكال داوری كنید چگونه با يك توجه آنسى در قیافه طبیب دانشمند  
خیالی، اندیشه و احساس او را که از امور ذهنیه است درك کرده اید - شما  
که حتی در علم غیب امام علیه السلام آنهمه تشکیکات کرده اید، و بالنتیجۀ  
اطلاع بر مغیبات، و ماوراء حواس طبیعی را از ایشان نفی کرده اید،  
چطور از احساسات باطنی آن زائر ناب موشکاف آگاه شدید؟!؛

علاوه بر این شما که جز معبودهای؛ خودتان که خود را پر شده آنان  
میدانید؛ و در کویر - قسمت «معبودهای من» پرورنده های خویش را  
با ارزشی فوق همه ارزشهای بشری معرفی کرده اید؛ و دانش و بینش و  
حیات جاوید را منحصر به غرب میدانید؛ و شرق را گورستان، و موجوداتش را

شبهه انسان ؛ تلقی کرده‌اید، چه شده که اگر فرضاً به طبیعی هم برخورد کرده باشید ، چنان نبوغ معنوی او در شما تأثیر نموده که او را جوانی روشنفکر ، دانشمند ، حساس که معنی ارزشهای انسانی و زیبایی‌های روح و سرمایه‌های شعور و دانش و هنر و ایمان و عشق را می‌فهمد « برخ خواننده نوشته خویش می‌کشید ؟ !

آیا جز اینست که برای نشان دادن غرور خود او را در حد اعلای شخصیت معرفی کرده‌اید تا نشان دهید که وی با همه عظمتش کسی را جز شما شایسته پرسش نمیدانسته است . و بقول معروف ( درخت گردکان اندی بزرگست - درخت خربزه الله اکبر ! )

آیا يك صدم تمجیدی که از متخیل خود کرده‌اید، از امام علیه السلام که مقامش فوق درجه انسانهاست ، و بشریت ، در این قیافه و صورت و معنی و سیرت انسانی بخود ندیده است تمجید کرده‌اید ؟ حاشا - اگر شما تا این اندازه شایستگی پیدا کرده‌اید که آن همه نبوغ و شخصیت معنوی را در آن طبیب نقاشی کرده‌خود با يك توجه درك کرده‌اید ؛ راستی باید به گورو بیچ یهودی فرانسوی ، استاد ، و معبود ؛ محترم شما که چنین شاگرد تربیت شده پرادراك را که اسرار درونی و عمق افکار انسانها را با يك دیده ساده ، کشف میکند ؛ ضد تبريك گفت !!

و ثالثاً : سبب چه بود که در آن سفر حج سیل پرسشها بطرف شما سرازیر شده ، و همه گریبان شمارا می‌گرفته‌اند !

شما که بگفته خودتان ، روحانی کاروان نبوده‌اید که سزاوار پاسخ سؤالات مذهبی باشید ، اصولاً روحانی نیستید ، و خودتان اعتراف

کرده‌اید که از مسائل فقیهیه‌بی بهره‌ماید، پس باید اقرار کنید که این منقولات را خود بافته‌اید، و یا باید پرسش‌کنندگان را شناخت که چقدر بیچاره بوده‌اند که معضلات خود را با مثل جناب‌عالی در میان گذارده‌اند!

**و رابعاً:** خوب بود پیش از نوشتن دفتر چه سری هم به احادیث مرویه از اهل بیت علیهم‌السلام می‌زدید سپس بدآوری می‌پرداختید، تا از اینگونه فکر درهم و برهم شرمیده می‌شدید.

اینکه در خواندن دعا‌های مأثوره آثاری مقرر گردیده چه زیانی به‌دین، و اجتماع و اعتقادات انسان می‌رساند. البته تمامی فرامین و مقررات عبادی و سنن مذهبی، و دعا‌هایی که دستور خواندن آن در مواضع خاصه داده شده بلحاظ مصالح بسیاری بوده است چه مانعی دارد که یکی از آنها هم وسعت رزق، و یاشفای بیمار باشد و این خود نشانه اهمیت مضامین دعاهاست، و بسا اصل توحید نه تنها سازش دارد بلکه روح شناسائی خدا، و صفای بنده را در بندگی بیشتر تقویت می‌کند، اکنون قسمتی از احادیث را که بدین مضمونها روایت شده برای خوانندگان گرامی نقل می‌کنم تا به میزان جسارت نویسنده دفتر چه، و بی‌دانشی او پی ببرند.

۱ - اصول کافی ج ۲ ص ۶۰۰ حدیث ۷ - سکونی از حضرت صادق علیه‌السلام از پدرانش روایت نموده که فرمود: مردی از درد سینه به نبی (اکرم) صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شکایت کرد. آنحضرت (در پاسخش) فرمود: به قرآن شفاعت و زیر اخدای با عز و جلال می‌فرماید: «وشفاء لمافی الصدور» (یعنی: قرآن کریم درمان است برای آنچه در

سینه هاست (۱) .

۲ - اصول کافی ج ۲ ص ۶۲۳ حدیث (۱۶) حضرت صادق علیه السلام فرمود : اگر (سوره مبارکه) حمدر اهفتاد بار بر مرده ای بخوانند و جان بتنش باز گردد شکفت نباشد (۲)

۳ - اصول کافی ج ۲ ص ۶۲۳ حدیث (۱۵) عبدالله بن فضل نوفلی از معصوم (ع) روایت نهوده که فرمود : (سوره مبارکه) حمد بر هیچ دردی هفتاد مرتبه خوانده نشود مگر آنکه آن درد آرام گیرد (۳)

۴ - تفسیر « نور الثقلین » ج ۳ ص ۲۱۳ - از کتاب « طب الائمة » نقل نموده ، که حضرت صادق علیه السلام فرمود : هیچ مؤمنی (از بیماری و دردی) هرگز شکایت نکرد ، که (چون) بانیست پاک ، محل عارضه (و درد) را دست کشیده ، و بگوید : « ونزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خساراً » جز آنکه از آن عارضه ، هر چه که باشد شفا یابد ، و مصداقش در (همین) آیه است که (خداوند متعال) میفرماید : « شفاء ورحمة للمؤمنین (۴) »

---

۱ - عن السكونی عن ابی عبدالله عن آباءة علیهم السلام قال : شكا رجل الى النبی صلی الله علیه و آله وجعاً فی صدره فقال صلی الله علیه و آله استشف بالقرآن فان الله عز وجل يقول : وشفاء لما فی الصدور - سورة یونس : ۵۷ .

۲ - عن معاویة بن عمار عن ابی عبدالله علیه السلام قال : لو قرأت الحمد علی میت سبعین مرة ثم ردت فیها الروح ما كان ذلك عجباً .

۳ - عن عبدالله بن الفضل النوفلی رفعه قال : ما قرأت الحمد علی وجع سبعین مرة الا سکن .

۴ - فی کتاب طب الائمة قال ابو عبدالله علیه السلام : ما اشتكى احد من المؤمنین شكاية قط وقال بأخلاص نية ، ومسح موضع العلة « ونزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خساراً » الا عوفی من تلك العلة آیه علة كانت ومصدق ذلك فی الآیه حیث يقول : « شفاء ورحمة للمؤمنین » .

۵- اصول کافی : ج ۲ ص ۵۶۸ حدیث ۱۹ - ابو حمزه گوید :

دردی در زانوئی من پدید آمد و با امام باقر علیه السلام از آن شکایت کردم  
فرمود : هر گاه نماز بخواندی بگو : «یا اجود من اعطی و یا خیر من سئل  
و یا ارحم من استرحم ، ارحم ضعیفی و قلة حیلتنی و عافنی من وجعی»  
(ابو حمزه) گوید : (این دعا) بکار بستم ، و شفا یافتم (۱)

شیخ صدوق رضوان الله علیه در «من لایحضره الفقیه» که یکی از کتب  
معتبره معتومه شیعه است روایت نموده که هر کس بخواهد مالش فراوان  
گردد در صفا و مروءه ، و قوف خود را طولانی گرداند . (۲)

و نیز روایت نموده ، که هر کس دور خانه (خدا) طواف کند از  
گناهان خویش بیرون رفته است . (۳)

و از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود : کسی که  
به «کعبه» نظر اندازد و حق و حرمت ما را بشناسد همانطور که حق و  
حرمت کعبه را شناخته است خداوند همه گناهان او را بیامرزد و مهم  
دنیا و آخرت او را کفایت فرماید . (۴)

---

۱ - عن ابی حمزة قال : عرض بی وجع فی رکتی ، فشکوت ذلك الی ابی  
جعفر علیه السلام فقال : اذا انت صلیت فقل : «یا اجود من اعطی و یا خیر من سئل  
و یا ارحم من استرحم ، ارحم ضعیفی و قلة حیلتنی و عافنی من وجعی» قال :  
ففعلته فعوفیت .

۲ - روی ان من اراد ان یکثر ماله فلیطل الوقوف علی الصفا و المروة

۳ - و روی ان من طاف بالبيت خرج من ذنوبه .

۴ - و قال الصادق علیه السلام من نظر الی الکعبة فعرف من حقنا و حرمتنا  
مثل الذی عرف من حقها و حرمتها غفر الله له ذنوبه کلهما و کفاهم دنیا و الآخرة .

و نیز روایت کرده که کسی که سه مرتبه حج کند هرگز نیاز پیدانکند . . . (۱)

و از اسحاق بن عمار روایت نموده که : بحضرت صادق علیه السلام عرض کرد : بر خود لازم شمردم که هر ساله (یا) خودم به حج بروم و یا مردی از خویشاوندانم را با مال خود به حج فرستم .  
آنحضرت فرمود : بر آنچه گفتی عازم هستی ؟  
گفتم : آری .

فرمود : اگر چنین کردی یقین بدان مال تو فراوان شود . (۲)  
یا (فرموده باشد) بشارت باد ترا به فراوانی مال .  
و از رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم نقل نموده که فرمود : کسی که اراده دنیا و آخرت کند پس باید (برای زیارت) قصد این خانه (کعبه) کند . (۳)

اصول کافی : ج ۲ ص ۵۷۸ حدیث ۲ - ابراهیم بن میمون گوید :  
حضرت صادق علیه السلام میفرمود :

پروردگارا : مرا بر دهشت ، روز رستاخیز یاری کن ، و از دنیا

---

۱ - و روی ان من حج ثلث حجج لم یصبه فقر ابداً . . .  
۲ - وقال اسحاق بن عمار لابی عبدالله علیه السلام انی قد و طنت نفسی علی لزوم الحج کل عام بنفسی او برجل من اهل بیتی بمالی فقال وقد عزمت علی ذلک ؟ قلت (قال : قلت - خ) نعم قال : ان فعلت ذلک فایقن بکثرة المال او ابشر بکثرة المال  
۳ - و قال رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم من اراد دنیا و اخره فلیثوم هذا البيت .

سالم بیرونم بر . و از حورالعین جفت من کن و مخارج من و عیالم و مردم را  
کفایت فرما . و برحمت مرا در زمره بندگان درستکار در آور (۱)  
اصول کافی : ج ۲ ص ۴۶۸ حدیث ۳ - پیغمبر اکرم صلی الله علیه  
واله فرمود :

آیا راهنمایی نکنم شما را بسلاحی که از دشمنان تان نجات بخشد  
و روزی شما را فراوان کند .  
گفتند : چرا ؟

فرمود : پروردگار خود را شب و روز بخوانید . زیرا سلاح مؤمن  
دعاء است . (۲)

اصول کافی : ج ۲ ص ۴۶۸ حدیث ۴ - حضرت صادق علیه السلام  
فرمود ، امیر المؤمنین علیه السلام فرموده : دعا سپر مؤمن است ، و چون  
در را بسیار کوبیدی بروی تو باز میگردد . (۳)

اصول کافی : ج ۲ ص ۴۷۳ «باب الیقین فی الدعاء» حضرت صادق

---

۱ - عن ابراهیم بن میمون : قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام يقول : اللهم  
اعننی علی هول یوم القیامة و اخرجنی من الدنیا سالماً و زوجنی من الحور العین و  
اکفنی مؤونتی و مؤونة عیالی و مؤونة الناس و ادخلنی برحمتک فی عبادک  
الصالحین .

۲ - قال النبی صلی الله علیه و اله : الا دلکم علی سلاح ینجیکم من اعدائکم  
و یدرارزاقکم ؟

قالوا : بلی .

قال : تدعون ربکم باللیل والنهار فان سلاح المؤمن الدعاء .

۳ - عن ابی عبد الله علیه السلام قال : قال امیر المؤمنین علیه السلام : الدعاء  
ترس المؤمن و منی تكثر قرع الباب یفتح لك .



علیه السلام فرمود: هرگاه دعا کردی، یقین دار که نیازت به در خانه آمده است. (۱)

اصول کافی: ج ۲ ص ۴۷۳ «باب الاقبال علی الدعاء» حدیث ۱ -  
حضرت صادق علیه السلام میفرمود: خداوند با عزت و جلال دعائی که از دل غافل بر خیزد اجابت نمی فرماید.

پس هرگاه دعا کردی بدل روی آور (بخدا و دعاکن) و یقین دان که اجابت میگرد. (۲)

اصول کافی: ج ۲ ص ۵۰۹ حدیث ۵ - حضرت صادق علیه السلام فرمود: کسی که چهل مؤمن را (در دعا) مقدم دارد سپس (برای خود) دعا کند، دعایش اجابت گردد. (۳)

اصول کافی ج ۲ ص ۵۱۹ «باب من قال: یا الله یا الله - عشر مرات»  
حضرت صادق علیه السلام فرمود: کسی که ده مرتبه بگوید: «یا الله یا الله»  
باو گفته شود: «لبیک» چه حاجتی داری؟ (۴)

---

۱ - عن ابی عبدالله علیه السلام قال: اذا دعوت فظن ان حاجتك بالباب.  
(علامه مجلسی) رضوان الله علیه در «مرآت العقول» فرموده: کلمه «ظن»  
در روایت ممکن است بمعنی گمان باشد.

زیرا: یقین با اجابت دعا مشکل است. و ممکن است بمعنی یقین باشد  
البته با اجتماع شرائط اجابت، مسلم است که دعا با اجابت میرسد.

۲ - عن سلیمان بن عمر و قال سمعت باعبد الله علیه السلام يقول: ان الله  
عز وجل لا يستجيب دعاء من ظهر قلبه ساء فاذ دعا فاقبل بقلبك ثم استمعن بالأجابة.

۳ - عن هشام بن سالم عن ابی عبدالله علیه السلام قال: من قدم اربعین من  
المؤمنین ثم دعا استجیب له.

۴ - عن ابی عبدالله علیه السلام قال: من قال: یا الله یا الله عشر مرات  
قيل له: لبیک ما حاجتک.

اصول کافی : ج ۲ ص ۵۳۴ حدیث ۳۶ - محمد بن فضیل گوید :  
بحضرت جواد علیه السلام نوشتم ، و درخواست تعلیم دعائی از آنحضرت  
نمودم . در پاسخ نوشت :

هرگاه صبح کنی یا شب نمائی بگو : «الله الله ربی الرحمن الرحیم  
لاشرك به شیئاً» و اگر بر آن بیفزائی نیکوتر باشد .

سپس بر هر حاجتی که ترا پیش آید دعا کنی ، و این دعا برای  
هر چیزی سودمند است ، خداوند متعال می کند هر چه را که می خواهد (۱)  
اصول کافی : ج ۲ ص ۵۵۳ حدیث ۱۰ - حضرت صادق علیه السلام  
فرمود : (این دعا را بخوان و) بگو :

پروردگارا : روزی مرا فراوان کن ، و عمر مرا طولانی گردان ،  
و مرا از یاوران دینت قرار بده و دیگری را جای من منه (۲)

اصول کافی : ج ۲ ص ۵۵۱ حدیث ۳ - اسماعیل بن عبد الخالق  
گوید : مردی از یاران نبی اکرم صلی الله علیه و اله و سلم دیر بخدمت آنحضرت  
رسید ، و چون آمد رسول خدا صلی الله علیه و اله باو فرمود : چه چیز موجب

---

۱ - عن محمد بن الفضیل قال : کتبت الی ابی جعفر الثانی علیه السلام اسأله  
ان یعلمنی دعاء فکتب الی :

تقول : اذا اصبحت و اعسیت «الله الله ربی الرحمن الرحیم لا اشرك به  
شیئاً» و ان زدت علی ذلك فهو خیر ، ثم تدعو بما بدالك فی حاجتك فهو لكل  
شیئ باذن الله تعالی یفعل الله ما یشاء .

۲ - عن مفضل بن مزید : عن ابی عبد الله علیه السلام قال :  
قل «اللهم أوسع علی فی رزقی و امدد لی فی عمری و اجعل لی ممن تنصر  
به لدینک ولا تستبدل بی غیری .

دیر آمدن تو نزد ما گردید ؟

عرضکرد : بیماری ، و ناداری .

فرمود : آیا دعائی بتو نیاموزم که بیماری و ناداری را از تو

برطرف نماید ؟

عرضکرد : آری ای رسول خدا «صلی الله علیه و اله» .

پس باو فرمود : بگو :

«لا حول ولا قوة الا بالله (العلی العظیم) تو کلت علی الحی الذی لایموت  
والحمد لله الذی لم یتخذ (صاحبه ولا) ولداً ولم یکن له شریک فی الملک ولم  
یکن له ولی من الذل وکبره تکبیراً»

گفت : پس درنگی نکرد (و) چون نزد پیغمبر اکرم صلی الله علیه  
و اله بازگشت عرضکرد ای رسول خدا (ص) خداوند بیماری ، و ناداری را  
از من برطرف نمود (۱)

اصول کافی : ج ۲ ص ۵۶۵ حدیث ۶ - حضرت صادق علیه السلام  
فرمود دست خود را بر محل درد می گذاری ، و (این دعا را) سه مرتبه

---

۱ - عن اسماعیل بن عبد الخالق قال : أبطأ رجل من اصحاب النبی صلی الله  
علیه و اله عنه ثم اتاه فقال له رسول الله صلی الله علیه و اله ما أبطأ بك عنا ؟  
فقال : السقم والفقر .

فقال له : افلا اعلمك دعاء يذهب الله عنك بالسقم والفقر ؟

قال : بلى يا رسول الله

فقال : قل : «لا حول ولا قوة الا بالله (العلی العظیم) تو کلت علی الحی الذی  
لایموت والحمد لله الذی لم یتخذ (صاحبه ولا) ولداً ولم یکن له شریک فی الملک  
ولم یکن له ولی من الذل وکبره تکبیراً»

قال : فما لبث ان عاد الى النبی صلی الله علیه و اله فقال : يا رسول الله قد  
اذهب الله عني السقم والفقر .

میخوانی «الله الله ربی حقلاً اشرك به شیئاً اللهم انت لها و لكل عظیمه  
ففرجها عنی» (۱)

اصول کافی : ج ۲ ص ۵۶۶ حدیث ۸ - مردی گوید : بر حضرت  
صادق علیه السلام وارد گردیده و از بیماری که داشتم بآن حضرت شکایت  
نمودم، فرمود : بگو :

بسم الله و دست خود را بر محل درد بکش و بگو :

«اعوذ بعزة الله ، و اعوذ بقدرة الله ، و اعوذ بجلال الله ، و اعوذ  
بعظمة الله ، و اعوذ بجمع الله ، و اعوذ برسول الله ، و اعوذ باسماء الله من  
شر ما احذر ، و من شر ما اخاف علی نفسی»  
(و) هفت بار آن میگوئی .

گفت : چنین کردم و خداوند (ببرکت این دعا) آن درد را از من  
برطرف فرمود (۲)

---

۱ - عن داود بن رزین . عن ابي عبد الله عليه السلام قال : تضع يدك على  
الموضع الذي فيه الوجع وتقول ثلاث مرات «الله الله ربی حقلاً لا اشرك بى شیئاً  
اللهم انت لها و لكل عظیمه ففرجها عنی» .

۲ - عن ابراهيم بن عبد الحميد عن رجل قال : دخلت على ابي عبد الله  
عليه السلام فشكوت اليه وجعاً بى فقال قل :  
«بسم الله .. ثم امسح يدك عليه و قل :

«اعوذ بعزة الله ، و اعوذ بقدرة الله ، و اعوذ بجلال الله ، و اعوذ بعظمة الله  
و اعوذ بجمع الله ، و اعوذ برسول الله ، و اعوذ بأسماء الله من شر ما احذر ، و من  
شر ما اخاف علی نفسی»

تقولها سبع مرات .

قال : ففعلت فاذهب الله عز وجل (بها) الوجع عنی .

اصول کافی : ج ۲ ص ۵۶۷ حدیث ۱۵ - حسین خراسانی که مردی  
نانوا بود گوید : بحضرت صادق علیه السلام از دردی که داشتم شکایت نمودم.  
فرمود : چون نماز بجای آوردی دست خود بر محل سجدهات  
بگذار و بگو :

« بسم الله محمد رسول الله صلى الله عليه واله اشفني يا شافي لا شفاء  
الا شفاؤك شفاء لا يغادر سقماً ، شفاء من كل داء وسقم (۱) »

اصول کافی : ج ۲ ص ۵۶۷ حدیث ۱۶ - حضرت باقر علیه السلام  
فرمود : حضرت علی صلوات الله علیه بیمار شد ، رسول خدا صلى الله علیه وآله  
نزد او آمد ، و بوی فرمود : بگو :

« اللهم اني اسألك تعجيل عافيتك و صبراً على بليتك و خروجاً  
الى رحمتك (۲) »

و جز اینها از صدها احادیث دیگر که در کتب معتبره روایی  
در قسمتی از تأثیرات آیات مبارکات قرآن کریم، و دعاهاى مأثور، وارد  
گردیده است. که نقل همه آنها از حوصله این کتاب بیرونست  
حال : می‌پرسم ؟ اینکه نویسنده دفتر چه ، در عبارت پیشینش

---

۱ - عن حسين الخراسانى وكان خبازاً قال : شكوت الى ابي عبد الله  
عليه السلام وجعاً بى فقال : اذا صليت فضع يدك موضع سجودك ثم قل :  
« بسم الله محمد رسول الله صلى الله عليه واله وسلم اشفني يا شافي لا شفاء الا  
شفاؤك ، شفاء لا يغادر سقماً ، شفاء من كل داء وسقم . »

۲ - عن ابي حمزة عن ابي جعفر عليه السلام قال : مرض علي صلوات الله  
عليه فأتاه رسول الله صلى الله عليه واله فقال له : قل :  
« اللهم اني اسألك تعجيل عافيتك و صبراً على بليتك و خروجاً الى رحمتك »

می نویسد: (روی پله چهارم صفا اگر بایستی و این ورد را بخوانی پولدار میشوی) سپس از تأثیر دعاها، و اذکار مرویه که خداوند منان به برکت آنها و توجه بندگان بسوی او عنایاتی می فرماید، اظهار شرمندگی؛ و خجالت نموده؛ و در پایان نقاشی، و بهم بافتن کلمات، آثاری که بر خواندن دعاها و ارداز معصوم علیه السلام (با اینکه آنهمه روایات در صحت و مسلمیت آن در دست است) استهزای کند؛ و بالحنی بسیار زننده که محصول تربیت غربی اوست؛ تعبیر می نماید! جسارت به رسول خدا صلی الله علیه و اله، و ائمه هدی علیهم السلام نمیباشد؟!

آیا نویسنده مزبور به آیات شریفه قرآنی اهانت نکرده است؟! زیرا: خداوند، صریحاً قرآن را شفا قرار داده است، و او استشفاء بآن را مسخره می پندارد!

آیا آنچه را که طبیب خیالی او، از رساله پندارش در این باب نقل نموده، سپس مطلب را غیر منطقی و بسیار کوچک جلوه داده، و در جواب آن طبیب! می نویسد: (برای توجیه گفتم: این حرفها را همین کتاب فروشها که این کتابها را نزدیک حج تألیف می کنند، نوشته اند) حمله نا آگاهانه بموضوع فوق نمی باشد؟!

مگر آنچه که در این کتابها، فقهاء، و مراجع عالیقدر راستین شیعه بعنوان سنن، مرقوم داشته اند از مکتب معصوم علیه السلام استفاده نشده؟ مگر دستوری که برای خواندن دعاها داده اند، و آثاری که برای آنها نوشته اند غیر از بیان مضمون روایات، چیز دیگری بوده است؟! که استحقاق چنین حمله، و اهانت را پیدا کرده باشند؟!

پس در حقیقت نوهمین به نقل کنندگان مضامین روایات این باب عیناً اهانت به معلمین نخستین، و ائمه معصومین علیهم السلام میباشد و آنچه از این نوشته‌ها برمی آید باملاحظه جوانب کار، و طرز فعالیت نویسنده دفترچه چنین بنظر میرسد که مقصودی جز تخریب عقائد مردم نداشته است؛ و می خواسته در نظر عوام، مکتب تشیع را بیازی گرفته؛ و بگوید؛ وپاداش این خدمت را آقای شیعه علوی! از پیران خلفا دریافت دارد؛ واما اینکه می نویسد: (آخر تو که می نویسی مثلاً فلان ورد را زیر ناودان طلای کعبه بخوانی دشمنی ناگهان سوسگ میشود فلان دعا ترا پولدار می کند، و فلان سوره قرآن درد و مرض بیمار را شفا میدهد افراد به دستور تو به خیال دستور دین می خوانند و اثر نمی بینند از اصل دین عقیده شان بر میگردد اصل کعبه و دعا و قرآن را بی اثر می پندارند . . . .) ! که صریحاً تأثیر آیات قرآن کریم را منکر شده است!

گذشته از جسارت های قلمی او اصولاً اینگونه تحقیقات، و داوری ها درخور درك و تحلیل نویسنده دفترچه نیست. و نظری جز تخریب عقائد شیعه و ایجاد تزلزل فکری در نسل جوان نداشته است.

نوشته بالا را بدو قسمت میتوان تحلیل کرد «اول»: انکار تأثیرات دعا در قیافه عبارتی جسورانه که می گوید: فلان ورد را اگر زیر ناودان طلای کعبه بخوانی دشمنی ناگهان سوسگ می شود! و این جمله را در دفترچه «تشیع علوی و صفوی» آنجا که علم امام علیه السلام را به تمسخر گرفته؛ و انکار کرده است در قالب مشابهی عیناً تکرار نموده، و چنین

بنظر میرسد که در دوران تحصیل که بگفته خودش در محضر معبود؛ اروپائیش گورو بیج یهودی شاگردی مینموده به «کتلت» سوسنگ خیلی علاقه داشته و بیاد همان خاطره، هر کجا تناسبی بدست آورده، این موجود ضعیف نگون بخت را دستاویز خود قرار داده؛ گوئیا که آرزو داشته همه موجودات تبدیل به «سوسنگ» شوند تا حرص و آزار را به اکل آن تا حدودی تقلیل داده، ضمناً با این تیر نشان دیگری را هم زده باشد که بحکم «وصف العیش» تا آنجا که میتواند به شخصیت اهل بیت علیهم السلام با گفتن و نوشتن عبارات ناموزون لطمه‌ای نزند! و عقده درونی خود را بگشاید؛ در حالی که یک فرد تحصیل کرده با وجدان که از مکتب تربیتی تشیع استفاده کرده باشد ابداً بخود این اجازه را نمیدهد که تا این اندازه به «هدایه معصومین علیهم السلام» و حقایق و سنن دین هتاک و جسارت نماید.

و اما «قسمت دوم» در قالب دلسوزی تأثیرات آیات شریفه قرآنی و دعا‌های وارده را منکر شده و می نویسد: (افراد بدستور تو به خیال دستور دین میخوانند و اثر نمی بینند از اصل دین عقیده شان برمی گردد) در اینجا بالصراحت آثار مترتبه بر آنها را نفی نموده است در حالیکه قرآن کریم صریحاً تلاوت آیاتش را شفا قرار داده است.

و نیز آنهمه روایات که ناطق است به تأثیر دعاها، و از کار مأثوره از اهل بیت علیهم السلام همه را چشم پوشیده است.



## «قرآن کریم شفای دردها و دعانوعی عبادت

### و درخواست بنده از خداست»

دعا: که بمعنی خواندن، و خواستن است در حقیقت نوعی از عبادتست. بلکه سر و باطن آنست که بنده، دل بسوی خدا کند، و دست نیاز بدرگاه او دراز نماید.

دعاکننده، خدا را میجوید، واز او طلب میکند، و خداوند کریم نیز وعده فرموده که درخواست او را بپذیرد. ولی نه باین معنی که هر چه را بنده بخواهد اجابت فرماید. بلکه پذیرفتن، و تأثیر دعا مشروط بمصلحت بنده است.

زیرا: بسا باشد که بنده، چون جاهل به اسرار است، و از پایان امور، آگاهی ندارد، و مصالح و مفاسد «نفس الامریه» را نمیداند بتصور اینکه خواسته اش دارای مصلحت است از خدا تقاضا می کند درحالی که درواقع به صلاح او نمیباشد. و یا در فساد می افتد - و پروردگار منان چون به بنده خود عطف و مهربانست، و خیر و صلاح او را میخواهد، الحاح وی را می پذیرد. و با تحقق شرائط، دعایش مستجاب فرماید. زیرا: بخلی در مبدأ تعالی وجود ندارد. و چون حکیم است بدخواه بنده نادان، از خیر و صلاح او نمی گذرد.

پس اینکه فرموده است: مرا بخوانید تا دعوت شما را اجابت نمایم معنیش اینست که دعای شما را می شنوم و در صورت صلاح، برآورده

خواهم کرد. و بدیهی است که تا همه شرایط اجابت دعا فراهم نیاید مستجاب نگردد.

چنانکه سایر عبادات نیز چنین است که اگر شرایط قبولی آنها محقق نشود مقبول درگاه احدیت نیفتد. و آیات شریفه قرآنی هم که صریحاً شفاى هر دردی قرار داده شده مشروط به مصلحت است.

زیرا: خداوند است که بیمار را شفا میدهد، چه مانعی دارد که فلان آیه، یا سوره، مثل سوره مبارکه حمد وسیله شفاى بیماری قرار داده شده باشد.

یعنی باضافه همه اسرار و آثار معنوی و اجتماعی اینهم یکی از آثار الفاظ مبارکه آن باشد چنانکه مضمون روایات معتبره متعدده است و خداوند ببرکت تلاوت آیه و یا سوره ای بیماری را شفا بخشد و اگر اثری از دعا دیده نشد، و یا تلاوت قرآن کریم اثری نبخشید، تردیدی نمیتوان داشت که شرایط موجود نبوده و مصلحت نداشته است - و هر کس باین رمز مسلم آشنا باشد. در صورت تخلف خواسته اش هرگز از خدا بر نمیگردد و کعبه و دعا و قرآن را بی اثر نخواهد پنداشت. و می داند مانعی در تأثیر تلاوت قرآن کریم، و یا اجابت دعا بوده است و زمینه اجابت از هر جهت فراهم نیامده است.

و همانطور که گفتیم، قرآن کریم تنها برای شفاى بیماران فرود نیامده است بلکه کتابی است علمی و عملی - حاوی سعادت دارین، و مقرراتش اگر جامه عمل بپوشد و در اجتماع پیاده گردد « جهان، چون گلستان شود. »

و چه مانعی دارد که علاوه بر همه آثار معنویه آن، اثر درمانی نیز

داشته باشد که مصرح در خود قرآن است و میفرماید :  
« وَنَنْزِلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ  
لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا »

در این آیه شریفه ، قرآن کریم شفای مطلق بیماریها قرار داده  
شده است یعنی : هم بیماریهای روحانی را شفا میدهد ، و هم بیماریهای  
جسمانی را دارویی مؤثر است .

اما بیماریهای روحانی دو قسم است .

اول : اعتقادات باطله ، و ذمائم اخلاقیه - و اعتقادات باطله قسمت  
مهمش که بناء ایمان را درهم فرو می ریزد مربوط به مبحث خداشناسی  
و پیغمبر شناسی ، و عدل ، و امامت ، و معاد است که قرآن کریم بطور  
وضوح ، خردها را در این امور راهنمایی فرموده است ، و عیوب و نقائصی  
را که در این موضوعات ممکن است پدید آید ، و منتهی به سلب عقیده  
گردد ، معرفی فرموده و راه جلوگیری از آن ، و رفع نقائص ، و درمان  
اینگونه بیماریها را مشخص کرده است .

پس باین جهت قرآن کریم شفاء بیماریهای روحانی است . و هم  
چنین است ذمائم اخلاقیه که این کتاب مقدس آسمانی مشخصات و راه علاج  
آنها را نیز بیان داشته و بشریت را با اعمال محموده ، و اخلاق ستوده ارشاد  
فرموده است - و اما اینکه شفاء امراض جسمانیه است . باین جهت است که  
تبرک به قرائت آیاتش بطوریکه خداوند متعال به لسان معصومینش مقرر  
داشته ، بعنایت و لطف عمیمش بیماریهای جسمانی را نیز شفای بخشد .  
و لذا فرمود : کسی که قرآن ، وسیله شفای بیماری او نگردد  
شفا دهنده ای برایش نباشد (چنانکه شرح این مضمون و تحقیقی که مقتضی  
بود از پیش گذشت )

در هر حال : شایسته نبود که با آن صراحت لهجه ، و بدون در نظر گرفتن نتایج آن فکر غلط ، اینطور مغرضانه ؛ و جاهلانه ، بقرآن کریم حمله شود .

و این اثر که یکی از صدها آثار مهمه قرآن کریم است ، از آیاتش نفی گردد ؛ و اگر قوسل به آیه‌ای پیدا شود ، و اثری مترتب نگردد ، قطعاً مستند به موجباتی است که یکی هم مستعد نبودن زمینه اجابت ، در دعا کننده است .

ولذا در ذیل همان آیه شریفه می‌فرماید :

### « وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا »

آری آقای نویسنده دفترچه ؛ اگر شما بیمار شدید ، و آیاتی از قرآن کریم بر شما خواندند ، و از بیماری برنخاستید ، بدانید که عقیده هیچکس از قرآن بر نمی‌گردد .

زیرا : میدانند که مزاج ، آماده تأثیر قرآن کریم نبوده . نه آنکه قرآن بدون اثر است .

پس آنهمه دعاهاى مأثوره از امامان عليهم السلام که مردم را دعوت بدرخواست از پروردگار متعال مینماید ، معنیش این نیست که هرگونه فعالیتى را کنار بگذارید ، و تنها روزی خود را از راه دعائامین کنید . بلکه کوشش و سعی نیز در مکتب عمیق تشیع مورد فرمان شارع مقدس است ، نهایت در خواست از خدا نیروی باطنی را تقویت بیشتری میکند ، و این طلب ، خود وسیله فعالیت بیشتری میشود که به اقتضاءات مؤثرتری توفیق پیدا مینماید .

## « مؤلف دفترچه ، مراسم عزاداری را مسخره کرده است ! »

در صفحه ۳۸ سطر ۱۳ می نویسد :

« پدر ، مادر - تو در هر سال و هر ماه و هر هفته و هر شب و روز »  
« برای داستانی بنام کربلا گریه می کردی ، و گریه می کنی . من نمیدانم »  
« که آن داستان چه هست تو هم نمیدانی ، و هر وقت هم از تومی پرسیدم »  
« فقط يك چیزهای مبهم و کلی گفتن که اصلاً نفهمیدم چه بود چون »  
« خودت هم نمیدانستی . »

« می پرسیدم حسین کج بود ؟ و برای چه کشته شد ؟ »

« می گفتی : خودش را فدای امت کرد . »

« می پرسیدم : یعنی چه فدای امت کرد ؟ »

« توضیح می دادی : یعنی اینکه خودش را در آنجا بکشتن داد »

« تا روز قیامت از امت جدش شفاعت بکند . . . . »

اینهم چون دیگر سخنانش جعل و افترا ، و ناشی از عقده های

درونی اوست ؛ و ارتباطی به عقیده شیعه ندارد . .

کدام شیعه دانای مکتب دیده ، لب بچنین سخنی می گشاید که

مورد حمله جناب آقا قرار گرفته است ؟ !

آقای نویسنده دفترچه : اینگونه مطالب کودکانه ، و اتهامات

ناروا راهمه میتوانند بگویند و بنویسند ، و صدها نامربوطهائی که در قوطی

هیچ عطاری پیدا نمیشود و حضرت تعالی در نوشته‌هایتان دارید که اگر ائتلاف وقت نبود، نقل میکردیم، تا همگان بدانند آنچه بدیگران نسبت داده و مورد تمسخر و استهزا قرار میدهند خود سزاوارتر بآن هستید ولی چه باید کرد که این جزافه نویسی‌ها را فعلاً کیفری نیست.

آقای نویسنده دفتر چه تربیت یافتگان مکتب اهل بیت علیهم السلام افکارشان خیلی عالی‌تر و برتر است از اینکه خود را به چنین سخنانی آلوده کنند، و این قسمت از نوشته شما فقط برای نتیجه‌گیری قسمت اخیر مطلب است و خواسته‌اید بدینوسیله شفاعت را انکار فرموده، و مسخره کنید.

جناب آقا: شیعه، نهضت مقدس حسینی را بزرگترین خدمت به پیکر بشریت و انسانیت میداند. و قیام آنحضرت را برای ابقاء مکتب و انحاء ظلم و بیدادگری، و درس حریت و آزادی مقدس، و ریشه‌کن نمودن فحشاء و منکرات تلقی کرده است.

و این شما هستید که نمیتوانید درك كنيد، چون با مکتب اهل بیت رابطه‌ای ندارید.

و اما مسئله شفاعت، که از مسلمات اسلام است، مسئله دیگری است. و ما در کتاب «تشیع، یا مکتب نهائی انسانها» این موضوع را کاملاً بررسی نموده، و عقیده راستین شیعه را مشروحاً بیان داشته‌ایم. بآنجا مراجعه کنید تا به اندازه درك اين نابغهٔ غرب‌زده پی ببرید.

## « نویسنده دفترچه ، در شکل دیگری بساحت مقدس امامان علیهم السلام جسارت کرده است ! »

در صفحه ۴۵ - ۵۲ دفترچه، مسئله توسل و شفاعت را پیش کشیده و با نقل داستانهای جعلی و نسبت آنها به خطباء شیعه ، ایشان را به مسخره گرفته ؛ و با نقاشی عبارات نابجا - تا آنجا که توانسته حقیقت را مقلوب نشان داده ، و به حملات خود برای خوش آیند عقده داران مکتب تشیع ادامه داده و در فرم شعبده بازان ، با ادوات ، و کلمات بسیار زننده بکلی عقیده «عوام الناس» را متزلزل کرده ؛ و در صفحه ۵۳ می نویسد :

« پدر ، مادر ، ولایتی که تو بآن معتقد بودی چه بود ؟ »  
« می گفتی : این ولایت عبارت از محبت يك انسانی است بنام « علی و خاندانش .

« وقتی پرسیدم: علی کیست؟ آنچه می گفتی و زیاد بر آن تکیه می کردی »  
« معجزات و کرامات علی بود . یعنی امور اختصاصی که برای ما اقتداء »  
« و تبعیت از او ممکن نیست حتی از شجاعتها و جنگها و ذوالفقار »  
« دو سرش بجای دو دم .

« ذوالفقار هم که حالا نیست که از ماو از من واز تشیع دفاع »  
« کند . »

« می گفتی : در خیبر معجز آسا کنده است ، خوب حالا که »  
« خیبری نیست حالا یهود فلسطین است ، نه یهود خیبر و تو برای »  
او دیگر کاری نداری .

« می گفتی پارسائیش اینجور بود که فقط و فقط نان جو می خورد »  
« گرسنگی می کشید - جامه ژنده می پوشید . و با چنان آب و تابی این »  
« چیزها را نقل می کنید و باندازه ای تکرار و تأکید میشود که عملاً »  
« مردم را بفقر و ناداری ترغیب می کنند . »

« می گفتی خدا نوز علی را پیش از خلقت عالم و آدم آفرید .  
» می گفتی : وقتی بمعراج رفت خدا به آهنگ صدای علی حرف »  
« زد تا برایش خوش آیند باشد . »

آیا این نویسنده با این عبارات زنده اش که در قالب تمسخر پیاده  
نموده؛ قصد درهم کوبیدن شخصیت و عظمت حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام  
را نداشته است ؟ !

آیا او معنی ولایت ، و قرب خاص اولیاء ، و اثر وجودیشان را  
در آفرینش می فهمیده و میدانسته ؟ !

آیا سعه دایره قدرت اولیاء علیهم السلام را از طریق علمی درک  
کرده ؟ که مبادرت بچنین نوشته زهر آگین نموده است ؟ !

نه بخدا سوگند . او مهمی جز ارضاء خاطر خویش ، و رزم با  
خاندان طاهرین پیغمبر گرامی اسلام بویژه حضرت علی بن ابیطالب  
علیه السلام ، و برهم ریختن مکتب تشیع نداشته ؛ زیرا مأموریتی جز  
این بوی محول نگردیده است ؛ و گر نه کدام شیعه خردمند با انصاف  
بخود اجازه میدهد که مزایای اولیاء علیهم السلام را طوری وانمود کند  
که موجب تنفر توده عوام عقده دار ، از مکتب ایشان بشود .

اینکه معجزات و کرامات رادر حضرت علی علیه السلام اموری



اختصاصی معرفی نموده بحثی نیست ، و البته چنین است . و این خود دلیل عظمت و شخصیت و بزرگواری او در آفرینش است ، همچنانکه در انبیا علیهم السلام نیز داشتن معجزه ، یکی از فضائل اختصاصی ایشان محسوب میگردد .

ولی ملاحظه‌ای که کرده شگفت آور است .

زیرا : می‌نویسد: تبعیت از معجزات برای ما ممکن نیست؛ مگر کسی گفته ، مردم موظفند که از معجزات ، و کرامات حضرت علی علیه السلام تبعیت کنند که مورد اعجاب نویسندۀ دفترچه شده است . کدام عنصر باخرد و شرافتمندی تفوه به طرح این مطلب نموده و احتمال داده است که معجزات و کرامات انبیاء و اولیا علیهم السلام «لازم‌الافتدا» است که شما آشفته شده ؛ و نفی امکان آن نموده‌اید ؟

اصولاً این حرف ، آنهم در این شکل ، ناشی از يك نوع بیماری روانی و اعتقادی است ، و ربطی به پرورش یافتگان مکتبهای آسمانی ندارد .

عقیده شیعه اینست که تنها مکتبی که پیروی از برنامه‌های وسیع ارزنده‌اش بشریت را به اوج سعادت میرساند ، مکتب تعلیمی و تربیتی اولیاء خداست و ما موظفیم از برنامه علی علیه السلام متابعت نمائیم نه از کراماتش . و این نگون بخت از آنچه را که در مغز خود می‌پروراند با کمال بی ادبی به شیعه نسبت میدهد ، و پس از آن دستاویز جسارت خود قرار میدهد ؛ زهی ناجوانمردی .

آقای نویسندۀ هتاك : کدام فرد شیعه حضرت علی علیه السلام

را تنها از دریچهٔ معجزات ، و کرامات ، و شجاعتها ، و جنگها معرفی  
نموده است ؟

آبادر سبهای حضرت علی علیه السلام و بر نامه‌های اجتماعی آنحضرت  
و خطبه‌های مفصل توحیدی او ، و مجموعهٔ سخنرانیها ، و نامه‌ها و پند و  
اندرزها ، و سایر مسائل اجتماعی که از آن وجود مقدس در دست است و  
کتب دانشمندان شیعی مشحون از اینگونه خدمات علمی علی علیه السلام  
است ، و پیروان این مکتب گذشته از اینکه آنحضرت را از نظر شخصیت  
انسانی بی بدیل عقیده دارند ، از نظر مکتب ، نیز بزرگترین معلم بشریت  
و آموزندهٔ انسانها پس از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و اله و سلم  
میدانند . و اگر دیدهٔ خفاشان ، توانای دید این دریای فضیلت نباشد  
باید از خود بنالند . نه اینکه شیعه را متهم سازند .

**آقای نویسندهٔ دفتر چه : اگر شیعه در تألیفات خود می نویسد :**

علی علیه السلام از نظر غذا بنان جو ، و از نظر لباس بجامه‌های خفیف و  
سبک ، و کم ساز و برگ اکتفا می نموده ، معنیش دعوت مردم به فقر ، و  
گرسنگی نبوده . بلکه این فضیلت را بدان جهت متذکر شده اند که همه  
بدانند تنها برای تأمین معاش ، و علائق دنیوی ، زاده نشده ایم ، و بهر  
مال و ثروتی نمیتوانیم دست خود را بیالاییم بلکه در آبادانی جهان ، و  
زندگی معاشی خود تا آنجا حق داریم بکوشیم ، و مالی بدست آریم که  
دسترنج خود ما ، و محدود بفعالیت ما باشد ، و نباید دست خویش بهر  
مالی دراز نموده و بدسترنج دیگران چشم طمع دوزیم . و در عین حال  
همت خود را تنها بمطامع دنیا و زندگی مادی این جهان محدود نکنیم

بلکه توجهی بجنبه معنویت ، و انسانیت خود نیز داشته باشیم .  
زیرا : تنها برای تهیه ، و تشکیل ثروت ، و جمع اندوخته‌های  
این جهان آفریده نشده‌ایم که این غریب‌زده برای اقناع عقده‌های خود ،  
خویش را تا این اندازه برای جسارت آماده نموده است ؛ و علاوه بر این  
چنین گستاخی را آنهم بعلی علیه السلام روا داشته است .

زیرا در : نامه‌ای که آنحضرت به « عثمان بن حنیف » حاکم بصره  
نوشته گذشته از درس اجتماعی وسیعی که بملت مسلمان داده و اگر مضمون  
همین نامه در جامعه کنونی پیاده شود ، جهان چون گلستان گردد .

شبه‌ای از فضائل اختصاصی را نیز بیان داشته و میفرماید :  
آگاه باش که هر پیروی کننده را (امام و) پیشوائی است که باو  
اقتدا نموده ، و از نور دانش او روشنی میجوید .  
آگاه باش : که پیشوای شما از دنیای خود به دو کهنه جامه ، و از  
غذای آن بدو قرص نان اکتفا نموده است .

آگاه باش : که شما بر چنین رفتاری توانا نیستید ، ولی مرا به ورع  
و کوشش و پاکدامنی ، و محکمی (در راه دین) یاری کنید .

سپس میفرماید : و اگر بخواهم راه یابم به این غسل صافی ، و مغز  
این گندم ، و این ابریشم‌های بافته می‌توانم ، ولی دور است (در نظر من)  
که هوای نفس بر من چیره شده ، و آرزو آن مرا به گزیدن غذاها و ادا دارد  
در حالی که شاید به حجاز ، و یمامه کسی باشد که طمعی در قرص نان  
نداشته ، و سیر شدن معهود او نبوده . یا آنکه با شکم پر بخوابم و در  
اطرافم شکم‌های گرسنه و جگرهای تشنه باشد یا چنین باشم که بگفته

(آن) گوینده: این درد بس است که با شکم پر (از غذا) بخوابی و اطرافت را جگرهایی باشد که آرزوی قدحهای پوستی نمایند. (۱)

علی علیه السلام، با این بیان پر ارزشش نخواستہ ملت مسلمان را به گرسنگی و ناداری دعوت فرماید، بلکه صریحاً فرموده: شما توانائی بر این اندازه قناعت را نداشته، و نمیتواند تا این درجه از زیور دنیا چشم پیوشید، و اینگونه هم از شما نخواستہ اند، و بطور اشاره، بهره برداری از حلال دنیا را امضاء فرموده است. و ملت مسلمان را دعوت به عدالت اجتماعی، ورع، وعفت، و کوشش در راه دین و مصالح اجتماع فرمان داده است. و میخواستہ بفهماند، انسان با شرف و شخصیت، همه همت خود را صرف تأمین معیشت، بهر وجهی که اتفاق افتد نمی نماید. زیرا فقط بدین جهت و برای این جهت آفریده نشده است.

آری اینست مکتب علی علیه السلام، و آنست مکتب غرب زده جزافه باف.

آقای نویسنده دفتر چه: کار شما بجائی رسیده که رسماً با مکتب تعلیمی حضرت علی علیه السلام که بشریت را خیر نموده است بجنگ در آمده اید.

---

۱ - الاوان لكل ماموم اماماً يقتدى به ويستضيئ بنور علمه . الاوان امامكم قد اكنتي من دنياه بطمريه و من طعمه بقرصيه . الاوانكم لاتقدرون على ذلك ولكن اعينوني بورع واجتهاد وعفة وسداد . . . ولوشئت لأهتديت الطريق الى مصفى هذا العسل وللباب هذا القمح ونسائج هذا القز ولكن هيئات ان يغلبني هواي و يقودني جشعي الى تخير الأطعمة ولعل بالحجاز واليمامة من لا طمع له في القرص ولا عهد له بالشبع او ابيت ميطاناً و حولي بطون غرثي و اكبا دحري او اكون كما قال القائل : وحسبك داهياً ان تبئت ببطنة - وحولك اكباد تحن الى القد .

آیا این برنامه شایسته ارزندهای که علی علیه السلام پیاده فرموده  
پربهترین طلعه برای مکتب انسانیت، و حریت مقدس، و کیمیای  
سعادت، و راه توفیق یافتن بر قطع ریشههای فساد، و مذلت و بدبختی  
نیست؟

چرا نسل جوان را بجای اینکه به رمز و سر و حقیقت مکتب  
علی علیه السلام دعوت نمائید، و به آداب و سنن صحیح بشریت آشنا  
سازید و مکتب عفاف، و غیرت، و شرف و دینداری، و احترام بمقدسات  
و آزادمنشی که محصول برنامههای عمیق این کیش آسمانی است بخوانید  
همه لوازم دینی را از ایشان سلب نموده، و با منفی بافی بر بی بندوباری  
آنان می افزائید؛ چرا بجای اینکه این نسل نورس را بدینگونه سم  
مهلك دین کشی و اهانت بهمهمه مقدسات مذهبی و جسارت به استوانه های  
عالی قدر انسانی، تار و پود اعتقادیشان را بدست باد سپرید؛ از داروی  
مقدس تبشیر، دردهای درویشان را درمان نمی کنید - نمی خواهید چنین  
کنید - بلکه نمیتوانید.

زیرا: شما شایستگی آن را ندارید.

این کشتی متلاطم اجتماع را ناخدای لایقی لازم است که تعلیمات  
غرب همه ابعاد او را پر نکرده باشد.

اما موضوع آفرینش نور علی علیه السلام که این راهم مسخره  
کرده اید؛ حق دارید!

زیرا: کتابی در این باب ندیده اید، و بامنطق دین آشنائی ندارید  
و معنی ولایت را نمیدانید.

شما اگر به روایات شیعه اعتنائی ندارید ، و خود را شیعه نمی‌دانید  
 حداقل به کتابهای برادران سنی خود ، و احادیثی که ایشان در این موضوع  
 از طرق متعدده معتبره نقل کرده‌اند مراجعه کنید ، تا دریابید که این  
 فضیلت آنقدر مسلم است که جملگی بر آنند (وما آفرینش نور مقدس  
 اولیاء علیهم السلام را پیش از آفرینش ، و تحقیق مناسبی که لازم بوده  
 است بطور تفصیل در کتاب « تشیع یا مکتب نهائی انسانها » متذکر  
 شده‌ایم . )

آقای نویسنده دفتر چه : چطور شما آنهمه مطالب مسخره ، و  
 مضحك و دور از منطق ، و بر خلاف عقل سلیم را از کتب عامه نقل  
 می‌کنید ، و هر جا که از این جهت بشما اعتراض می‌کنند ، بدون اینکه  
 پاسخ درستی بدهید ؛ عذری بدتر از گناه آورده ، و می‌گوئید :

من ، مطالب تاریخی را از قدیمی‌ترین منابع اسلامی استفاده  
 نموده و نقل کرده‌ام ، و در غالب موضوعات ، روایات عامه را مستند قرار  
 میدهم و بدان تکیه مینمائید ! - ولی آنچه را که همین گروه محبوب  
 شما در موضوع عظمت و شخصیت خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام  
 نوشته‌اند . چه عقده‌ای دارید که همه را نفی مینمائید .

آیا این بهترین نمونه غرض‌ورزی ، و عناد شما نسبت به خاندان  
 رسول‌گرامی اسلام نمیباشد ؟ !

و اگر کسی بگوید : جناب عالی مأموریت دارید که بهر وسیله ممکن  
 سفره تشیع را اگر بتوانید برچینید ؛ تهمتی زده ، یا با اینهمه شواهد  
 که از نوشته‌های مبتذل شما در دست است ، حقیقت و واقعیتی را بیان  
 داشته است .

شما خوددآوری کنید ؛ و بدانید در طول زمان مکتب اسلام، از عصر پیدایش آن تاکنون ، گروه بسیاری که از هر جهت توانائیشان هزاران درجه از امثال جنابعالی بیشتر بوده و با تمام قدرتی که در اختیار داشتند کوشیدند تا شاید در مبارزه با مکتب مقدس تشیع ، پیروز گردیده ، و این بر نامه آسمانی را تعطیل نموده ؛ و این فر ایزدی ، و نور ملکوتی را خاموش کنند ، خوشبختانه بشهادت تاریخ جز رسوائی خود طرفی نبسته و نتیجه ای نگرفتند .

و عناصر انگشت شماری که امروز بفکر افتاده، دست خیانت خویش بامحاء مکتب تشیع بیالایند ؛ در برابر آنان چون ذره ای هستند در قلات آفرینش و با این حرکات مذبحخانه کاری از پیش نمی برند . بلکه عرض خود می برند و دیگران را بزحمت وامی دارند ؛ ولی باید بدانند که خدا در کمینگاه است .

جناب آقا: شما در صفحه ۵۴ همین دفتر چه ، داستان «لیلۃ المیت» را مسخره مینمائید ؛ و اهمیت موضوع را بکلی از بین برده ، و چنین وانمود کرده اید که حضرت علی علیه السلام در تمام عمر ، مرگ را استقبال میکرد، و خوابیدن در بستر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم چندان اهمیتی نداشت ، و برای کوچک نشان دادن موضوع ، می نویسید : ( و در همین دنیا کسانی هستند ، و حتی همین جامعه می بینیم افرادی در راه ایمانشان فداکاری می کنند . . . ) و بدینگونه عبارت، طراران عقده درونی خود را گشوده ، و فضیلتی را در قالب مغالطه ، انکار کرده اید و باین نکته توجه نداشته اید که جانبازان در راه خدا از نظر ارزش همه در یک سطح

قرار نگرفته‌اند و همانطور که ایمان بخدا و رسول خدا و اولیاء علیهم السلام و اعتقاد بفرامین مقدسه او در مؤتمین، بیک پایه و اندازه، و در یک سطح نمی‌باشد - بلکه مقول بالتشکیک است، و بعضی بر بعضی دیگر مزیت و فضیلت دارند، و هر که شناسائیش بیشتر، انقیادش زیاده‌تر است ارزش بیشتر است. همچنین است جانبازی در راه حق - که درجات مختلفه دارد، و از جهت نتیجه، نیز دارای تأثیرات متفاوته است، که نمونه بارز آن نهضت مقدس حضرت حسین بن علی علیه السلام است، و پرچم کربلای او هنوز در جنبش و اهتراز است و درس حریت و آزادی مقدسی که بانسانها داده شده محو نشده‌ای است.

حسین علیه السلام و یارانش کشته شدند اما با قطرات خونشان که بر چهره خاك تفته طف ریخته شد دفتر بیداد بیدادگران، و زادگان امیه تاریخ را چون طوماری بهم پیچیدند، و درس فداکاری، و جانبازی و حق طلبی، و قیام علیه عدوان، و طغیان و حق کشی را به بشریت آموختند و گرچه این نهضت مقدس، بنام حضرت حسین علیه السلام و فرزندان نازنینش و یاران با وفای جانبازش در دفتر هستی بشریت بنام مکتب فداکاران ارزشمند راه خدا بثبت رسیده است.

ولی چه بسیار فرق و امتیاز است بین فرماندهی که قطره‌ای از خون مقدسش از خون جهانی افزونست. و فرمانبرانی که در سایه ولایت او به چنین افتخار بزرگی نائل آمده‌اند.

بدیهی است که هم فرمانده، و هم فرمانبر، در راه اعلاء کلمه حق و تثبیت واقعی حیات انسانی، و کوبیدن بیداد و ستم، از جان خود گذشته‌اند



اما تنها خون حضرت حسین علیه السلام است که وصف «ثاراللهی» بخود گرفته است. و گوهر تابناکی است که ارزش آنرا جز خدایش کس نداند.

نمی‌خواهم در این موضوع دامنه مطلب را بیش از این توسعه دهم، همینقدر می‌خواهم بگویم که جانهای ارزنده، و بر قیمت از نظر بها و ارزش در يك سطح قرار نگرفته است و بعضی بر بعضی دیگر بمناسبتی هزاران درجه مزیت، و فضیلت دارد. و این حقیقتی است که احدی را در آن مجال اشکال و تردیدی نیست.

شما شخصیت، و مزیت پیمبرانی را که در طول تاریخ بشریت برای راهنمایی انسانها برانگیخته شدند در نظر بگیرید، و به آیه شریفه «تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض» توجهی کنید، تا دریابید که اصولاً روابط بندگان شایسته خدا با پروردگارشان، و نوع درجه انقیاد آنان با خداوند منان، بیک فرم و شکل نبوده است. و بهمین جهت برخی از ایشان، بر دیگران امتیاز فوق العاده پیدا کرده اند.

پیمبرانی که در راه خدا فداکاری کرده و حتی از جان خود گذشته اند و برای اعلا مکتبهای آسمانی، و بر نامه های سبجانی، هدف تیر خصمانه دشمنان را گرفتند، و شاگردان پرورده مکتب مقدس ایشان که در راه جانبداری از هدف ارزشمند ایشان، و ابقاء بر نامه های ملکوتی از جان خود گذشتند همه و همه محبوب خدا بوده اند.

ولی در پادشاهای عنائی، بدلیل تنوع گذشته ها، و اختلاف ارزش جانهای که نثار گردیده فرق بسیاری داشته اند.

علی علیه السلام که در داستان شگفت تاریخی « لیلۃ المبیت » در بستر حبیب خدا و رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و اله و سلم بخوابید ، و از صمیم قلب ، جان خویش ، در راه هدف آن نماینده بی بدیل حق گذارد ، از نظر اهمیت در درجه ایست که همه فداکاریهای انسانها را تحت الشعاع قرار داده است . زیرا بزرگترین سرمایه جاودانی بشریت در راه بزرگداشت مکتب مقدس نبوت ، خالصانه درطبق اخلاص گذارده شده ، و نثار را محق گردیده است . و آن ساعت پر ارزش تاریخی هیچگاه عظمت خود را از دست نمیدهد . و اگر این فداکاری و گذشت ، در حد سایر فداکاریها قرار میداشت ، چرا خداوند سبحان با نازل فرمودن آیه شریفه « و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله » بر رسول گرامیش این داستان را تا این اندازه مورد اهمیت قرار داده است - مگر خدا نمیداند چه بسیار جاهانی که در راه پیشبرد فرمان او نثار گردیده است !

چرا تنها این مورد با این شرح و بسط ، و عظمت تلقی شده است ؟ چرا تنها باین آفریده بی بدیل آفرینش پس از رسول گرامیش مباحات میفرماید ؟ و این خود بزرگترین شاهد بر امتیاز جان علی علیه السلام بر سایر جانها ، و فداکاریش بر سایر فداکاریهاست ، و این داستان از نظر اهمیت بی پایه ایست که نه تنها شیعه ، بلکه عامه نیز نتوانسته اند این فضیلت ممتاز را که ویژه حضرت علی علیه السلام است نادیده انگارند حتی « فخر رازی » که در عناد بشیعه و دشمنی با مولی ، امیر المؤمنین علیه السلام ، مشهور است و تا آنجا که توانسته ، کوشش داشته آیاتی را

که در ولایت ، و بزرگداشت مقام آنحضرت تفسیر گردیده ، عناداً همه را تأویل نماید ! در اینجا این حقیقت را رأساً انکار نکرده ، و نتوانسته چشم ببوشد ، و لذا از جمله وجوهی را که با همه تشریفاتش متعرض گردیده ، و نقل نموده اینست که می نویسد :

« بنابمضمون روایتی که در تفسیر آیه « ومن الناس من یشری ... » وارد گردیده ، این آیه در شأن حضرت علی علیه السلام فرود آمده ، در حالی که آنحضرت در بستر پیغمبر (ص) آرمیده ، و جبریل امین بالای سر او و میکائیل پائین پایهای آنحضرت ایستادند .

جبرئیل علیه السلام ندادرداد « یخ یخ من مثلك یا بنی ابيطالب یباهی الله بك الملائكة » آفرین ، آفرین کیست چون توای پسرابی طالب که خداوند بوجود تو بر فرشتگان ، مباحات می فرماید . (۱)

و در شرح این داستان نوشته اند : که اهل مدینه در « عقبه » مکه معظمه با رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم عقد بیعت ، و شرط متابعت استوار کردند ، که از وجود مقدس آنحضرت ، چون جان ، و تن خویش حراست کنند .

چون این معاهده بسته شد ، مردم مدینه به وطن بازگشتند ، و کفار قریش چون بر این معاهده آگاه گردیدند ، مکر و کینه ، و عنادشان بر آنحضرت و یارانش افزون گشت و بر رحمت و شکنجه اش بیفزودند . بناچار رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مسلمانان را اجازه داد تا بمدینه رفته و به گرویدگان آن دیار به پیوندند .

پس از صدور فرمان، گروه گروه بآن دیار شتافتند. چون کفار عزیمت یاران پیغمبر را بدیدند، و دانستند که آنحضرت نیز بدیشان خواهد پیوست، و مردم مدینه با ایشان همداستان خواهند شد، و زود باشد که عزم مکه نموده و در بازگشت، روزگار برایشان پریشان کند لذا چهل تن از دانیان ایشان در «دارالندوة» گرد آمده، و تصمیم کشتن آنحضرت را گرفتند؛ و شبانه خانه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم را محاصره کردند. که چون رسول خدا تا نیمه شب بخواب رود بروی بتازند، و مهم خویش عملی سازند!

از آن طرف آنحضرت بمعلی علیه السلام فرمود: مشرکین قریش امشب قصد من دارند، و بر کشتن من تصمیم گرفته اند، من اکنون بفرمان خدا از این خانه بیرون میروم، و تو باید در جامه خواب من تکیه کنی، تا من از خانه بیرون رفته و بمدینه شوم.

علی علیه السلام دل، بر این نهاد، که خویش را فدای پیغمبر و هدف آسمانی او کند. بدین روی بر بستر آنحضرت تکیه زد. در این هنگام خداوند منان، به جبرئیل و میکائیل فرمود: هم اکنون بشتابید، و علی علیه السلام را از کید، و مکر دشمن حراست نمائید.

پس ایشان فرود آمده، جبرئیل در پائین و میکائیل در جانب پای آنحضرت قرار گرفتند، و می گفتند: آفرین، آفرین کیست؟ چون توای پسر ابی طالب که خداوند بوجود تو بر فرشتگان مباحات می کند... (۱)

---

۱ - ناسخ التواریخ: ج ۳ «حضرت محمد (ص)» ص ۲۱ - کامل ابن اثیر  
ج ۲ ص ۷۲ البدایة و النهایة ج ۳ ص ۱۷۵ - سیره ابن هشام ج ۲ ص ۳۳۲ (خلاصة)

آقای مؤلف دفتر چه : چه شده است شما را که هر کجا نامی از فضائل حضرت علی علیه السلام برده شده ، با حیلۀ قلمی ، از نفی آن خودداری نکرده و با کمال وقاحت انکار مینمائید .

نه قرآن را می پذیرید ، و نه روایات را قبول مینمائید ، و نه گوش فرا سخن علماء فحول شیعه میدهید !

آیا این شرط جوانمردی است ؟ و تشیع علوی « بگفته شما » همین است .

آیا پرده دری و حق کشی و نفی فضائل ، از منبع فضائل و از قلم ، علیه مسلمات تشیع قرآن کریم ، و درهم کوبیدن و نابود کردن حقایق اسلام ، و اهانت شدید و بی سابقه ، به علماء اسلام ، و پرچمداران تشیع استفاده کردن حدی ندارد ؟

آیا هیچ فرد با شخصیت ، و شرافتمند ، و به ارزش اجتماع نا این اندازه بجامعۀ خود و عقائد حقّه مستدله ، و مسلمۀ ملت خویش خیانت قلمی روا میدارد ؟ !

شما با این طرز فکر ، و بضاعت علمی و اطلاعات پریشان آنهم آلوده بهزاران عقدۀ درونی ، باضافۀ مأموریتی که برای انحراف جوانان بیچاره قبول کرده اید ، پنداشته اید ، پایه و اساس دینی را که چهارده قرن در اعماق قلوب پیروان این مکتب مقدس ، بهمت عالی دانشمندان گرامی و ارزشمند تشیع محکم و استوار گردیده ، میتوانید متزلزل نموده ، و ریشه کن کنید ؟ !

حاشا و کلا - همانست که گفته اند :

مه فشاند نور و . . . عوعو کند هر کسی بر طینت خود می طند

الطیبات للطیبین . والطیبون للطیبات .  
الخبیثات للخبیثین . والخبیثون للخبیثات .

نزه ذره کاندیرین ارض و سماست جنس خود را همچو کاه و کهر باست

نوریان مر نوریان را جاذبند ناریان مر ناریان را طالبند

آقای مؤلف دفترچه : آیا اینست معنی مبارزه با خرافات ؟

شما چگونه میتوانید با این بغض و عنادی که نسبت به خاندان

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم نشان میدهید ؛ و با این وقاحتی

که در جسارت بآن وجودات مقدسه بخرج میدهید ؛ و با این جرأتی که

به پشت گرمی و امداد فرماندهان خود در نفی همه فضائل ، از آل بیت

عصمت و طهارت علیهم السلام بیاخاسته اید ؛ چگونه مدعی شده اید علی

علیه السلام را کسی بهتر از شما نشناخته است ؟ !

آیا علی شناسی ، و تشیع علوی ؛ معنیش همین است که زبان و قلم

در حد اعلا بی حیائی از کف بدر رفته ، و هر نامربوطی را به حساب مذهب

و دین گذارده ؛ و چون در برابر منطق نیرومند علمی علماء شیعه قرار

گرفتید ، به هتاکي پرداخته ، و از هر گونه نسبت نارو اباکی نداشته باشید !

صد نفرین بر این بی پروائی !

« تهمت دیگری که به شیعه زده است ! »

در صفحه ۵۷ می نویسد :

« پدر ، مادر و امامت را بمن یاد دادی و گفתי امامت اینست که

« پیغمبر بعد از خودش پسر عمویش را به جانشینی خودش رسماً نصب

«کرد و بعد هم پسران او خود بخود بر اثر وراثت تا ۱۲ تن بطور  
« اتوماتيك و بر اساس ارث و خویشاوندی با شخص پیغمبر حاکم بر مردم  
شدند . . . . »

غالب یافته های این نویسنده نابغه ! در نوشته هایش تکراری  
است ، و گویا گذشته از اینکه به زیبایی کلمات ، و عبارات بیش از  
معانی آن مقید بوده ؛ از نقل مکررات نیز لذت می برده است . و قطر  
نوشته ها در احساسات درونیش اثر خاصی می گذارده ؛ و گر نه آنچه در  
اینجا بچشم میخورد ، در دفترچه «تشیع علوی و صفوی» هم با آب و  
تاب مخصوصی عین آن را آورده ، و بنظر او مطلب جالب و پرازشی  
جلوه داشته که از تکرارش لذت می برده ؛ در حالیکه دیگران نیز  
چون این جناب نویسنده ؛ اگر بخواهند دست از عفت قلم برداشته  
و بناروا ، و تهمت بپردازند ، بطور قطع هم از ایشان تواناترند ، و هم  
گذشته از اعتقادات به نقاط ضعفی که در زندگی معظم له موجود است ، و  
تنها با يك اشاره تا پایان آن بر همه مکشوف خواهد گشت ، که چرا  
ایشان تا این اندازه بخود اجازه جسارت داده است ، آگاه ترند ؛ ولی باز  
هم فعلاً از رویه ای که وظیفه ماست عدول ننموده ، و تنها بأغلاط  
نوشته هایش پرداخته ، و از اطلاعات خود ، بیش از آنچه در نوشته هاست  
صرف نظر مینمائیم . تا بعد خدا چه خواهد .

در هر حال : ما این تهمتی را که نامبرده عناداً به شیعه نسبت داده  
در کتاب «تشیع» مفصلاً مورد بررسی و نقد قرار داده ایم و فقط در اینجا  
باید بگوئیم :

جناب آقا : کدام شیعه در طول مدت مکتب مقدسش ، امام  
علیه السلام را اینطور معرفی نموده ؟  
کدام شیعه ، مسئله امامت را اثری عقیده داشته ؟  
چرا حتی يك نفر را بعنوان مشتمن نموده خروار است معرفی  
نمی کنید ؟

چرا از آزادی قلم سوء استفاده می نمائید ؟  
اگر آزادی تا این حد جایز و روا باشد ، دیگران هم میتوانند  
بگویند :

حضرت آقا ، شما که رسماً ماسینیون اروپائی و گورو پیچ بهودی و  
کمونیست را در «کوبر» معبود خود خوانده اید و بدون اینکه معنی  
حقیقی جمله «من علمنی حرفاً فقد صیرنی عبداً» را درک کنید مبادرت  
بچنین عبارت زنده ناموزون ، و خلاف منطق نموده اید ، و چنین افراد  
معلوم الحال را تا این حد مورد ستایش قرار داده اید که وای بر احوال  
شما ، و معلوماتی که از ایشان بدست آورده اید ، و صد وای بر احوال  
گم کردگانی که از مغزی این چنین پیروی مینمایند .

جناب آقا : شما که در مقام دشمنی با شیعه ، و علماء فحول این  
مکتب مقدس سوراخ سوزنی را دروازه ای نشان میدهید اگر در این نسبت  
ناارائی که بشیعه میدهید کوچکترین مدرکی داشتید صریحاً نشان میدادید  
و به گستاخی تنها اکتفا نمی کردید ولی خوشبختانه آنچه ما بشما نسبت  
میدهیم ، مدرکمان نوشته های خود شماست ، خوبست قدری بخود آمده  
و از خدا بهر اسید و از مغالطه دست بکشید ، و بیش از این آتش نفاق



را دامن نزنید ، وافکار ساده لوحان را مشوش نکنید .

«نویسنده دفتر چه، بلندپروازی»

«دیگری کرده است»

در صفحه ۶۲ سطر ۱۵ می نویسد: (اگر بکار آنها کاری نمی داشتم حتی با تمام قدرت علمی و قلمی هم با خدا و مذهب و ریشه اسلام و تشیع هم درمیافتادم باز هم بمن کاری نداشتند) !

آقای نویسنده: اولاً غرور بیجا در شما کار خود را کرده، و در این سنگلاخهای پر پیچ و خم ، و بی سروته سرگردانان نموده، گاهی حمله می کنید و ناسزا می گوئید! و گاهی نبوغ علمی و قلمی! خود را برخ این ابن و آن می کشید، و در اینجا خود را حامی اسلام و تشیع معرفی نموده! و دفاع علماء حقیقی و ارزنده تشیع را مغرضانه! طور دیگری تفسیر مینمائید!

در حالیکه همه جا برابر ادعائی که مکرر نموده اید ، و خود را عالم دین آنهم در قالب شیعه علوی معرفی میفرمائید گفته ایم : شما که صریحاً و همه جا اعتراف نموده اید من از مباحث و مسائل مکتب تشیع اطلاعات علمی ندارم، فقط يك فرد جامعه شناس هستم، پس چگونه با این اقرار کتبی باز هم خود را در این امور قادر و توانا می انگارید ؟ ! و ثانیاً : اگر در موضوع تشیع اطلاع ارزنده ای داشتید تا این اندازه در مقام کوبیدن ریشه های آن بر نمی آمدید و بمغالطه نمی پرداختید ! و

برای چند نفر جوان سطحی در فکر نابود کردن مظاهر تشیع  
نمی افتادید !

و ثالثاً : با اینهمه حملاتی که بهمه مبانی اسلام و تشیع نموده اید !  
هنوز فکر میکنید با اسلام در نیفتاده اید ؟ شما که در نوشته هایتان ، نه  
خاتمیتی باقی گذارده اید ! و نه ارزشی برای وحی . و نه حرمتی برای  
مظاهر تشیع !

از قبیل شفاعت . توسل . ولایت . امامت . عدالت . صراط . قیامت .  
نماز . روزه . حج . امر بمعروف . نهی از منکر . و حتی « گویور » یکباره  
با خداهم در افتاده اید !!

جناب آقا ! بدانید علت اینکه در جامعه ، ملکوک شده ، و خشم  
پیر و ان شرافتمند مکتب تشیع را متوجه خود ساخته اید ، همین مطالب  
متناقض و مخالف با حقیقت . و توهین بمقدسات مذهبی بوده است . مگر  
انکار خاتمیت ، و فضائل اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام ، و خالی  
کردن زیر بنای مقررات عبادی ، و نظامی اسلام و از طرف دیگر ، تعظیم  
شیخین ! و نسبت های ناروا به پیغمبر گرامی ، و علی علیه السلام دادن ! و اهانت  
بقرآن کریم نمودن ! و آن را مجموعه توریة و انجیل معرفی کردن ! و  
صدها امثال این جرمهای غیر قابل گذشت ، و گناهانی که جز آتش غضب  
خدا کیفری ندارد . جتنگ با اسلام و تشیع و مذهب نمیشود ! معلوم میشود ،  
معنی مبارزه را نمیدانید !

کدام مسلمان پاک سرشت ، و شیعه تربیت شده مکتب ولایت ، بخود  
اجازه میدهد که تا این اندازه ، بملتش ، و برادران مسلمانانش خیانت

کنند؟! چه توهمین، و تهمت، و افتراءى مانده که باسلام، و تشیع، و مسلمان، و شیعه، و دانشمندان و رهبران این مکتب مقدس نسبت نداده باشید؟! و با اینهمه رسوائى که مسلماً از نتایج بدان باید بر خود بلرزید، مکرر مى نویسید: دلهره ای ندارم! احتیاجی ندارم! اگر بخواهم چنین و چنان کنم میتوانم!

و همانند اینگونه عبارات، که خود سند قطعی ترس و دلهره، و احتیاج، و ناتوانی شماست. در هر حال: اگر تنها عقدۀ درونی را از طریق حملۀ بعلماء اسلام منعکس مینمودید تا حدودی قابل گذشت بود و آنقدرها مورد حملۀ قرار نمیگرفتید. و این دفاع پی گیری که از ناحیه مکتب مقدس تشیع، علیه خود مى بینید، فقط برای اینست که با مذهب و ریشه اسلام و تشیع در افتاده اید، و گرنه چندان اهمیتی نمیدادند.

«نویسنده دفترچه پای بند»

«گفته خود نمیباشد!»

در صفحه ۷۸ دفترچه، ضمن نقل حدیث شریف «من فسر القرآن برأیه فلیتبعوا مقعده من النار» مى نویسد: (یعنی: هر کس با نظر خودش، رأى خودش قرآن را تفسیر کند در نشیمن گاه آتشین فرود آید...)

جناب آقا: ملازمین نوشته شما اتخاذ سند می کنیم و می گوئیم :  
 با این حال : چرا درس ۵۵ کتاب «گویر» - (نامه ای بدوستم) پس از  
 پیچاندن کلماتی بهم ، و بافندگی های بی سرونه می نویسید : (چنین  
 می پندارم که در این سوره، مخاطب خداوند ، تنها پیامبر نیست . روی  
 «سخن، باهمه آنهایی است که (درجامه خویش) پیچیده اند «ای به جامه»  
 «خویش فروپیچیده برخیز و جامه ات را پاکیزه ساز و پلیدی را هجرت»  
 «کن» طنین قاطع وکننده فرمان وحی درفضای درونم می پیچد و صدای  
 «زنک های این کاروانی را که آهنگ رحیل کرده است می شنوم، هجرت»  
 «آغاز شده است و میدانم این آتش که اکنون چنین دیوانه درمن سزبر»  
 «داشته است، نه یک حریق که آتش کاروان است، آتشی که بر راه می ماند و»  
 «کاروان میگذرد» .

در این سوره «مدثر» که باتفاق همه مفسرین خاصه و عامه مورد  
 خطاب، پیغمبر گرامی اسلام است، بچه مجوزی، مورد را تعمیم داده، و  
 بر خود تطبیق نموده اید ؟ !

ومی نویسید : (روی سخن باهمه آنهایی است که در جامه خویش  
 پیچیده اند) !

آیا تفسیر برای نکرده اید ، وقرآن را بانظر خاص خود تفسیر  
 نموده اید ؟ !

آیا تفسیر برای معنی دیگری دارد ؟ !

آیا از خطایی که در مورد مخصوصی صادر شده و راه تعمیم آن بسته است

اراده عموم نمودن تفسیر برای نمیباشد ؟ !

بنابر این بگفته صریح خود شما که نوشته‌اید: (هر کس با نظر خودش، رأی خودش قرآن را تفسیر کند در نشیمنگاه آتشین فرود آید...) تکلیف خود را روشن کرده، و قرارگاه روز واپسین خویش را تعیین فرموده‌اید. و با این تصرف نابجا و متهورانه‌ای که در آیه شریفه نموده، و خود را در رتبه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مشمول نزول وحی پنداشته‌اید خطر ناک ترین تصرفات نامعقول را در قرآن نموده، و بمقام شامخ نبوت، و موضوع وحی، بالاترین لطمه را وارد آورده‌اید. ۱۱

جناب آقا: همانطور که در کتاب «سخنی چند» نوشته‌ایم. شما که در صفحه ۹۶۶ «کویر» - (عشق فرزند) خود را شدیداً عاشق کبوتر بازی معرفی فرموده و نوشته‌اید:

(و کبوتر بازی یکی از شور انگیزترین بازیهای بود که رؤیاهای «کودکی مرا بخود مشغول میداشت ولی پدرم و نگاههای پرتوقع در» و همسایه‌ها حتی حسرت این بازی زیبارا در دل من میگذاشت و همواره «آرزوی ناکام تماشای پروازهای کبوتران - که من از راه نگاه همراه» «آنان تابام آسمان میتوانستم رفت مرانج میداد ...»

چگونه خود را هم شأن نبوت انگاشته، و مصداق آیه شریفه

«یا ایها المدثر» پنداشته‌اید؟

آیا کسی که در میان همه بازیها پست‌ترین بازی را که مورد تنفر طباع هر فرد شرافتمند با وجدان است انتخاب نموده، و بآن مباحثات میکند! حق دارد خود را در چنین شأن و منزلتی که خصیصه نمایندگان خداست معرفی نماید؟

آیا عنصری که بر بام خانه رفته، و با این عشق پلید و نامعقول از راه  
نگاه برای تماشای پرواز کبوتران تا بام آسمان رود! چگونه میتواند  
مدعی شود که طنین قاطع و ککنده فرمان وحی در فضای درویش پیچیده  
است؟!

اگر فرضا پیغمبری هم پایان نیافته بود، و وحی هم منقطع نمیکشت،  
خداوند متعال، بنده شایسته دیگری نداشت که او را لباس نبوت پوشانده،  
و بدو وحی فرستد، تنها کبوتر بازی را انتخاب فرموده، و به عاشق کبوتر بازی  
وحی فرستاده است؟!

راستی در شکستم از آنان که این سخنان زننده، و این نوشته‌های  
بی‌ارزش را می‌خوانند، و با این همه رسوائی که از سرپای عبارات، پیدا و  
آشکار است باز هم مغرضانه دفاع نموده، و اینگونه جسارت‌های جبران  
ناپذیر را در حساب اشتباهات نویسنده دفتر چه می‌آورند!!

## «نمونه‌هایی :

از پریشانی و تناقض گویی و تزلزل فکری و بلند پروازیهای  
مضحك نویسنده دفترچه!

در صفحه ۱۳۰ سطر ۱۱ می‌نویسد : (اما قناعت را به آن معنی که  
«اسلام می‌گفت» «و علی می‌فهمید - همین امروز يك جامعه شناس»  
«بمعنایی، و يك انسان شناس به معنایی ، و يك روشنفکر متعهد و مبارز به»  
«معنایی دیگر بهتر از همه زاهدان و قناعتگران و معلمان کهنه و رسمی»  
«پارسائی و اخلاق و تصوف و رهبانیت و ریاضت‌های برهمنی و مسیحی»  
«می‌فهمند بویژه امروز جامعه شناس میدانند که امروز چگونه تمدن»  
«بشری بسوی فلسفه «اصالت مصرف» پیش می‌رود . و علم و تکنیک و»  
«سیاست و حتی علوم انسانی همه در خدمت ( هر چه بیشتر تولید و»  
«هر چه بیشتر مصرف ) قرار می‌گیرند...»

«باید از این نایفه ! شیدای مکتب غرب پرسید ؟ شما که قناعت»

را بد «فلسفه اصالت مصرف» توجیه می‌کنید، و علم و تکنیک و سیاست و همه علوم انسانی را در خدمت «هرچه بیشتر تولید و هرچه بیشتر مصرف قرار داده‌اید - چگونه در کراماتی که در «گویر» برای اجداد عالی تبار منزوی و گوشه نشین خود بیان داشته‌اید، همه تحقیقات عالیه دفترچه را فراموش کرده، و بجای اینکه با این ذوق سرشاری که در «فلسفه اصالت مصرف» بخرج داده‌اید برایشان نه تنها خورده‌ای نگرفته بلکه مقامشان را در حد نبوت و امامت بالا برده‌اید! ولی باکمال گستاخی علماء ارزنده تشیع را بیادنا سزا و استهزا گرفته و از هر گونه سوءعادبی نسبت بایشان دریغ نفرموده‌اید!

اکنون برای نمونه چند قسمت از نوشته‌های او را در اینجا می‌آوریم.

«گویر»: در صفحه ۵ سطر ۱۸ می‌نویسد: (صحبت مزیمان بود. نزدیک هشتاد سال پیش مردی فیلسوف و فقیه که در حوزه درس «مرحوم حاجی ملاهادی اسرار - آخرین فیلسوف از سلسله حکمای «بزرگ اسلام، مقامی بلند و شخصیتی نمایان داشت باین ده آمد تا عمر» را به تنهایی بگذارد و درسکوت فراموش شده‌ای برب تشنه گویر» «بمیرد....»

آقای نویسنده دفترچه: شما که این جد بزرگوار را تا این حد می‌ستائید و حتی شاگردی او را نسبت به حاجی سبزواری کوچک شمرده و وی را رفیق و همزانی وی انگاشته‌اید! و نبوغ او را در حکمت مرهون مجلس درس دائیش علامه بهمن آبادی میدانید!



چرا؟ عالمی با این بزرگی، وعظمت، و بزرگواری، و نبوغ، و شخصیت، و فردیتش!! بگوشه‌ای از «کوییر» و خم کوجه‌های ده «بهمن آباد» پناهنده گشته، و با آنهمه دانش سرشار انسانی! معنی «قناعت» تحقیقی شما را نفهیده، و ندانسته که باید از همه علم و تکنیک خویش، و هر چه را که بدست آورده در خدمت «هر چه بیشتر تولید و هر بیشتر مصرف» قرار دهد، که هم خود را از ده «بهمن آباد» نجات دهد، و هم تولید بیشتری نماید که فرزندانش بفقر و ناداری در این درجه مبتلا نگردند که برای تلاش و دست یافتن به نان و آتش جبراً آلت بی‌اراده یا بارآراده دشمنان مکتب تشیع گردیده، و اینگونه رسوائی برآه اندازند!

شما که در صفحه ۱۳۴ دفترچه «پدر. مادر. مامته‌میم» سطر ۱۹ می‌نویسید: (علی... به عاصم بن زیاد حارثی که زهد و ریاضت پیشه کرده بود... با خشم تشر می‌زند که شیطان پلید ترا چنین پریشان و گمراه ساخته است، چرا ای بزرگترین دشمن خویش به خانواده و فرزندان رحم نکردی و چرا آنچه را خدا حلال کرده است بر خود حرام می‌کنی....؟)

اگر انزوا و گوشه نشینی، و زهد و ریاضت، مذموم است چرا در صفحه ۶ «کوییر» سطر ۱۶؟ در بزرگمنشی و بزرگواری، و کرامت جد بزرگوار خود می‌نویسید:

(اما این وسوسه تنهائی و عشق به گریز و خلوت که در خون اجداد من بوده است او را نیز از آن هیاهو (سکونت در تهران) باز بگوشه

انزوا ی بهمن آباد کشاند و بزنگی در خویش و فرار از غوغای بیهوده  
و آلوده آن سواد اعظم به خرابه‌های قدیمی بیرون این ده که روحی  
دردمند داشت و بیتاب و شبهای آرام در دل این ویرانه‌ها تنها می‌گشت  
و می‌نالید و در سایه دیواری می‌نشست و غرقه در جذبه‌های سرموز  
خویش و با خدا زمزمه میکرد و این زندگیش بود !

عالی جناب : بنا بنوشته خودتان اگر این جد والاتبار ، با این  
فرم زندگی و گوشه نشینی و عزلتی که پیشه کرده بود بجای «عاصم بن زیاد  
حارثی» بود ، بگفته شما حضرت علی علیه السلام ، باخشم باو تشر نمی‌زد  
و نمی‌فرمود : شیطان پلیدتر از چنین پیریشان و گمراه ساخته است .

چرا ؟ چرا ؟ چرا ؟ ...

مگر اینک بگوئیم اجداد کبار شما هر چه کرده اند ، صواب  
محض ، و مخض صواب بوده است ، و هیچکس را نسبت بآن بزرگواران  
حق چون و چرایی نمیباشد ، زیرا خون برای شما می ساختند .

عجب اینجاست که در درجه‌ای کردار جد بزرگواران شما را  
شیفته نموده که در صفحه ۹ سطر ۷ می‌نویسید :

(من هشتاد سال پیش نیم قرن پیش از آمدنم باین جهان ، خود  
را در او احساس میکنم . مسلمانم در روح او ، نبض او ، خون او بوده‌ام  
در رگهای او جریان داشته‌ام ، در نگاه او نشانی از من بوده است ، و  
اکنون ممنونم که او چنین بود و چنین کرد که اگر بجای پناه آوردن به  
یک‌ده بتهران میرفت یا نجف و بمقامات میرسید و درجات . و من اکنون  
بجای او از مردی چون مرحوم حاج شیخ عبدالرحیم ، یا آقا سید ابوالحسن

اصفهانی یا آخوند ملا محمد کاظم خراسانی سخن می‌گفتم که مثلاً  
«سفیر انگلیس جلوش زانو میزد» هرگز اینهمه غرق غرور و سرشار  
نمیشدم !

آقای نویسنده دفتر چه : معلوم هست ساعتی که قلم بدست گرفته  
و این عبارت شیوا را می‌نوشته‌اید چه وصفی و حالی داشته‌اید ؟  
شما که جد بزرگوار ساکن حاشیه ویرانه‌های «بهمن آباد» را که  
بر فرض واجد بودن درجات علمی حق نداشته جامعه را از فیض معلومات  
خود محروم نماید با امثال علامه عصر ، و فرید دهر ، مرحوم آیه‌الله  
العظمی آقا سید ابوالحسن اصفهانی «عطر الله مرقد الشریف» می‌سنجید  
و بدلیل انزوایش ، بر این عالم بزرگ شیعی ، و خدمتگزار جامعه ، که  
صدها خدمات ارزنده داشته ، و شاگردان جلیل‌القدری برای تعلیم و  
تربیت جامعه شیعه پس از خویش پرورانده ، و تحویل داده است ، مقدم  
داشته . و بوجود او افتخار می‌کنید . اگر راست می‌گوئید ، و عزلت و  
انزوا را دوست دارید ، چرا بسنت جد عالیقدر خویش عمل نکردید ، و  
چون او به حاشیه ویرانه‌های «بهمن آباد» پناه نبردید ، که هم از خاطرات  
ارزشمند آن بزرگ‌مرد لذت می‌بردید ، و هم منشأ اینهمه لایابالی‌گری و  
هتک به نوامیس دین نمی‌شدید ، و هم نوسالان ناآموخته را منحرف  
نمی‌کردید .

آقای نویسنده دفتر چه : شما که گوشه‌نشینی را مذمت می‌کنید  
و باین فکرهای محدود می‌خندید چرا جد گوشه نشین خود را مدح  
فرموده ، و عمل او را در حد کرامت برده‌اید ؟

مگر تنها در ویرانه‌ها گردیدن دردهای اجتماعی را دوام می‌کند؟  
و در سایه دیواری نشستن کاری را بنامان میرساند ؛ !

شما که ایشان را عالمی بی‌بدیل میدانید ؛ چرا زندگیش را به  
صبر و سکوت و دور از مسئولیتهای اجتماعی گذرانده‌اند ؟ !

شما که با کمال گستاخی در صفحه ۱۵ سطر ۱۷ نوشته «مسئولیت  
شیعه بودن» می‌نویسید :

(اسلام ، در توصیف عالم بی‌عمل - که باز مثل بسیاری از مفاهیم  
عالی ورد زبان است و تکرار میشود بی آنکه از نوع عمل سخنی بمیان  
آید و اگر هم می‌آید باز مقصود «عمل بی علم» است ، یعنی : « عمل  
برای خود عمل » که هدف ، دانشمندی است که نسبت بزمان و سر نوشت  
توده و سر گذشت جامعه و روح و فرهنگ و ایمان و عواملی که به گمراهی  
و تخدیر و انحراف ذهنی مردم احساس مسئولیتی ندارد و حتی آنچه  
را که مانزاکت ادبی می‌گوئیم ترك می‌کنید و می‌گویید :

مثلهم کمثل الحمار . مثلهم کمثل الکلب . عالم مذهبی غیر مسئول  
همچون خر است ، همانند سگ است ) .

گذشته از اینکه گستاخی را بحدنهایی رسانیده ، و از آیات قرآن  
کریم هر طور که خواست شما بوده استفاده نموده ، و بکلی شرم و حیا را  
کنار گذارده‌اید ، چگونه این درد را میتوانید هموار کنید که در «گویر»  
جد محترم بزرگوار خود را که جامع العلوم و الفنون معرفی نموده ، و او را  
ما فوق فلسفه ، و فلسفه ما فون انگاشته ، و حتی حاجی سبزواری ، محقق و  
فیلسوف معروف را هم سنگ او ندانسته ، و او را شبیه امام و پیغمبری

تحویل داده‌اید؛ و زاویدنشینش را دور از احساس هر گونه مسئولیت اجتماعی در حد کرامت، تمجید و تحسین نموده‌اید؟<sup>۱۴</sup>  
چرا در جزوه «مسئولیت شیعه بودن» بصریح عبارات بالا که از شما نقل نمودیم.

عالم گوشه‌نشین را که از مسئولیتها کنار کشیده همانند خر، و سگ معرفی کرده‌اید؛ و از عقده‌ای که نسبت به روحانیت شیعه داشته‌اید فراموش کرده‌اید که این جسارت جد محترم و بزرگوارتان را هم شامل می‌شود و آنهمه کرامات ادعائی به افسانه‌ای تبدیل می‌گردد - و اگر از جرم سنگینی که بهمه علماء کرده‌اید بگذریم.

آیا معنی تأدب فرزند، نسبت بدو و دهن، و پدران و اجداد خویش همین است، که شما نابغه «سوربنی» بخرج داده‌اید؟<sup>۱۵</sup>

آیا با همین پلیدی اخلاقی می‌خواهید، بجوانان درس تازه‌ای داده، و ایشان را از منجلاّب شقا، و بدبختی برهانید؟

آیا جد بزرگوار خود را هم شیعه صفوی می‌دانید؟  
در هر حال: علماء و الامقام و دانشمندان<sup>(ن)</sup> ارزش تشیع در برابر گستاخی‌هایی که این نویسنده نموده نیازی بدفاع ندارند، و دریای مواج علوم و دانششان باینسگونه دهن زدن آنها آلوده نمی‌گردد.

ولی بحکم نهی از منکر و جبران جسارت عبارتی نویسنده ناچارم، از مرحوم جد بزرگوار و الابرار ایشان پوزش طلبم، و تقاضا کنم که این فرزند نابغه‌ی پاریس رفته عقده‌دار را عفو کنند.

زیرا: او از این بی ادبی‌ها بسیار دارد و ایشان باید به بزرگواری

خودشان ببخشند .

در صفحه ۶ سطر ۱۴ «کویر» می نویسد :

( آوازه نبوغ حکمت علامه ( همان جد بزرگوار نویسنده ) در

نهران پیچید و شاه قاجار به پایتخت دعوتش کرد و او در سپهسالار درس  
فلسفه می گفت و چهل تومان از ناصرالدین شاه سالیانه می گرفت . )

آقای نویسنده دفتر چه : شما علماء فحول عصر صفویه را که از  
نوابغ مکتب مقدس تشیع بوده اند ، و نظائرشان کمتر بچشم خورده

است . چون شیخ بهائی . میر داماد . محقق کرکی . آخوند ملاصدرا

حسین بن عبدالصمد «والد شیخ بهائی» . علامه مجلسی . فیض

کاشانی . ملا عبدالرزاق لاهیجی . آقا حسین خوانساری . آقا

جمال خوانساری . میر سید حسین کرکی . سید نعمت الله جزائری

«رضوان الله علیهم اجمعین»

و هزاران دانشمند بی بدیل دیگر را بجرم اینکه در زمان صفویه  
بوده اند ، در دفتر چه «تشیع علوی و صفوی» آنهمه جسارت و اهانت  
کرده اید .

در حالیکه نه تنها از حکومت هابرخوردار نبوده اند بلکه صدها

هزار حاضر و بادی از وجودات مقدسه شان برخوردار بوده اند .

ولی جد بزرگوار خودتان را که صریحاً می نویسید از شاه قاجار

مقرری داشته ، شبه امام و پیغمبر معرفی میفرمائید .

حتماً ایشان «شیعه قجری» بوده اند نه شیعه «صفوی» و بهمین

جهت با مقرری که داشته اند باز لازم الاحترام بوده اند .

در صفحه ۲ سطر ۱۵ «کویر» می نویسد :

(مردانش «مقصود مزینان است» نیرومند و مغرور که سبزواریها را دهاتی میدانند و مشهدی ها را گدایان گوش بر و مردان تهرانی را زنائی ریش دار .)

آقای نویسنده دفتر چه : شما که در همین «کویر» صفحه ۸۷ پس از تمجید و تقدیس اغراق آمیز اساتید فرانسوی خود می نویسید :

(خدایا ترا چگونه سپاس بگزارم؟ چگونه ؟)

اکنون ماسینیون مرده است و من در گوشه قبرستانی از شرق تنها مانده ام و در میان موجوداتی که درست به انسان شباهت دارند زندگی می کنم .)

شما که ایران را چون قبرستانی، و مردم آن را موجوداتی شبیه به انسان میدانید .

ده مزینان و بهمن آباد را از متعلقات پاریس و مردمش بخصوص جد بزرگوار و پدر محترم خود رافارغ التحصیل دانشگاه «سوربن» و شاگرد ماسینیون انگاشته اید که در نوشته پیشین خود مردم آنجا را نیرومند و مغرور معرفی فرموده و سبزواریها را دهاتی و مشهدی ها را گدایان گوش بر و تهرانیها را زنائی ریش دار و بحکم مشیت نمونه خروار است لطف آن جناب نسبت به مردم سایر شهرها و قراء و قصبات ایران نیز بهمین صورت است که معرفی فرموده اید؛ فقط تنها منطقه ای که مردانش درس نخوانده و مکتب درستی ندیده و در کویر با دیده وسیعی؛ که داشته اند همه علوم را آموخته

ده مزیناست ! و اینهمه علم و غرور . و حکمت و فلسفه و فقه در ایران  
از همان کانون علمی ویرانه‌های حاشیه کویر بهمن آباد طلوع کرده است  
سرزمینش طلا و مردمش نواب آفرینشند ؟؟

ما از همه مسلمانان ایران صرف نظر می‌کنیم .

آیا فرزندی حق دارد اجداد خود را با آنهمه کراماتی که از آنها  
نقل نموده و ایشان را از عالمی دیگر و غرق در اندیشه‌هایی دیگر میدانسته  
اینطور جسارت نماید ؟!

آیا با این قیافه فکری و قلمی در صدد برآمده فرزندان اجتماع  
را وظیفه‌شناس گرداند ؟!

حاشا، ثم حاشا .

در صفحه ۸ سطر ۳ «کویر» می‌نویسد :

(و مردم صمیمی ده از او «علامه جد نویسنده دفترچه» چه‌ها  
می‌گفتند .

يك شبه امام ! شبه پیغمبر ! یکی از اولیاء الله و بهر حال ، غریبی  
از مردم آن عالم در این راه ؛ کفش‌هایش گاه پیش پایش جفت می‌شد ...  
روز مرگ خویش را خبر داد ...

سال قحطی دخترانش ناله کردند که سال سخت است و زمستان  
را بی اندوخته نانی چه کنیم ؟ و از خشم برآشفته نیمه شبی ناگهان  
صدای ریزشی که از کندو خانه برخاست همه را بیدار کرد رفتند و دیدند  
که از نافه گندم میریزد و برخی کندوها لبریز شده است ...)

شما را بخدا سوگند : بیرون از هر گونه غرض در نوشته بالا و



فضائل و کرامات جد بزرگوار دفتر چه ، و نکاتی که در زیر متذکر می‌شوم  
داوری فرموده ، به بینید میتوان گفت :

او فکر سالمی داشته ، و دور از هر گونه تعصب و عقده و بخاطر  
فقط مسئولیت ، مبادرت به چنین نوشته‌های زهر آگین نموده ؛ و یا آنکه  
علاوه بر بیماری روانی و مأموریت ، با شیعه و با دانشمندان شیعی و پیروان  
و پایه گزاران این مکتب مقدس گویا پدر کشتگی داشته است

### «پیشانیهای دیگر نویسنده دفتر چه»

در صفحه ۴۶۲ «اسلام شناسی» می نویسد :

(این بار نیز تاریخ بد بیضای دیگری می نماید .

محمد در دامن بت پرستی رشد می کند درست است که مورخین اسلام  
همه میکوشند تا دامن عبدالمطلب - و ابوطالب را از شرك پاك سازند  
و این تمایل عمومی است که انسان دوست دارد قهرمان گرامی و مورد  
احترامش از خاندانی پاك، شریف و محترم باشد . . .

عبدالمطلب هر چند مردی است مهربان و شریف ولی نمیتوان  
انکار کرد که پرده دار کعبه و ساقی بت پرستان و پاسدار بتان و متولی رسمی  
بتخانه است ) !!

با آنهمه آثار مقطوعه و مسلمهای که در کتب معتبره روائی، حکایت  
از ایمان حضرت عبدالمطلب و ابی طالب علیهما السلام، جد بزرگوار و عمومی  
باشخصیت پیغمبر گرامی صلی الله علیه و اله وسلم مینماید ، و این دو گوهر  
پاك همواره پرستش خدای نموده و هیچگاه برابر بت سجده نکرده بودند

و روایات بیشماری از آن حضرت وارد گردیده که اصلاّب ایشان از هر پلیدی پاک و منزّه معرفی شده و فرموده :

گوهر وجودی من و علی علیه السلام از روز آفرینش حضرت آدم علیه السلام تا روز ولادت ، در اصلاّب طاهره و ارحام زکیه قرار داده شده تا منتهی گردیده به بهترین صلیبها و رحمها - و در درجهای این موضوع مسلم فریقین است که علماء شیعه و غالب دانشمندان عامه و شیوخشان در کتابهای تألیفی خود معتزفند و «علامه امینی» رضوان الله علیه در ج ۷ «الغدیر» مجموع ادلهای که اثبات ایمان حضرت ابیطالب علیه السلام را می نماید ، از روایات مأثوره از «صادقین» و حضرت سجاد و حضرت رضا علیه السلام ، و چهل حدیث و احادیث دیگری از طرق معتبره عامه و فحول ایشان نقل نموده و «عبدالله خنیزی» کتاب مستقلی در ایمان حضرت ابی طالب بنام «ابوطالب مؤمن قریش» در قریب به (۵۰۰) صفحه تألیف نموده و مجموع شواهدی که اثبات موضوع مینماید در آن کتاب آورده شده و همچنین دیگر دانشمندان در کتب تألیفی خود ایمان آن حضرت را بسر حد بداهت رسانیده اند .

و ما نیز در کتاب «تشیع» مطلب را مفصلاً بررسی نموده و دلایلهای روشنی آورده ایم .

معلوم نیست نویسنده دفتر چه ، چه عناد عجیبی با خاندان گرامی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم داشته ، که گوئیا از توهین و جسارت مکرر لذت بیشتری می برده است !!

شگفت آنکه نویسنده دفتر چه بهمه آثار مقطوعه پشت پا زده

و جدعالقدر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم و عموی عزیزش حضرت  
ابی طالب علیه السلام را عناداً بت پرست معرفی می کند ؛ ولی جد خود را  
شبه امام . شبه پیغمبر . فرشته و از اولیاء الله می انگارد !

برای جدش کراماتی می شمارد که از جمله کشفهایش پیش پایش  
جفت می شده ولی کرامات اولیاء خدا و اوصیاء محمد مصطفی صلی الله  
علیه و اله وسلم را مسخره مینماید !

جد خود را عالم به «غیب» میدانند . که روز مرگ خویش را  
خبر داده است ، ولی از امامان علیهم السلام در دفترچه «تشیع علوی و  
صفوی» ص ۷۷ «علم غیب» را نفی نموده و بصورت تمسخر می نویسد :  
(مثلاً آنها «امامان» غیب میدانند و انسان نمیتواند بداند .  
آنها دشمنشان را با يك فوت به سگ یا سوسگ یا شغال یا خرس و  
خوك و هر نوع حیوانی که سفارشش را داده باشند تبدیل می کنند و  
انسان نمیتواند) !

در صفحه ۷ سطر ۸ «کوین» می نویسد :

(بعد از حکیم اسرار همه چشمها باو) مقصود جد نویسنده دفترچه ها  
است ) بود که حوزه حکمت را او گرم و چراغ علم و فلسفه و کلام را او  
که جانشین شایسته وی بود روشن نگاه دارد اما در آستانه میوه دادن  
درختی که جوانی را بیایش ریخته بود و در آن هنگام که بهار حیات علمی  
و اجتماعیش فرا رسیده بود ناگهان منقلب شد فلسفه و دین او را بدینجا  
کشاندند - فلسفه باو آموخته بود که غوغا و تلاش و فریب حیات همه  
پوچ است و دروغین است و ابله فریب .

دین باو آموخته بود که دنیا و هر چه در اوست پلید است و دل‌های پاک و روح‌های بلند را نمی‌فریبند و در این منج‌الاب جز کرم‌های کثیفی که از لجن مست می‌شوند و به نشاط می‌آیند چیزی نیست و او که نه می‌خواست فریب خورد و نه لجن مال شود، شهر را و گیرودار شهر را رها کرد و چشم‌ها را منتظر گذاشت و به‌دهی آمد که هرگز در انتظار آمدن چون او کسی نبود)

آقای نویسنده دفترچه: شما که در صفحه ۲۴ دفترچه «مسئولیت شیعه بودن» پس از آنکه بشیعه حمله نموده و عقده درونی خود را با جمله (تشیع صفوی راه حل‌یابی است برای گریز از مسئولیتها) تسکین می‌دهید!

و در سطر ۱۳ می‌نویسید:

(و اتفاق، از دست گذاشتن همه چیز است، اتفاق جان، مال، زندگی، زن و فرزند است. همه فتنه‌اند. در راه عقیده، در راه مردم باید دنیا را پلید بشمارید و شب و روزت را وقف کنید).

آن هم نه بروی و گوشه تنبلی و بی مسئولیتی زهد و ریاضت و عبادت و اعتکاف . . .

جهاد و اجتهاد و مردم و عقیده و عمل. اینهمه مسئولیت. اینهمه سنگینی. خیلی سخت می‌گیرد.)

چرا جده عالیقدر خود را در عزلت و گوشه‌گیری آنهم در ده بهمن آباد، کنار خرابه‌ها، و کویر خاموشان چنان مدح فرموده‌اید که او را در حد امام، پیغمبر، و فرشته و اولیاء الله برده‌اید!

و چرا انتخاب گوشه نشینی را از آن بزرگوار، نتیجه مکتب فلسفه و دین پنداشته‌اید.

در حالیکه اگر ایشان شیعه بوده‌اند (آنهم شیعه علوی بقول شما) حق نداشته‌اند در گوشه کویر، وثقبه دهات، و شعب کوهها زندگی کنند بلکه باید بمیدان مبارزه می‌آمدند و جنبشی از خود نشان میدادند، و این بار سنگین شیعه بودن را با دادن خون مبارک در پیکار با دشمنان تشیع. دشمنان قرآن. دشمنان احکام نثار می‌فرمودند.

چرا ایشان با آن مقام بالا و عالی و عالیت پرست یا بهمه چیز زده و بوی رانه هاپناهنده شدند که بر ای جنبش و کوشش و جهاد، شاید پشه هم پیدا نشود که حداقل شبها بزور آزمائی و رزم پرداخته و لشکریان شبگرد جو لایتناهی را درهم شکسته و دهی را از حمله این ملعونان استعمارگر پاک و پاکیزه سازند.

آیا تنها با خدا زمزمه کردن و کویر بهمن آباد را با نظر شکافتن و شهر و گیرودار شهر را رها کردن و این چنین زندگی را تا ساعت مرگ، استقبال نمودن و از اجتماع و وظائف اجتماعی کنار کشیدن کرامتی بوده که با آن آب و تاب جد محترم خود را می‌ستائید!

معلوم میشود ایشان هم، بقول شما «شیعه صفوی» بوده‌اند که متأسفانه معظم له را بجای «شیعه علوی» قالب زده‌اید!

و اگر بر نامه این نابغه فلسفه و دین که شما خود را در خون او و رگ وریشه او و کالبد او و روح او بلکه در امعاء و احشاء او حس کرده و دیده‌اید، اولاً چرا در دفتر چه مسئولیت شیعه بودن. گوشه گیری و

ننبلی و بنی مسئولیتی زهد و ریاضت و عبادت و اعتکاف را نکوهش فرموده‌اید!

و ثانیاً. شما که خود را بهترین میوه این شجره طیبه؛ میدانید چرا از برنامه جد خود تبعیت نفرموده، و با کتاب «کویر» در کویر بهمن آباد بمطالعه آیات آفاقیه خود راسرگرم نکرده‌اید، تا شاید روحی توحیدی پیدا نموده، و با مظاهر سبحانی تا این اندازه به جنگ در نمی‌افتادید.

### «کرامت شگفت‌انگیز دیگر برای جد»

در صفحه ۸ سطر ۶ «کویر» می‌نویسد:

(سال قحطی دخترانش ناله کردند که سال سخت است و زه‌تان را بدون اندوخته نانی چه کنیم؟

واو از خشم بر آشفت و نیمه شبی ناگهان صدای ریزی که از کندو خانه برخاست همه را بیدار کرد. رفتند و دیدند که از نافه گندم میریزد و برخی کندوها لبریز شده است.)

آفرین بر این جد و الاعتبار که پس از حدود سیزده قرن مجدداً دریچه اعجاز گشوده شده، و گندم‌های بهشتی برای نجات از قحطی و بی‌نانی چنان بخانه آن بزرگوار سرازیر شده که گذشته از پسر شدن کندوها، چون آب روان از نافه‌ها گندم سرازیر شده بود!

آخر کسی از او نمی‌پرسد؟ شما اصرار دارید تمام کرامات امان علیهم السلام و معجزات ایشان را که شایسته ولایق آن بوده‌اند، و فریقین

در مسلمیت آن، همداستانند بیاد مسخره بگیرد !  
چگونه روا میدارید که در بشر عادی و معمولی صدها کرامت  
بشمارید ، و شرهم نکنید !  
آقای نویسنده دفتر چه : شما که در صفحه ۸ سطر ۱۰ «کویر»  
می نویسید :

(کربلائی علی پسر کربلائی مؤمن آن شب در صحرا آب میراند ،  
در گودآ بشخور :

ناگهان دیدم در سایه روشن مهتاب شب . سیاهی بی ازدور میآید  
نزدیکتر شد ، حیوانی بود شبیه شتر بر ننگ سمند بطرف قبرستان  
رفت و کنار قبر «حکیم» ایستاد ، دیدم جنازه را بیرون آوردند و براو  
نهادند و او بسمت مغرب رفت و ناپدید شد و پس از لحظه ای ناگهان بخود  
آمدم چنان ترسم برداشت که افتادم و از هوش رفتم .  
دیگران نیز که آنشب در صحرا بودند بگونه دیگری شهادت  
دادند نور از آسمان مغرب بر سر قبر فرود آمد و باز از همان راه با آسمان  
برگشت و ناپدید شد )

و این افسانه را با صدها اشکالی که دارد در قالب حقیقت ، آنهم  
از زبان کربلائی علی پسر کربلائی مؤمن که معلوم نیست «اویار» کدام  
مزرعه بوده و مسقط الرأسشان کجاست ، و چه محلی از اعراب داشته است  
نقل مینمائید - و چنانکه گوئی روایتی را از معتبرترین روات ، با هزاران  
دلیل مؤید ، پیاده نموده ، و ملاک عظمت و نبوغ ، و شخصیت جد خود قرار  
میدهید و با غرور عجیبی در سطر آخر همین صفحه می نویسید :

«وی آخوند حکیم جد پدر من بود» و پنداشته‌اید که مسلمیت موضوع را با برهان «ترسی و سلمی» شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا اثبات کرده‌اید و مایه امتیاز و افتخار خود قرار داده‌اید و دل ، بچنین مالیخولیاها خوش داشته‌اید!

شرم آور نیست در نوشته‌هایتان گذشته از اهانت‌هایی که بجهات عدیده بذوات مقدسه امامان علیهم السلام نموده‌اید .

حرمتی نیز برای فحول علماء شیعه امثال علامه حلی‌ها ، میردامادها محقق کرکی‌ها ، و نظائرشان که هر یک در عصر خود از نوابغ علم و فضیلت و شخصیت و معنویت بوده‌اند باقی نگذاشته ، و بنام اختراعی «شیعه صفوی» همه را مردمانی دنیا طلب معرفی نموده ، و از خشم خدا نهر اسیده‌اید !

آقای نویسنده دفترچه : راوی فضیلتی که برای مرحوم جد ، نقل کرده‌اید ، کربلائی علی «اویار» بوده ؛

ولی فضائلی که برای اهل بیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم بدست ماست ناقلش هزارها دانشمند ارزنده بوده‌اند که نسلاً بعد نسل آنچه بوده است ، بدون هیچگونه تصرفی بمارسانده‌اند .

چطور شده است که روایت کربلائی «اویار» خرابه‌های بهمن آباد که نه پدرش مشخص و نه مادرش معین و نه دو دمانش پیدا است نه تحصیلی داشته و نه فهم و درکی و نه کمالی و نه علم و هنری و نه عقل سالمی . باید مورد استناد باشد چون فضیلتی برای جد بزرگوار شما نقل نموده . ولی آنهمه فحول علماء فریفتن ، از عصر غیبت الی زماننا هذا در کتب



معتبره خود فضائل بیشمار اولیاء خدا و اوصیاء نبی گرامی اسلام را نوشته اند بقدر یکنوازی و یکنوازی، بهمن آبادی ارزش روایتی نداشته است؟ زهی بی شرمی و گستاخی.

آقای نویسنده دفتر چه: اگر کسی از شما پیرسد؟ این شتری که برنگ سمند بطرف قبر جد شما آمده از کجا بوده است؟ و ساربانش کی بوده؟ چه جواب می دهید؟  
اگر کسی بگوید:

مأمورانی که جنازه جد شما را از قبر بیرون آوردند از چه نوع مأمورانی بوده اند و جنازه را بکجا بردند چه جواب می دهید؟  
اگر کسی بگوید:

در عصر ماشین و هواپیما برای نقل جنازه (بر فرض که این افسانه درست هم باشد) حمل با شتر چه معنائی دارد چه جواب می دهید؟  
اگر کسی بگوید:

شما در مکتب غرب شاگردی کرده اید، چرا جنازه جد را بمغرب برده اند چه جواب می دهید؟  
اگر کسی بگوید:

نوری که از آسمان مغرب بر سر قبر فرود آمد، نور که بوده، چه جواب می دهید؟

بدبخت، جوانان پیچاده ای که بدون آگاهی از پیرایشانی های فکری این نویسنده دل و مغز فرا سخن او داده، و به دفاع از وی می پردازند!

مضحک‌تر از همه این‌که در صفحه ۸ سطر ۱۷ «کویر» می‌نویسد :  
(در ۱۳۳۶ هجده سال بعد ، باران قبر او را خراب می‌کند و جد  
بزرگم دستور میدهد تا آنرا از بنیاد بسازند .

در حفرة گور هیچ نیافتند جز مهر نمازش و حتی تسبیح قریش  
و چند سال بعد که فرزند پارسای صاحب کراماتش شیخ احمد می‌میرد  
در همین حفرة خالی دفنش می‌کنند و اکنون پدر و پسر هر دو در يك  
گور آرمیده‌اند .

نه ، پسر در گوری که پدر در آن بود مدفون است و پدر را که در  
زندگی - آفرینش بر جانش تنگی میکرد ، نخواستند که در زاغه‌ای آن  
چنان تنگ و تیره نگاه دارند که می‌دانستند نعش پوسیده او نیز تاب  
تنگنا ندارد نجاتش دادند !

### «گول خورندگان سرگردان»

از این نابغه ؛ شیعه علوی ؛ فرنگ رفته که با همه مبانی علمی  
«تشیع» به رزم برخاسته پیرسید؟ فکر می‌کنید ، جنازه پوسیده جد بزرگوار  
شما را بکجا برده‌اند ،

اگر تصور می‌کنید که برده‌اند از نو خمیر کنند و شکل و صورت  
و جان دوباره‌ای بدو دهند . و مجدداً بدنیا بر گردانند که زمین خالی از  
حجت نباشد که نیازی بآن نبوده زیرا بحمدالله اگر آن آیت بزرگ ، از  
دست رفته فرزندان برومندی بجای گذاشته تا منتهی بشما شده ، و  
ساکنان ده بهمن آباد باید از این غرور در خود نگنجند اگر حکیمی را

از دست داده‌اند ، جامعه‌شناسی را از او بیادگار گرفته‌اند . که بر تمام علماء شرق و غرب تفوق علمی دارد ، و از نظر تقوا و پاکدامنی نظیر و عدیلش را مادر نزاده است !

و اگر فکر می‌کنید که یگراست به بهشت برده‌اند ؛ تا از هول قیامت ، و میزان عدل الهی و محاسبه برهاند و از غذاهای بهشتی و آشامیدنیهای آن برخوردارش کنند ، شما که باینها معتقد نیستید و این فضیلت را نسبت با اولیاء خدا هم که میدهند در صفحه ۷۷ «تشیع علوی و تشیع صفوی» مسخره نموده و می‌نویسید :

(فضائل اختصاصی دیگری که برخی از آنها سخت چندش‌آورست و نقلش و حتی تصورش در پس پرده‌های خیال و گوشه خلوت و خاموشی زشت و نفرت بار «ان فی الجنة نهر آمن لبن - لعلی ولزهر ا وحسین وحسن» در بهشت هر آینه و بدرستی که روخانه‌ایست از شیر برای علی و برای فاطمه و حسین و حسن)

و با کمال گستاخی «لبن» را «شیره» معنی کرده و بکلی منکر آن فضیلت شده‌اید و اگر اولیاء خدا از اینگونه نعمتها برخوردار نباشند . مسلماً مرحوم جد محترم شما نیز بی‌غذا مانده و معلوم نیست با این وضع بتواند بزندگی بهشتی خود ادامه دهد .

و اینکه نوشته‌اید : ( نخواستند که در زاغه‌ای آنچنان تنگ و تیره نگاهدارند که می‌دانستند نعلش پوسیده او نیز تاب تنگنا ندارد . نجاتش دادند ) !

معلوم نیست چرا این عنایت و لطف را نسبت به جد پس از ۱۸

سال بخرج داده‌اند و چرا؟ پس از دفن، بلافاصله نعش را به آسمانها  
نبردند که لااقل این مدت طولانی در تنگنای آن زاغه نماند!

### بگذارم و بگذرم:

اگر بخواهم از نوشته‌های مولف دفترچه، این قبیل پریشانی‌ها  
و تناقض‌گوئیها و بلند پروازیهای مضحك و تزلزلات فکری را برشته  
تحریر آورم «مثنوی هفتادمن کاغذشود» و آنچه در اینجا آوردم نمونه‌ای  
بود از صدها مهملات برای شناساندن سیر فکری و استدلالات غلط او.  
حال: ای برادران مسلمان، ای جوانان تحصیلکرده، ای پدران

بزرگوار، و ای مادران مهربان:

اگر به مکتب مقدس «تشیع» علاقه دارید.

اگر قرآن کریم را دوست میدارید.

اگر به دوام و بقاء این مکتب پای بندید.

باید در برابر اینگونه عناصر بوالهوس که با نقشه‌های طرح‌شده

دشمنان قرآن و اسلام و تشیع بمبارزه برخاسته‌اند در هر درجه‌ای که

توانائی دارید بمبارزه برخیزید. و از حوزه «تشیع» و مقدسات مذهبی

خویش دفاع کنید. و یاعیان افسارگسیخته‌ای را که در مقام نابودکردن

مظاهر «تشیع» و برانداختن ریشه روحانیت و تعطیل و امحاء برنامه‌های

وسیع این مذهب مقدس، در هر شکل و قالب و قیافه و لباسند بجای خود

بنشانید. همین امروز است که کوچکترین مسامحه، در این وظیفه سنگین

الهی و دینی با نابودی شما و جامعه شما برابر خواهد بود.

### فرزندان رشید شیعه :

بدانید پدران و مادران شما درختان بارور اجتماعند - و شما ثمره و میوه‌ی آن درختانید .

اگر رابطه انسانی خود را با تلقینات غلط و خانمانسوز اینگونه عناصری بوالهوس ، قطع نموده و کوچکترین اهانتی بدیشان نموده و سر از قید فرمانشان بیرون برید ، دیری نپاید که با شرمساری بر خال مذلت افتاده و سندنابودی خود را امضا کرده اید ! و علاوه بر نابودی خود ؛ جامعه فردای خویش را نیز به لجن خواهید کشید . و اگر خدای ناخواسته ، ناخود آگاه بعلت ضعف نیروی علمی و فکری ، تحت تأثیر برنامه‌های ناموزون امثال مؤلف دفتر چه « پدر . مادر . ما متهمیم » قرار گرفته ؛ و نسبت پیدر و مادر خود آنطور که مکتب قدیم و قویم لایتغیر « تشیع » فرمان داده و بزرگداشت ایشان را هر که هستند و هر چه هستند لازم شمرده ، فرمان نبرده اید و به سخن عنصری که حضرت حوا علیها السلام را مادری ناشایسته معرفی می کند ؛

(کویر: دوست داشتن ص ۷۵ سطر ۲۱) گوش فرا داده و زنجیر اطاعت از ایشان را پاره نموده اید ؛ تا زمان نگذشته ، و وقت باقیست و اشک حسرت از دیدگان تان جاری نگردیده از آنان دلجوئی نموده و با کمال ادب بگوئید « پدر . مادر » از گذشته تلخی که از ما بر شما گذشت « پوزش می طلبیم » .

پایان

«والسلام علینا و علی عباد الله الصالحین»

جمادی الثانیة ۱۳۹۳

تیرماه ۱۳۵۲



## «فهرست مطالب کتاب»

صفحه :	موضوع :
۲	اهداء
۴	آیه‌ای از قرآن کریم
۵	حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم
۶	پیش گفتار
۱۲	چند حدیث در لزوم فرمانبری والدین
۲۴	ایجاد نفاق بین متقدم و متجدد!
۳۵	نویسنده دفترچه «پدر . مادر» خود را متهم قالب زده!
۳۶	پاسخ به نویسنده دفترچه :
۴۲	» بقسمت دوم «متقدمین را محدود و الفکر انگاشته»
۵۰	» سوم «کیش مقدس تشیع را کهنه پنداشته!»
۶۲	» چهارم «برداشت‌های خود را بحساب دین گذارده!»
۶۴	» پنجم «انتقاداتی که از او شده بچند مورد محصور نموده»
۶۵	فهرست قسمتی از انحرافات اعتقادی نویسنده دفترچه .
۶۹	صریحاً به تناقض گوئی اعتراف کرده است!
۷۱	پاسخ بقسمت ششم «دانشمندان شیعه را به مادیگری نسبت داده!»
۷۷	بجوانان درس یاغیگری میدهد!
۸۶	جسارت نویسنده دفترچه به نماز!
۹۰	سرزنش روزه دار!
۹۴	نویسنده دفترچه حج را مسخره کرده است!
۱۱۲	نویسنده دفترچه فضیلتی را انکار کرده و داستان «لیلة المبيت» را مسخره مینماید!

## موضوع :

## صفحه :

- مؤلف دفترچه : در لفافه حج را مسخره کرده است ! ۱۱۴
- » طواف نساء را مسخره کرده است ! ۱۱۷
- » سنن حج را مسخره کرده است ! ۱۲۰
- آثار بسیاری که بر خواندن دعاهاى مأثور مترتب است . ۱۲۴
- قرآن کریم ، شفای دردها و دعا نوعی عبادت و درخواست بنده از خدا ۱۳۷
- است .
- مؤلف دفترچه مراسم عزاداری را مسخره کرده است ! ۱۴۱
- » در شکل دیگری به امامان علیهم السلام جسارت کرده ۱۴۳
- است !
- » تهمت دیگری به «شیعه» زده است ! ۱۵۸
- » بلندپروازی دیگری کرده است ! ۱۶۱
- » پای بند گفته خود نمیباشد ! ۱۶۳
- نمونه‌هایی از تناقض گوئی و تزلزل فکری نویسنده دفترچه . ۱۶۷
- پیشانیهای دیگر نویسنده دفترچه ! ۱۷۷
- کرامات شکفت انگیز دیگر برای جد ! ۱۸۲
- گول خوردگان سرگردان ! ۱۸۹

پایان



# (تزویر جاهلانه)

برادران مسلمان: توجه کنید:  
هم کیشان عزیز: بیدار باشید:

سروصدائی که اخیراً وسیله نشر دفترچه‌هائی برخلاف مکتب مقدس «تشیع» براه افتاده! و می‌کوشند تا مأموریت خود را برای نابود کردن و محو عقائد حقه اسلامیة! بنحو احسن انجام داده، و پایه و اساس «قرآن کریم» و «خاندان رسالت» را که بهم بستگی دارند، از بیخ و بن برکنند

چون نویسندۀ آن دفترچه‌های مشنوم، با دفاع شدید و پی‌گیر جامعه مسلمانان غیور، و شرافتمند و علاقمند به خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام روبرو گردیده، وحس کرده، که با این ناجوانمردی و ایجاد هیاهو و شکاف بین طبقات مسلمانان، نتوانسته از آب گل آلود، ماهی خود را برگیرد.

حیلۀ جدیدی بکارزده! و دفترچه‌هایی که بیشتر، مورد نفرت عامه قرار گرفته است، مزورانه، بهر وسیلۀ ممکن از دسترس، خارج نموده، و بدستیاری چند عنصر شناخته شده بد سابقه، مجدداً اقدام بچاپ نموده و مطالب را کم و زیاد و جابجا کرده و حتی گاهی قسمت‌هایی نیز بدانها افزوده و بدینصورت منتشر نموده است!

شگفت آنکه در طبع مجدد، نامی از تجدید طبع نبرده و حتی مشخصات ظاهری آن نیز از نظر جلد و مطلب پشت جلد و تاریخ طبع، همان مشخصات طبع اول منظور گردیده است!

و این تزویر بدان جهت بکاررفته است که اگر کسی کتابهای انتقادی نویسندگان عالیقدر شیعه را بر نوشته‌های او به‌بیند و بخواهد اصل مطلب مورد اشکال را در نوشته‌های او نیز پیدا کند شماره صفحات تطبیق نکند و بدینوسیله تزلزلی در فکر او پیدا آید و خدای ناخواسته انتقادات، حمل بر غرض گردد.

و این ناجوانمردانه‌ترین اقدامی است که خیانتکاران حرفه‌ای دست خود بدان می‌آلایند!

و گرنه چه مانعی داشت، نوشته‌ای را که دوباره طبع مینمایند. متذکر شوند این طبع دوم است و هر چه می‌خواهند از آن کم نموده و یا بر آن بیفزایند ولی او چنین نکرده و مرتب در فکر اغفال مردم است! از جمله نوشته‌هایی که همین حیلۀ در آن بکاررفته، دفترچه «تشیع علوی و تشیع صفوی» است که دوباره چاپ شده، ولی همانطور که گفتیم حتی تاریخ طبع اول را منظور نموده‌اند، درحالی‌که حدود

۱۶۰ صفحه فحش و ناسزا بعلماء اسلام ، بر آن افزوده است  
وما پس از چاپ قسمت مهمی از کتاب (( تشیع ، یا مکتب  
نهایی انسانها )) متوجه شدیم که ماجراجویان ، دفترچه مزبور را  
بدانصورت مجدداً طبع نموده و منتشر کرده اند ناچار شدیم ، جدول  
مخصوصی به آخر کتاب بیفزائیم و کلیه مطالب را با صفحات هر دو  
طبع تطبیق نمائیم . تا سیه روی شود هر که در او غش باشد .



# ( کلمات قصار نویسندگان )

---

## ( دفترچه ها )

---

(( و نمونه‌ای چند از تربیت ، ادب ))  
(( اخلاق ، انصاف ، و انسانیت ! ))  
(( که در نوشته‌های خود بخارج داده‌است ))

۱- «کویبر» صفحه ۱۰ سطر ۱۶ می‌نویسد :

و اگر مدعی بی‌گريبان گرفت ورها نکرد ورگه کردن به‌جدل  
راست نمود (نیم تصدیق) به ((نافش)) می‌بندم و خاموش می‌کنم  
که این عمر کفاف آن نمیدهد که حرف خود را بزیم و دریغ آیدم که  
کلمه‌ای یا لحظه‌ای را بر سر ((جعلقی همزه و لمزه)) هدر دهم  
۲- «کویبر» صفحه ۲ سطر ۱۵ در وصف ده «مزینان» که ظاهراً  
مسقط الرأس اوست می‌نویسد :

مردانش نیرومند و مغرور که سبزواریها را دهانی میدادند و  
مشهدی‌ها را گدایان گوش‌بر و مردان تهرانی را زنانی ریشدار

۳- «تشیع علوی و تشیع صفوی» چاپ قلابی دوم: صفحه ۷۲  
سطر ۷ می‌نویسد:

اکثر کسانی که در هیاهوی اخیر علیه ... و شخص من به نشر  
کتاب و رساله و اعلامیه و تبلیغ و تحریک و غیره پرداختند. شخصیت  
هائی از قبیل: هندوانه فروش و شاگرد کبابی و عضو شرکت سابق  
نفت و پاسبان بازنشسته و نختاب و غیره بودند.

((نویسنده))! کافر همه را بکیش خود پندارد

۴- «کویر» قسمت «کاریز» صفحه ۳۸ پس از تشریح داستان فرشته‌ای  
که در صورت «مقنی» و چاه‌کنی برایشان نازل گردیده و اولین درس  
را باو تعلیم داده و بانیش کلنگ روحش را بیدار کرده می‌نویسد:  
نمیدانم معنی کلمات استاد که بازبان کلنگ اعجازگر خویش  
با من سخن می‌گفت و بانیش این قلم صنع ماورائی و سحر آمیز سطور  
جاوید خدائی ترین درسهای حیات معنوی آدمی را بر روی این صفحات  
سخت و اوراق سنک شده کف و دیواره‌های آبگون قنات خشک شده  
می‌نگاشت - چه اندازه و تاچه درجه برای این کودک کنجکاو اماکم  
استعدادی که باید «پیغمبری» می‌شد و نشد معنی میداد

نویسنده: آقای بزرگوار. آرزو به جوانان عیب نیست.

افسرده نباشید. بازهم وقت باقی و زمینه مساعد است.

ولی بدانید، اگر پیغمبر بشوید، امت شما از قماش همان دو  
فرقه‌ای خواهند بود که یکی از هدعین دروغین نبوت به محضر حکومت

وقت آورد.

که چون مدعی مورد توبیخ حاکم قرار گرفت، و تهدید شد عرضه داشت اجازه دهید، اتم را بیاورم تا تصدیق کنید، حق داشتم برایشان پیغمبری باشم، یانه حاکم اجازه داد: اورفت و با امت خود بازگشت.

چون بمحضر حاکم آمدند، در دو گوشه سالن قرار گرفته و هنگام مذاکرات خصوصی با حاکم مدعی دست راست خود را به گوش راست گرفت، با تعلیمی که قبلا داده شده بود. خویشان موجوداتی که امت موسی علیه السلام مأمور به ذبح آن شدند، صدا در آمدند، و چون دست چپ، بگوش چپ گرفت. فرزندان مرکوب بلعم بن باعورا بناله در آمدند.

دستها از گوش خود برداشت، مجلس آرام شد. سپس مدعی نبوت به حاکم حیرت زده گفت:

قربان، من پیغمبر همین دو طایفه ام و لیاقتی بیش از این ندارم.

خوانندگان عزیز: اگر بخواهم جسارتها و بی ادبیا و حق کشی ها و مسخره بازیها و گستاخی هائی که نویسنده دفترچه ها در مواضع مختلفه نوشته هایش، چه بخدا و یا ابنیا و اولیا و علما و صالح مومنین نموده است جمع آوری کنم، خود بتألیف مستغلی نیازمند است. این چهار قسمت را برای نمونه تقدیم کردم که هم اورا بشناسید و هم بر ما خرده نگیرید.

السن بالسن، والجروح قصاص

# « تذکر - توضیح »

در صفحه ۶۸ سطر ۱۲ کتابی که در دست دارید ، اراجیفی از نویسنده دفترچه‌ها نقل گردیده که در قاموس هیچ خداشناسی یافت نمیشود .

و این مهمالات را در اواخر « کویر » که مدعی است ترجمه منظومه طولانی (( سفر تکوین )) یکی از (( دفترهای سبز )) - (( شاندل )) نویسنده شرق شناس فرانسوی است . بنام (( سرو و آفرینش )) یاد کرده است !

باید از این شیعه ناب‌علوی پرسید ؟

اصولاً این طلیعه ، شعار ویژه یهود است ! و عنصری که خود را پیرو مکتب توحید میداند ! نقل سرودهای اسرائیلی در نوشته‌اش چه تناسبی داشته است ؟!

آیا از نظر علمی ، عقلی ، انسانی ، روانی ، تاریخی ، اجتماعی

کوچکترین ارزشی را داشته که داعی اوشده باشد ؟!

اگر بگوئیم : ترجمه ، و نقل ، و نشر اینگونه یاوه‌سرائیهای اسرائیلی آنهم با آن آب و تاب ، از مکتب یهودیت ، صرفاً جهت تقویت صهیونیسم بوده ، خلافی مرتکب شده ، یا حقیقتی را بیان داشته‌ایم .

منصفانه داوری کنید